

# خلافت قبیلہ امی، بنی امیہ

## آل مروان و بنی عباس

### نادیدہ گرفتن جاگہ امامت معصومین،

سرشناسه : زارع پور ، محمود ، ۱۳۳۶

عنوان : تاریخ خلفای غاصب

شمارگان : ۵۰۰۰

قیمت : ۵۵.۰۰۰ تومان

نوبت چاپ : دوم ۱۴۰۱

آدرس نویسندہ : <http://m5736z.blog.ir/> لطفا پیام ارسال نمایند

آدرس کتاب های منتشر شده : <http://zarepoorketab.blog.ir>

چاپ و صحافی : فراز اندیش سبز

حق چاپ برای ناشر و مؤلف محفوظ است

## در این کتاب می خوانیم :

مقدمه مؤلف و خطبه امیرالمومنین علی

بعد از پیامبر خلافت قبيله ای      تقابل دین با سنت پس از ارتحال پیامبر

خلافت خلیفه اول : ابوبکر      واقعه کودتای سقیفه

اعتراض بعضی از صحابه به ابوبکر

ابوبکر دائم المعذور بود و اما ماجرای آزار و اذیت دختر پیامبر برای بیعت اجباری

فاطمه در مقام دفاع از ولایت      خطبه فاطمیه به بهانه غصب فدک

هجوم برای بیعت به منزل وحی      نفرین فاطمه

ابوبکر و عمر برای توجیه کار خود

قبر مخفی زهرا      فریاد بلند رسوایی نفاق      پیام فاطمه به تاریخ

فاطمه ، آینده را می دید و دلشوره داشت

شهادت ؛ سند حقانیت مصیبت های امروز جهان، پیامد ولایت گریزی

سخنان علی در نهج البلاغه در مورد ابوبکر      مناظره امام علی با ابوبکر

خلافت عمر بن خطاب      امام در قبال فتوحات

اعتراض امام حسین به عمر

خلافت خلیفه سوم : عثمان بن عفان      شوری شش نفره (خطبه شقشقیه)

مال اندوزی عثمان و درآمدهای نجومی      قتل عثمان و شروع فتنه

رمز و راز همراهی علی با خلفا      امیرالمومنین و قبول خلافت پس از عثمان  
خلفای بنی امیه

پیشگویی حضرت در مورد حکومت عبدالملک بن مروان

سقوط بنی امیه، برآمدن عباسیان

واقعه غدیر خم ( اسناد، مدارک و اعترافات ) کتب اهل سنت

## مقدمه مؤلف و خطبه امیرالمومنین علی علیه السلام:

با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله امت چگونه به فساد و تباهی جاهلی دچار می شود و رهبران قبیله ای به عنوان خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله انقلاب جاهلی را رقم می زنند که هنوز هم آثار آن در جوامع اسلامی و بشری نمودار است و مشکلات امت اسلام هنوز هم حل نشده باقی مانده است. برای انتخاب خلفا ۳ روش متفاوت با هم انجام شد، ابوبکر، انتخاب ریش سفیدی در مقابل جوانی علی. عمر، انتصابی ابوبکر. عثمان، شوری فرمایشی (افراد هم اندازه با علی نبودند، نتیجه شوری از قبل معلوم بود، حق و تو اعمال میشد).

با دستیابی آن دنیا طلبان و غاصبان، توانستند: ۸۰ سال و اندی حکومت کشورهای اسلامی را در دست گیرند و آن دوره طلایی یعنی اولین قرن ظهور اسلام را که می توانست سازنده ترین دوره های اسلام باشد، و پایه های حکومت اسلام را در گوشه و کنار جهان و بلکه در قلب میلیونها مردم آن زمان مستحکم سازد، با عیاشی های نامشروع و خلاف کاری ها و جنایتهای بی شماری که کردند بدترین چهره را برای اسلام عزیز و غریب در دنیای آن روز ترسیم نمودند، که هنوز هم کسی نتوانسته است آن آلودگی ها را از چهره پاک و نورانی این آیین مقدس پاک ساخته، و چهره واقعی آن را آشکار سازد.

## امام علی علیه السلام در جملاتی جامع معاصر خویش را این گونه معرفی می کند:

پس مردم ما (قریش) خواستند پیامبران را بکشند و ریشه ما را بکنند و درباره ما اندیشه ها کردند و کارها راندند. از زندگی گوارامان باز داشتند و در بیم و نگرانی گذاشتند و ناچارمان کردند تا به کوهی گذار بر شویم و آتش جنگ را برای ما برافروختند (نهج البلاغه، کلام ۹)

بار خدایا! از تو بر قریش یاری می خواهم که پیوند خویشاوندیم را بریدند، و کار را بر

من واژگون گردانیدند و برای ستیز با من فراهم گردیدند، در حقی که از آن من بود نه آنان و بدان سزاوارتر بودم، از دیگران و گفتند حق را توانی به دست آورد، و توانند تو را از آن منع کرد. پس کنون شکیب باش، افسرده یا بمیر به حسرت مرده، و نگریستم و دیدم نه مرا یاری است، نه مدافعی و مددکاری جز کسانم، که دریغ آمدم به کام مرگشان برانم. سپس خار غم در دیده خلیده، چشم پوشیدم و گلو از استخوان غصه تاسیده آب دهان را جرعه جرعه نوشیدم، و شکیبایی ورزیدم، در خوردن خشمی که از حنظل تلخ تر بود و دل را از تیغ برنده دردآورتر (خطبه ۲۱۷).

بدان! که خودسرانه خلافت را عهده دار شدند، و ما را که نسب برتر است و پیوند با رسول خدا صلی الله علیه و آله استوارتر، به حساب نیاوردند، خودخواهی بود. گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند، و گروهی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و داور قیامت و بازگشتگاه روز جزاست. این سخن بگذار (خطبه ۱۶۲).

**سخن رسول خدا:** ای علی! پس از من مردم به مال های خویش فریفته شوند و به دین خویش بر خدا منت نهند. رحمت پروردگار را آرزو کنند و از سطوت او ایمن زیند. حرام خدا را حلال شمارند، با شبهت های دروغ و هوس هایی که در سر دارند، می را نبیذ گویند و حلال پندارند. حرام را هدیت خوانند و ربا را معاملات دانند. گفتم: ای رسول خدا آن زمان مردم را در چه پایه نشانم؟ از دین برگشتگان یا فریفتگان؟ فرمود: فریفتگان (خطبه ۱۵۶)

در کتاب حاضر مفصل به جریانات بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و خلافت خلفای غاصب پرداخته است. انحرافی که هنوز دود آن در چشمان مسلمانان با وجود آل سعود و آل خلیفه و سازش امارات با یهود صهیونیست آشکار است.

مؤلف: محمود زارع پور

## بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت قبیله ای

هنوز سر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بر زانوهای علی علیه السلام بود و امیرالمؤمنین آماده می شد برای کفن و دفن برادر و یار مهربانش رسول خدا، که جمعی از مهاجران و انصار در سقیفه بنی ساعده، گردهم آمدند تا فردی را از میان خود به زمامداری مسلمانان انتخاب نمایند. مذاکرات و مشاجرات طولانی که بین آنان به وقوع پیوست، آنان در نهایت با ابوبکر بیعت کردند و سپس او را به مسجدالنبی آورده و از عموم مردم درخواست بیعت نمودند.

جمعی از اصحاب رسول خدا از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیدند و در عهدی که با رسول خدا در روز غدیر خم بسته بودند، پایدار ماندند، اما نگرانی عمده اصحاب سقیفه از شخص امیرمؤمنان علیه السلام بود و یقین داشتند با گرفتن بیعت از او، بقیه معترضان تسلیم خواهند شد.

آری منافقان و فرصت طلبان در نخستین گام، برخلاف آموزه ها و دستورهای صریح، قرآن و فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله برای انتخاب خلیفه، به شیوه جاهلی اقدام کردند و در شورایی از رهبران قبایل براساس انگیزه های قبیله ای، خلفایی را برای جامعه برگزیدند. این گونه است که میان اوس و خزرج و قریش دعوا بر سر رهبری رخ می دهد و هر کسی مقامات قبیله ای خود را به رخ دیگر قبایل می کشد که در نهایت قبیله قریش پیروز این میدان می شود.

افتخارات قبیله ای و نیز تعصبات عربی در برابر غیرعربی و تبعیض در تقسیم بیت المال دوباره زنده می شود. دامن زدن به اختلافات قبیله ای تعصبات جاهلی از اموری بود که در همان روزهای آغاز حکومت خلافت قبیله ای نمود پیدا می کند و ترور رهبران قبیله ای در دستور کار قرار می گیرد.

در این دوره، تغییرات به قصد بازگشت به اصول جاهلی انجام می گیرد و در دوره عثمان این امر به شدت مورد تاکید و توجه است. در مدت اندکی، شرابخواری، زنبارگی، بزم های شبانه و برگزاری مراسم طرب و خنیاگری و مانند آن چنان در جامعه رواج می یابد که دیگر جز نام اسلام از حقیقت آن خبری نیست. لذا به سادگی با همه اصول اساسی اسلام به مخالفت می پردازند و پوستین وارونه اسلام را به تن امت می کنند. و شرایط برای امامان اول و دوم سخت می شود. بنابراین، کشتن اهل بیت علیهم السلام که در قرآن دست کم محبت و مودت ایشان فرض شده در دستور کار قرار می گیرد

تا بدان وسیله به خداوند تقرب جویند و به بهشت در آیند. به این معنا که اگر ولایت ایشان به عنوان ولایت اطاعت حتی اگر مورد قبول امت اسلامی نبود، ولی مودت و محبت ایشان می بایست در دستور کار باشد، اما می بینیم که امت حتی به راحتی از این حکم در می گذرند و نه تنها محبت نمی کنند بلکه با آتش زدن خانه و کشتن فرزند و تیر باران کردن جسد و اسب تاختن بر تن شهیدان اهل بیت علیهم السلام دشمنی و خشم خود را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او اعلام می کنند.

پس از مدتی شرایط به گونه ای می شود که زندگی در جامعه اسلامی و تحت حکومت های باطل، به ذلت تبدیل می شود و عزت و کرامت آدمی تباه می شود.

امام حسین علیه السلام به اشکال مختلف این معنا را بیان می کند و می فرماید مرگ با عزت و آزادی بهتر است از زیستن با ذلت و حقارت یا این که مردن از ننگ و ذلت پذیری بهتر است یا این که مرگ با عزت، زندگی جاوید است و زندگی با ذلت و همراه با ظالمین چیزی جز مرگ نیست.

در این زمانه بازگشت به سوی جاهلیت است که مردم بنده و برده دنیا و جلوه های فریبنده آن هستند و دین لقلقه زبانشان است، تا جایی که گذران زندگی آنها پابرجا باشد، دین را نگهداری می کنند و زمانی که به بلا آزموده شوند، دینداران قلیل اند و حضرت امام حسین علیه السلام از مردم می خواهد تا به اصول اسلام پیامبری باز گردند:

من شما را به کتاب خدا و سیره پیامبر خدا فرا می خوانم، چرا که در جامعه شما سنت نبوی را از بین رفته و بدعت و فریبکاری را جایگزین آن کرده اند و لذا می کوشد تا امت را به اصلاح آورد و از فساد جاهلی رهایی بخشد: همانا قیام من برای اصلاح امت جدم بود و هدف مهم من امر به معروف و نهی از منکر است.

اما امت اسلام که انقلاب جاهلی کرده است پاسخ درخواست های ایشان را نمی دهد و گوشی برای پذیرش دعوت های چون آیا حمایتگری هست که از حریم اهل بیت پیامبر خدا حمایت کند؟

آیا فریادرسی هست که برای رضای خدا به فریاد ما برسد؟ آیا کمک کننده ای است که ما را برای مقابله با استبداد یاری دهد؟ وجود ندارد تا بشنود و پاسخ مناسب و شایسته ای دهد.

(فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام و نیز الارشاد فی معرفه حجج الله ج ۲ ص ۱۹)

## تقابل دین با سنت پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله

از همان لحظه ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله مقابله سنت با دین آغاز شد. بلافاصله پس از ارتحال آن حضرت ماجرای سقیفه بنی ساعده شکل گرفت که خود یکی از بارزترین جلوه‌های بازگشت ارزش‌های سنتی است. در سقیفه سنت برنده شد و آنان که در دین داشتند در این واقعه و تحولات پس از آن، نتوانستند راه به جایی ببرند.

در آن عصر سه کانون در مدینه شکل گرفت: یکی از کانون‌ها، کانونی بود که در خانه زهرا علیها السلام شکل گرفت. کانون دیگر در سقیفه بنی ساعده و کانون سوم توسط جماعتی از مهاجرین ایجاد شد.

گروه مهاجرین در فاصله اندکی به اصحاب سقیفه ملحق شدند و جناح‌های حاضر در سقیفه با تحریک احساسات سنتی جامعه موفق شدند برنامه را پیش ببرند. تعارض میان دین و سنت را به راحتی می‌توان در خطبه‌های به جای مانده از فاطمه سلام الله علیها و در مواضع علی بن ابی طالب علیه السلام دید. در سخنان حضرت زهرا علیها سلام دغدغه دین موج می‌زند.

از آن سو جناح مقابل دغدغه‌های سنت‌گرایان داشت و مواضع این جناح زمینه‌ساز احیای بسیاری از سنت‌های سیاسی، اجتماعی و فکری شد. با اتکای به همان سنت‌ها یکی از جناح‌های حاضر در سقیفه بنی ساعده موفق شد قدرت را در اختیار بگیرد و در مقابل جناح دیگر، ظاهراً در پوشش دین به نحوی از سنت‌ها دفاع کند. شاید اگر خوش بینانه به موضوع بنگریم در آن روزهای آغازین و در آن سال‌ها نیت‌ها واقعا این نبوده که بخواهند با دین معارضه کنند؛

البته هر چند سقیفه آغاز راه بود اما هر چه از زمان تشکیل این مجمع دور شویم ابعاد این تعارض آشکارتر می‌شود، اختلاف میان ابوبکر و عمر بر سر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، نوعی دعوای بین دین و سنت است

عمر بن خطاب با اصرار از خلیفه اول در خواست می‌کند سیاست‌های اقتصادی زمان رسول الله صلی الله علیه و آله را که مبتنی بر تسویه بود کنار بگذارد، اما ابوبکر بر همان سیاست‌ها اصرار می‌ورزد. بعد از ابوبکر عمر با طرح فضیلت مجاهدان بدر و احد بر سیاست‌های تفضیلی یا فشاری می‌کند و با کنار گذاشتن سیاست‌های اقتصادی پیامبر صلی الله علیه و آله سیاست‌های جدیدی را در پیش می‌گیرد؛

سیاست‌هایی که به کلی با تعالیم قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله در تعارض است. خلیفه دوم به جز سیاست‌های تبعیضی اقتصادی، سیاست‌های برتری قومی را نیز در دستور کار دولتش قرار داد. در مجموع می‌توان گفت خلیفه دوم شخصیتی تفضیل‌گرا بود و این سیاست را با توجه به باور داشت‌های سنتی‌اش (که ارتباطی به اسلام ندارد) بر جامعه اسلامی تحمیل کرد. این سیاست‌ها تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر جامعه اسلامی گذاشت و به کلی جامعه را در مسیری دیگر قرار داد، مسیری که بستر ساز احیای سنت و بازسازی نقش آن در تحولات اجتماعی شد.

انحراف‌هایی که در تاریخ اسلام به وجود آمد بیشتر از همین جا شروع شد. دغدغه‌های علی بن ابی‌طالب علیه السلام هم همین‌گونه نگرانی‌ها بود، اصلاً حکومت برای آن حضرت آن قدر ارزش نداشت که بخواهد دغدغه حکومت داشته باشد. به هر حال سیاست‌های تفضیلی عمر موجب احیای سنت‌های جاهلی شد و جامعه به سرعت به سمت سازمان جدید و یک نظام طبقاتی حرکت کرد. تفکر سنت‌گرا که در نظامی رتبه‌بندی شده و طبقاتی شکل گرفته است، نمی‌تواند اندیشه مبتنی بر تسویه را بفهمد.

از این رو، کسانی چون عمر بن خطاب به واقع با استناد به سنت نمی‌توانستند نظام مبتنی بر تسویه را درک کنند؛ آن‌ها در جامعه‌ای رشد کرده بودند که به موجب سنت‌هایش این نظام تفضیلی قابل توجیه بود. اقتصاد یکی از شئون اجتماعی است که سیاست‌های تبعیضی و تفضیلی بهتر از هر جای دیگر خود را نشان می‌دهد، اما چنان که گفته شد سیاست‌های تفاوت‌طلبانه خلیفه دوم منحصر در مسائل اقتصادی نبود.

یکی دیگر از نمادهای سنت‌گرایی، سیاست‌های تبعیضی قوم‌مدارانه است. بر هر آشنای به قرآن و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله واضح است که در اسلام برهویت و حریت انسان به عنوان انسان تأکید می‌شود و وابستگی‌های نژادی، قومی، رنگ، زبان و امثال آن تأثیری بر این موضوع ندارد. وقتی خلیفه دوم به خلافت رسید با توجه به همان زمینه فکری چندین بخشنامه خیلی مهم صادر کرد که همه این بخشنامه‌ها جنبه قومی و قومیت‌گرایی دارد. براساس بعضی از این دستورالعمل‌ها مثلاً ورود اعاجم به مدینه ممنوع شد و آنان از بعضی امتیازات اجتماعی که به موجب قرآن از آن برخوردار بودند، محروم شدند. مجموعه این‌گونه سیاست‌ها زمینه را برای بازگشت به نظام ارزشی گذشته و سنت‌های عربی قبل از اسلامی فراهم کرد.



روند گرایش به سنت در زمان خلافت عثمان تشدید شد. نکته در خور توجه این است که جامعه، آن هم جامعه عصر صحابه، همه این تحولات را به راحتی می پذیرد و به جز اعتراضات بعضی از اصحاب علی بن ابی طالب علیه السلام به طور کلی مخالفتی با این روند در جامعه وجود ندارد

همه خواننده بودند که: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** اما افراد اندکی معنای آیه را فهمیدند و دست به اعتراض زدند. علی بن ابی طالب علیه السلام و بعضی از اصحاب آن حضرت در مدینه با این سیاست‌ها به مخالفت برخاستند. شاید به همین دلیل بود که نگاه غیرعرب (اعاجم) متوجه علی علیه السلام شد. به نظر می رسد ریشه علاقه ایرانی‌ها یا به طور کلی اعاجم به ایشان از همین زمان شروع شد؛ یعنی زمانی که سیاست‌های تفضیلی مبتنی بر سنت در مدینه شکل گرفت و گسترش یافت. موضع‌گیری علی علیه السلام ریشه در تفکرات و اندیشه‌های دینی او داشت، در واقع او علمدار دین‌باوری در مقابل سنت‌باوری بود.

در قضیه ترور خلیفه دوم و ماجرای قتل هرمان، علی علیه السلام خواستار قصاص عبیدالله بن عمر شد. از همین زمان نگاه ایرانی‌ها متوجه امام شد و به آن حضرت تمایل زیادی پیدا کردند (به راحتی می توان نشانه‌های گرایش ایرانیان به تشیع و علی علیه السلام را در حوادث مدینه این عصر جست‌وجو کرد). البته دوره خلافت امام و بازگشت به سیاست‌های تسویه‌ای زمان رسول الله صلی الله علیه و آله نیز طبعاً توجه ایرانی‌ها و غیر عرب‌ها را به علی بن ابی طالب علیه السلام بیشتر کرد. بسیاری از صحابه هم به دلیل عدم برخورداری از بینش عمیق نسبت به تعالیم اسلام و به دلیل منافعشان، همسو و هم جهت با سیاست‌های خلفای دوم و سوم عمل کردند.

در دوره خلافت عثمان بازگشت به سنت‌ها کاملاً تشدید شد به نحوی که می توان ادعا کرد این سنت بود که بر جامعه حکومت می کرد نه دین؛ و به این ترتیب جامعه به سرعت از آموزه‌ها و آموزش‌های دینی فاصله گرفت و در این جنگ و جدال میان سنت و دین، سنت برنده شد. اتفاقاتی هم که بعد از کشته شدن عثمان افتاد و به خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام منجر شد، بسیار قابل توجه است. به روشنی می توان جدال میان سنت و دین را طی چهار سال و اندی در دوران خلافت علی بین ابی طالب علیه السلام مشاهده کرد؛ دوره‌ای که در واقع عصر اوج مقابله دین و سنت است. این جریان‌های سنت‌گرا که نمی توانستند شان و موقعیت دینی علی علیه السلام را تحمیل کنند

با همه قدرت و همت به مقابله با امام برخاستند. اتفاقات عصر امام، اتفاقاتی بود که به واسطه تعارض سنت و دین قابل پیش‌بینی بود. جریان‌های مختلفی که اندیشه‌های سنت‌گرا را در قالب‌های مختلف هدایت می‌کردند به مقابله و حتی مقاتله با علی بن ابی‌طالب علیه السلام که انسانی دین‌مدار و اصول‌گرا بود برخاستند.

جریان سنت‌گرایی که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله لطمه خورده بود پس از احیای مجدد در عصر خلفای دوم و سوم با قوت و قدرت تمام به مقابله با دین برخاست و با توجه به وسعت و عمق علایق سنتی توانست در کوتاه‌مدت در میدان مقابله با دین پیروز شود. سنت، بسترهای مناسب و شخصیت‌های مدافع خود را به راحتی می‌یابد؛ زمانی در قیافه عثمان بن عفان ظهور کرد، چندی بعد زیربن‌عوام و طلحة بن عبدالله و اندک زمانی پس از آن معاویه بن ابوسفیان و فرزندان او که خود را شراة و جان‌فدایان دین معرفی می‌کردند، علم سنت را بر دوش کشیدند

علی علیه السلام با همه توانمندی‌های نشئت‌گرفته از باورهای دینی توانست در طرح کوتاه‌مدت مقابله دین و سنت، پیروز از میدان به در آید. وقتی معاویه به قدرت رسید شرایط فراهم بود که سنت با تمام توان خودش در عرصه جامعه ترک‌تازی بکند و شرایط را به نفع خود برگرداند.

دوره خلافت معاویه بن ابوسفیان که حدود ۲۰ سال به طول انجامید، کوشش‌هایی است همه جانبه از لحاظ سیاسی، فرهنگی و نظامی برای احیای سنت، منتها در پوشش‌های دینی (چون دین حرف اول را می‌زد و همه خود را دیندار و پیرو دین می‌دانستند، طبعاً نمی‌توانستند این پوشش دین را بردارند) اگر کسی با تاریخ جاهلیت و ارزش‌های عرب جاهلی آشنا باشد به خوبی می‌داند که همان باورها و اعتقادات عرب جاهلی دوباره در این قیافه‌ها ظهور کرد و یک بار دیگر، سنت با تمام قوا به عرصه عمل اجتماعی آمد و ابولهب‌ها، ابوجهل‌ها و نصرین‌حارث‌ها در قیافه کسانی چون معاویه، یزید، عبدالملک و دیگران زنده شدند. در این عصر بسیاری از نهادها و بنیادهای تاسیس شده توسط پیامبر صلی الله علیه و آله از درون تهی شد و اگر قالبی از این نهادها باقی ماند آن را نیز از محتوا خالی کردند؛ مثلاً اگر مسجد زمان رسول صلی الله علیه و آله محل فعالیت بود، در عصر معاویه، از سوی حاکمیت حرکتی خزنده و محسوس آغاز شد تا مسجد را از نقش‌های متعددی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به آن محول شده بود، خالی سازد و اگر تعدد نفس مسجد موجب حضور فعال و با نشاط توده مردم در صحنه‌های سیاسی می‌شد، حاکمیت آن را بر نمی‌تابید.

مسجد زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جامع همه فعالیت هایی بود که بر عهده حکومت هاست، اما پس از حاکمیت بنی امیه با این زمینه تبلیغاتی که مسجد جای عبادت خداست و در این مکان مقدس فقط خدا باید عبادت شود به تدریج نقش های متعدد مسجد از آن گرفته شد و با چنین توجیهاات فریبنده ای، مردم صحنه حضور اجتماعی خویش را از دست دادند. مسجدی که زمان پیامبر پایگاه مشترک اجتماعی بود و مردم به دلایل مختلف خود را نیازمند آن می دیدند، به تدریج به محلی تبدیل شد که فقط باید در آن عبادت کرد، یعنی خالی کردن مسجد از محتوای اصلی و پرکردن آن با بینش های سنت گرایانه.

البته بنیادی را که رسول الله صلی الله علیه و آله ریخته بود آن قدر استوار و قوی بود که بعضی از نقش های مسجد حتی تا زمان ما نیز ادامه پیدا کرد. معمولاً قدرت دنبال این است که سنت متناسب با ایده آل ها و آرمان های خودش را پیدا کند، چون خیلی راحت می تواند با سنت کنار آید تا با دین. مجموع این تحولات که در برخورد سنت با دین به وجود آمد، جامعه را به نقطه ای رساند که دیگر برایش اهمیت نداشت چه اتفاقی ممکن است بیفتد

بسیاری از قداست ها از بین رفت و مرد، شرایط اجتماعی به نحوی فراهم شد که همان اتفاقاتی که ممکن بود در جاهلیت اتفاق بیفتد و هیچ واکنشی را به دنبال نداشته باشد، در دوره اسلامی هم امکان وقوع یافت. آن قدر سیطره سنت بر جنبه های مختلف حیات اجتماعی - سیاسی جامعه زیاد شد که حتی اکثر صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر متمایل به علایق سنتی شدند تا آن دغدغه های دینی. مجموعه این عوامل در سال ۶۰ و ۶۱ ق کار را به جایی رساند که بنیان های دین باورانه جامعه به کلی سست شد و زمینه برای وقوع هر اتفاقی فراهم گردید.

از این رو شاید بتوان گفت جریان کربلا، جریانی است که محصول و معلول شرایط طبیعی زمانش بود. مقابله با چنین شرایطی چنان قربانیانی را می طلبید؛ در غیر این صورت در این تقابل هولناک دین نمی توانست از معرکه پیروز بیرون آید.

صحنه کربلا کوششی بی مانند بود برای تعیین تکلیف تقابل دین و سنت، و هنر حسین بن علی علیهما السلام این بود که توانست پس از حدود ۵۰ سال میدان داری سنت، یکبار دیگر شرایط را برای ورود دین به صحنه حیات معرفتی، اجتماعی و سیاسی جامعه فراهم آورد.

## خلافت خلیفه اول : ابوبکر

در سال ۱۱ هجری، هنوز جسد مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله به خاک نسپرده بودند که بر سر جانشینی او توطئه ای از پیش تعیین شده رخ داد در غیاب علی علیه السلام که مشغول کفن و دفن پیامبر، بود در محلی سقفدار به نام سقیفیه مهاجرین و انصار و بدون حضور فردی از بنی هاشم گرد آمدند و به بهانه عدم محبوبیت علی علیه السلام و قاتل بزرگان و دشمنان در جنگها و غزوات پیامبر و جوانی او، ابوبکر را تعیین کردند که نقش عمر در تعیین و بعد ها حمایت و تبلیغ بیعت برای او بسیار موثر بود.

بین **مهاجرین و انصار** برای انتخاب جانشین پیامبر اختلاف پیش آمد و بعضی گفتند: ما را امیر و فرمانروایی باشد و شما را امیر و فرمانروایی. و ما از آنها جز این را نخواهیم پذیرفت، زیرا همان فضیلتی را که آنها در هجرت دارند ما نیز در جای دادن به آنها و یاری پیغمبر داریم و هر چه درباره آنها در کتاب خدا آمده درباره ما نیز آمده و نازل گشته است.

**ابوبکر** گفت : ما عشیره و فامیل رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم از نظر نسب و نژاد بهترین نسب ها را داریم و قریش در هر قبیله از قبایل عرب پیوندی از خویش دارد. شما نیز انصار و یاران خدا هستید که پیغمبر خدا را یاری کرده و پشت سر او بودید و برادران ما در کتاب خدا و در دین و در هر خیر دیگری که ما در آن هستیم شریک ما هستید و شما محبوب ترین مردم در نزد ما و گرامی ترین آنها بر ما هستید شما همانها هستید که در هنگام سختی از دارایی خود صرف نظر کردید و مهاجران را بر خود مقدم داشته و نسبت به آنها ایثار نمودید و کسی مقام و منزلت شما انصار را نزد ما نخواهد داشت. **فرمان و حکومت از آن ما ، و مقام و منزلت وزارت از آن شما باشد.**

**عمر** از جای برخاست و گفت : هرگز چنین کار نمی شود و دو شمشیر در یک غلاف نمی گنجد. به خدا سوگند که عرب به حکومت و فرمانروایی شما سر فرود نخواهد آورد، در حالی که پیامبرشان از غیر شماست. بالاخره بعد از گفتگوها و اختلاف ها همین که ابوبکر دستش را جلو برد و عمر و ابو عبیده خواستند با او بیعت کنند بشیر بن سعد برآمد و پیش دستی کرد و پیش از آنها با ابوبکر بیعت نمود.

به دنبال این ماجرا وقتی طایفه اوس (**انصار**) مشاهده نمودند که یکی از رؤسای خزرج با ابوبکر بیعت نمود، اسید بن حضیر نیز که رئیس اوس بود و به خاطر همان حسدی که با سعد بن عباده داشت و روی رقابت با وی مایل نبود که سعد بر آنها امارت

کند، برخاست و با ابوبکر بیعت کرد با بیعت وی همه قبیله اوس با او بیعت کردند. **ابن ابی الحدید معتزلی** از براء بن عازب یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ، نقل کرده که پس از سقیفه، عمر و ابو عبیده، گروه (چماق به دست) را دیدم که ژست حمله و تهاجم بخود گرفته و به هر کس می رسیدند وی را کتک می زدند و به زور دست او را گرفته، بعنوان بیعت، چه بخواهد و چه نخواهد، بر روی دست ابوبکر می کشیدند.

مورخان، در شمار کسانی که از بیعت با ابوبکر ، سرباز زدند و همراه علی (علیه اسلام) و زیر در خانه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بست نشستند، اشخاص زیر را نام برده اند: عباس بن عبدالمطلب ، عُبَّه بن ابی لهَب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن أسود ، براء بن عازب ، اُبی بن گعب، و گروهی از بنی هاشم و مهاجران و انصار.

**خبر واقعه کودتای سقیفه** به امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید، در حالی که آن حضرت پیکر مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تجهیز کرده و در قبر گذاشته بود. با شنیدن این خبر بیل را در زمین فرو کرد، سر مبارک را به آسمان بلند کرد و آیات ابتدای سوره عنکبوت را تلاوت کردند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . اَلَمْ . اَحْسِبَ النَّاسُ اَنْ يُّزَكَّوْا اَنْ يَقُوْلُوْا اٰمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُوْنَ .  
وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِیْنَ صَدَقُوْا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِیْنَ . اَمْ حَسِبَ الَّذِیْنَ  
يَعْمَلُوْنَ السَّیِّئٰتِ اَنْ يَّسْبِقُوْنَا سَآءًا مَّا يَحْكُمُوْنَ ؛ آیا مردم تصور می کنند با صرف ادعای ایمان، خداوند آنها را رها کرده، نمی آزماید؟ ما پیشینیان را امتحان کردیم، شما را نیز خواهیم آزمود.

صرف این که اظهار ایمان کنید، نماز بخوانید و جهاد و انفاق کنید، کافی نیست؛ بلکه باید تمام مراحل مختلف ایمان را طی کنید و در هر مرحله امتحان شوید تا پایه ایمان شما مشخص شود. و فرمودند این همان امتحان و فتنه الهی است که خداوند فرموده هیچ امتی از آن بی نصیب نخواهند ماند (بحارالانوار ج ۲۸ باب ۴ ص ۱۸۱)

این سنت الهی بر سایر سنت های خداوند حاکم است و خدا هیچ گاه از آن دست بر نمی دارد. خداوند ابتدا راه را روشن کرده، اتمام حجت می کند تا مقدمات لازم برای کسانی که در صدد شناخت حق هستند فراهم باشد؛ اما زمینه امتحان را نیز باقی می گذارد.

از آنجا که اولین فردی بود که معراج پیامبر را تصدیق کرد به ابوبکر صدیق مشهور گردید. سلمان قضایای سقیفه را میخواست برای علی علیه السلام تعریف کند که خود امام علی علیه السلام می فرمایند: آن پیر مردی که از منبر بالای رفت و چهره ای زشت و عصائی در دست داشت دیدی؟ آن ابلیس بود و این مطلب را پیامبر برایم تعریف کرده بود.

عمر با تهدید و تحریک به گرفتن بیعت برای خلیفه اول مشغول است حتی از تعدادی از بنی هاشم هم بیعت میگیرد و به علی علیه السلام هم به پیروی از بنی هاشم پیشنهاد بیعت می دهد و قول می دهد که بعد از ابابکر، وی را به خلافت برساند و به لیاقت و فضیلت او اقرار می نماید. علی علیه السلام او را نصیحت کرده و هشدار میدهد و یادآور سفارش پیامبر می سازد و او را نا امید می کند. پدر ابوبکر وقتی سنّ علی را بهانه برای انتخاب ابوبکر می شنود به کنایه که من پدر ابوبکر و سزاوارترم معترض میشود.

ماجرای سقیفه سر آغاز کژرویهایی بود که پس از آن در امت اسلام پدیدار گشت و اهل بیت را فراموش، افکار جاهلیت و پوسیده حاکم میشود و مردم را گیج و سر در گم و منحرف میسازند. ابوبکر و عمر با اعلام اینکه قرآن ما را کفایت میکند از نقل و نوشتن احادیث پیامبر جلوگیری و عمر طی بخشنامه ای به تمام مناطق اسلامی نوشت هر کس حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله را نوشته باید از بین ببرد (کنز العمال ج ۵)

یکی از یاران معروف پیامبر میگوید: هنگامی که عمر ما را به سوی عراق روانه کرد خود نیز مسافتی را با ما طی کرد در راه به ما توصیه کرد شما به منطقه ای میروید که مردم آنجا فضای مساجد را با تلاوت قرآن پر کرده اند و آنها را به حال خود بگذارید وقتی به او میگویند حدیثی نقل کنید جواب دادند خلیفه ما را از نقل حدیث باز داشته.

زمانی که علی علیه السلام را دست بسته نزد ابوبکر میبرند قبل از پاسخ ابوبکر از سوال علی علیه السلام که چرا بدین گونه مرا اینجا آورده اید، عمر می گوید: ترا بدینجا آوردیم که با خلیفه رسول خدا بیعت کنی! علی علیه السلام فرمود: اگر با منطق و استدلال سخن بگوئید بهتر است پس اول بمن بگوئید که رمز موفقیت و غلبه شما به گروه انصار در سقیفه چه بوده و به چه منطقی آنها را قانع و مجاب کردید؟ عمر گفت به دلیل برتری قریش بر سایر قبائل عرب و به علت امتیاز مهاجرین بر انصار و از همه مهمتر به جهت قرابت و نزدیکی که به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داریم

علی علیه السلام فرمود: همه میدانند که من از تمام عرب به پیغمبر نزدیکترم زیرا پسر عم و داماد او و پدر دو فرزندش میباشم. عمر که یارای جوابگویی در برابر این منطق نداشت گفت هرگز از تو دست بر نمیداریم تا بیعت کنی.

علی علیه السلام فرمود: خوب با یکدیگر ساخته‌اید امروز تو برای او کار میکنی که او خلافت را به تو برگرداند بخدا سوگند سخن ترا قبول نمیکنم و با او بیعت نمی‌نمایم زیرا او باید با من بیعت کند سپس روی خود را متوجه مردم نمود و فرمود: ای گروه مهاجرین از خدا بترسید و سلطه و قدرت پیامبر صلی الله علیه و آله را از خاندان او که خدا قرار داده است بیرون نبرید بخدا سوگند ما اهل بیعت به این مقام از شما سزاوارتریم و شما از نفس خود پیروی نکنید که از راه حق دور میافتید.

**اعتراض بعضی از صحابه به ابوبکر:** چون خلافت ابوبکر استقرار یافت عده معدودی از صحابه در روز پنجم رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله متفقا در مسجد حضور یافتند و به نصیحت ابوبکر پرداختند، ابتداء ابوذر غفاری پس از حمد خدا خطاب به ابوبکر کرد و گفت: ای ابوبکر منصب خلافت را از علی علیه السلام گرفتن موجب نافرمانی خدا و رسول میباشد. پس از ابوذر، سلمان و خالد بن سعد فضائل علی علیه السلام و شایستگی او را به مقام خلافت به زبان آوردند و ابوبکر را از این مقام غاصبانه بیمناک نمودند، آنگاه رو به مهاجرین و انصار کرده و گفتند: بخاطر هوی و هوس خود با دین و مذهب بازی مکنید. سپس خالد به ابوبکر گفت که بیعت انصار با تو به تحریک عمر و در نتیجه اختلاف دو طایفه اوس و خزرج انجام شده نه به رضا و رغبت خود آنها و چنین بیعتی چندان ارزشی نخواهد داشت.

ابو ایوب انصاری و عثمان بن حنیف و عمار یاسر نیز بپا خاسته و هر یک در فضل و شرف و برتری و حقانیت علی علیه السلام سخن‌ها گفتند و از فداکاری‌ها و جانبازیهای او در غزوات یاد آور شدند بطوریکه ابوبکر تحت تأثیر سخنان اصحاب و یاران علی علیه السلام پریشان و آشفته خاطر شد و از مسجد خارج گردید و به منزل خود رفت و برای مسلمین بدین شرح پیغام فرستاد: اکنون که شما را بر من رغبتی نیست دیگری را برای خلافت انتخاب کنید.

عمر چون اندیشه و اراده ابوبکر را متزلزل دید فوراً به سرای وی شتافت و در حالیکه آشفته و غضبناک بود با او صحبت نمود و مجدداً وی را به مسجد آورد و برای اینکه نیروی هر گونه مجادله و بحث را از مردم بگیرد دستور داد گروهی با شمشیرهای

برهنه در طرفین ابوبکر حرکت کنند و اجازه ندهند که کسی وارد گفتگو با ابوبکر شود. ابوبکر در تقسیم بیت المال تقریباً همانند زمان پیامبر عمل میکند، در زمان ابوبکر به تحریک عمر برای گرفتن بیعت از علی علیه السلام باعث آزار و اذیت حضرت زهراء علیه السلام تا مجروح شدن و شهادت آن بانو میشود. عمر به علت خشونتی که داشت بارها ابوبکر را که در مقابل حوادث و مسائلی که پیش می آمد، و ابوبکر کم می آورد و عذر می طلبید، مورد سرزنش و اهانت قرار میداد، یک بار وقتی ابوبکر خطاب به علی که من اینکاره نیستم و مرا چه به حکومت، عمر در اوج عصبانیت می گوید کاش غلامت، سالم را به خلافت بر می گزیدم.

**ابوبکر دائم المعذور بود** ولی عمر سماجت داشت تا دوره ابوبکر پیر پایان یابد و نوبت به خودش برسد. دشمنی عایشه با علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام بعد از عمر، در برخوردها و حوادث کاملاً مشهود بود، بخصوص زمانی که فاطمه علیه السلام، حضور ابوبکر و عمر و عایشه را برای فریب مردم و به ظاهر دلجوئی، بر بستر بیماری پذیرفت و تشییع جنازه که شبانه و به طور مخفی انجام شد، به همین دلیل بود که روابط امام با ابوبکر خیلی سرد بود، فقط زمانی که وی در حل مسئله ای در مانده میشد دخالت میکرد و رفع مشکل مینمود. سعد بن عباده وقتی بیعت نکرد سر به نیست شد، یاران ابوبکر بعد شایعه کردند چون بیعت نکرد جنیان او را کشتند.

معاویه هم به علی نامه نوشته و اظهار میدارد تو به علت حسادت بیعت نکردی و ستم می کنی و امام پاسخ میدهد: به خدا خواستی نکوهش کنی و رسوا سازی، ولی مرا ستودی و خود را رسوا نمودی.

با انتخاب ابوبکر عده ای از مسلمانان بخصوص آنهایی که تازه به اسلام گرویده بودند رویگردان شدند که بعد از مدتی ابوبکر مرتدین را با فرماندهی خالد بن ولید مغلوب ساخت. ابوبکر دختر خود را به عقد پیامبر در آورده بود که باعث پیوند کثیری به اسلام شده بود.

امام با ابوبکر عهد و پیمانی بستند به رعایت احکام اسلام و سنت رسول، و قرار گذاشتند که، حل اختلاف و تقسیم زکوه با ابوبکر و علی علیه السلام عهده دار مکاتبات و رسیدگی به امور اسیران جنگی باشد. روشنفکران از اهل سنت کاملاً قبول دارند که علی به خاطر حفظ وحدت با ابوبکر کنار آمد و بدون بیعت کردن، به خاطر حفظ اسلام در حالیکه خود را احق میدانست، در مشکلات کمک می کرد. **ابوبکر بعد از ۱۵ روز بیماری درگذشت و نزدیک ۳ سال خلافت کرد.**



**غصب فدک** بعد از رحلت پیامبر **صلی الله علیه و آله** ماءموران ابوبکر به دستور عمر نماینده حضرت صدیقه **سلام الله علیها** را از فدک اخراج کردند و ملک آن را غصب نمودند و در آمد آن را به طور کامل برای مخارج حکومت غاصبانه خود صرف کردند. عمر میگوید تا زمانیکه **فدک** دست اهل بیت است و مردم و نیازمندان بهره میبرند، علی و فاطمه محبوبیت دارند و این مانع بزرگی است، متوسل به دروغ شده و میگوید پیامبر فرموده تا من زنده هستم فدک در اختیار بنی هاشم است، فدک در زمان خلافت ابوبکر و با سماجت عمر غصب می شود.

حضرت صدیقه **سلام الله علیها** همان نوشته و سند فدک را که پیامبر **صلی الله علیه و آله** به امیرالمؤمنین **علیه السلام** فرمودند و آن حضرت ثبت کرد، عینا نزد ابوبکر آورد، ولی ابوبکر نه سند را قبول کرد و نه شاهدان را. بعد از ۱۵ روز که از شهادت پیامبر **صلی الله علیه و آله** گذشته بود، حضرت صدیقه شهیده **سلام الله علیها** همراه با جمعی از زنان بنی هاشم به مسجد تشریف بردند و خطبه ای ایراد فرمودند که دریایی از معارف، حقایق بلاغت و فصاحت و شرایع اسلامی در آن است.

ابوبکر نامه ای دال بر بازگرداندن آن به حضرت نوشت، ولی هنگامی که فاطمه زهرا آن سند را در دست داشت و به منزل باز می گشت با عمر روبرو شد و او نوشته ابوبکر را با جسارت به ساحت ملکوتی حضرت از او گرفت.

**غصب فدک** انتقامی بود که از حضرت زهرا در مقابل حمایت هایش از حق امیرمؤمنان گرفته می شد. پافشاری حضرت بر دفاع از ولایت امیرمؤمنان و نگرانی هیئت حاکمه از تأثیر کلام حضرت زهرا در میان مردم، آنان را واداشت تا با گرفتن فدک از ایشان، به دو هدف عمده برسند: از یک سو، به دیگر معترضان نشان دهند که ایستادگی در برابر قدرت حاکمه هزینه های سنگینی دارد و از سوی دیگر، وانمود کنند که مشکل اصلی هیئت حاکمه با حضرت زهرا مسائل مالی و دنیوی است، نه مبحث دین و امامت و ولایت! آنها می دانستند که خاندان رسول خدا و اهل بیت مطهر، هیچ گونه دلبستگی به مال دنیا ندارند، و تمام هم و غم آنان حفظ مکتب اسلام و پایداری از اصالت آن است و اگر این واقعیت برای عامه مردم به اثبات برسد پایه های لرزان حکومت جدید، سست تر خواهد شد. نیازمند سوژه ای بودند که اذهان مردم را به سوی دیگری هدایت کنند و مشکل اصلی حکومت با خاندان رسول خدا را دعوای ارث و میراث و درد مال و منال جلوه دهند؛ لذا بهترین سوژه را گرفتن فدک یافتند، و با تحریف سخنان رسول خدا **صلی الله علیه و آله** مشروعیتی برای کار ناپسندیده خود تدارک دیدند.

## آزار و اذیت دختر پیامبر برای بیعت اجباری

**هجوم برای بیعت به منزل وحی** علی علیه السلام پس از دریافت اخبار سقیفه و اطلاع از بیعت مردم با ابوبکر، در پی وصیت دیگر رسول خدا با شتاب فراوان به **جمع آوری قرآن** پرداخت، و در جواب فرستادگانی که او را به مسجد و بیعت با ابوبکر فرا می خواندند، می فرمود: مشغول اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و جمع آوری قرآن هستم.

اما نگرانی های هیئت حاکمه جدید، مانع از صبر و تحمل آنان شد و جمعی مأموریت یافتند به هر قیمتی شده علی علیه السلام را از منزل خارج و برای گرفتن بیعت به مسجد آورند. آنان در مقابل منزل حضرت گرد آمده و از ایشان خواستند به مسجد بروند؛ اما علی علیه السلام امتناع ورزید. بنابر تصریح ابن قتیبه در کتاب الامامة و السياسة و دیگر مورخان، **عمر دستور داد هیزم و آتشی فراهم کنند** و قسم یاد کرد که اگر علی علیه السلام از منزل خارج نشود، خانه را به آتش خواهد کشید. عده ای به او اعتراض کردند که در این خانه، فاطمه دختر رسول الله حسن و حسین، فرزندان رسول پیامبر خدا علیهم السلام و یادگارهای ایشان وجود دارند، چگونه این خانه را به آتش می کشی؟

عمر که اعتراض عمومی را مشاهده کرد، گفت: به راستی گمان کردید که من چنین کاری را انجام می دهم؟ مقصود من تهدید بود. و این بار منصرف شد.

**در این هنگام حضرت فاطمه به پشت درب منزل آمد** و خطاب به آن جماعت که در بیرون منزل اجتماع کرده بودند، فرمود: **لا عهد لی بقوم أسوء محضر منکم ترکتم رسول الله ص جنازة بین أیدینا و قطعتم أمرکم فیما بینکم و لم تستأمرونا و لم تردوا لنا حقاً کأنکم لم تعلموا ما قال یوم غدیرخم. والله لقد عقد له یومئذ الولاة ليقطع منکم بذلک منها الرجاء و لکنکم قطعتم الاسباب بینکم و بین نبیکم، والله حسیب بیننا و بینکم فی الدنیا و الآخرة (احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۰۲ / الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰ / الامالی، شیخ مفید، مجلس ۶، ح ۹ / بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۴ و ۳۵۶)؛**

من قومی همانند شما سراغ ندارم که این چنین عهد شکن و بد برخورد باشند! پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر روی دستان ما گذاشته و رها کردید و عهد و پیمانی که در میان خود داشتید، قطع کردید و برخلاف عمل نمودید، ولایت و رهبری ما اهل بیت را انکار کردید، و زمام امر را از دست ما خارج ساختید، و هیچ حقی برای ما قائل نشدید؛ گویا از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم آگاهی نداشتید!

به خدا سوگند! رسول خدا در آن روز (غدیرخم) ولایت و رهبری را برای علی علیه السلام تعیین کرد، تا امید و طمع شما را از خلافت قطع نماید؛ ولی شما رشته های پیوند میان خود و پیامبر صلی الله علیه و آله را پاره کردید. بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد.

این بار حضرت زهرا پشت درب نزول وحی به مهاجمین یادآور غدیر است و بار دیگر در کنار مزار شهدا، شگفتا و عجباً! آیا **غدیرخم را فراموش کرده اید؟! فرمود: وا عجباه! آنسیتم یوم غدیرخم؛ اشهدالله تعالی لقد سمعته یقول: علی خیر من أخلفه فیکم، ... و لئن خالفتموهم لیکون الاختلاف فیکم الی یوم القیامة؛** خدا را شاهد می گیرم که شنیدم رسول خدا فرمود: علی بهترین کسی است که او را جانشین خود در میان شما قرار می دهم. علی امام و خلیفه بعد از من است، و دو فرزندم (حسن و حسین) و نه تن از فرزندان حسین پیشوایان و امامانی پاک و نیک هستند. اگر از آنها اطاعت کنید، شما را هدایت خواهند نمود، و اگر مخالفت ورزید، تا روز قیامت بلای تفرقه و اختلاف در میان شما حاکم خواهد شد.

پرسیده شد! پس چرا علی علیه السلام سکوت کرد، و برای گرفتن حق خویش قیام نکرد؟ حضرت زهرا علیها سلام در پاسخ فرمود: **... مثل الامام مثل الکعبة اذ تؤتی ولا تأتي . أو قالت: مثل علی . ثم قالت:..... و عملوا بأرائهم، تباً لهم أو لم یسمعوا الله یقول : و رَبُّكَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَ یَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِیرَةُ (قصص ۶۸)؟**

**بل سمعوا ولكنهم كما قال الله سبحانه: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (حج ۴۶) هیئات بسطوا فی الدنیا آمالهم و نسوا آجالهم، فتعساً لهم و أضلّ أعمالهم، أعوذبک یا ربّ من الحور بعد الكور؛**

مَثَلِ امام (مثل علی)، همانند کعبه است، که مردم به سراغ آن می روند، نه آن که کعبه به سراغ مردم بیاید. آگاه باش! به خدا سوگند! اگر حق را به اهلش واگذار می کردند و از عترت رسول خدا اطاعت می نمودند، دو نفر هم (در حکم خداوند) با یکدیگر اختلاف نمی کردند، و امامت همان گونه که پیامبر خدا معرفی فرمود، از علی تا قائم ما، فرزند نهم حسین، از جانشینی به جانشینی دیگر به ارث می رسید.

اما کسی (ابوبکر) را مقدم داشتند که خدا او را کنار زده بود، و کسی (علی) را کنار زدند که خدا او را مقدم داشته بود. نتیجه آن شد که محصول بعثت را انکار کردند و به بدعت ها روی آوردند، آنها هوا پرستی را برگزیدند

و بر اساس رأی و نظر شخصی عمل کردند، هلاکت و نابودی بر آنان باد! آیا نشنیدند کلام خدا را که فرمود: پروردگار تو هر چه بخواهد، می آفریند و هر چه بخواهد، برمی گزیند، آنان (در برابر او) اختیاری ندارند. (کفایة الاثر، ص ۱۹۸ / الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۲۳ / بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳، نهج الحیاة، ص ۴۰. ۳۸)

تعجب، عجب؛ یک وقت زنی که روی زمین همتا ندارد، مانند صدیقه کبری، فاطمه زهرا، مادر ۱۱ امام، دختر رسول گرامی (علیهم السلام) در چندین نوبت، شب و روز مردم را دعوت می کند: بیایید، علی بن ابیطالب را بشناسید و یاری کنید؛ کسی اجابت نمی کند!

یک وقت یک زن دیگری با یک شعار مردم را دعوت می کند، می گوید: بیایید علی بن ابی طالب را بکشید، هزارها نفر در جنگ جمل صف بستند؛ عجب!! می گوید: روزگار این است!

آری، ستاره امیدی که در غدیر خم طلوع کرده و آرام بخش دل های مؤمنان گشته بود، در لابلای گرد و غبار فتنه، از دیدگان کم فروغ، محو شد. در میان ظلمت ارتحال آفتاب، شب پره ها به تکاپو افتادند و با هجوم به خانه وحی، تلاش مذبحخانه ای را برای فرونشاندن نور خدا آغاز کردند؛ غافل از آن که نور خدا با آن دسیسه ها خاموش شدنی نیست.

### شاخصه های اصلی هجوم اول :

۱. تحصن تعدادی از مخالفان بیعت با ابوبکر در محل بیت فاطمه (سلام الله علیها)
  ۲. تهدید عمر به آتش زدن بیت نزول وحی در صورت عدم خروج متحصنین از آنجا
  ۳. خروج متحصنین به ویژه زبیر بن عوام در حالی که شمشیر به دست داشت
  ۴. عدم خروج حضرت علی علیه السلام از بیت فاطمه (سلام الله علیها) علیرغم خروج متحصنین
- بطور کلی حدیث غدیر و منزلت و ثقلین را به فراموشی سپردند و غیر از عمار، سلمان، ابوذر، مقداد، زبیر، عباس و خالد بن سعید کسی طرف علی علیه السلام نیامد اینها معتقد بودند امامت از طرف خدا تعیین و امام مانند پیامبر بایستی معصوم باشد و جانشینی محمد صلی الله علیه و آله در غدیر خم از طریق وحی بوده است.

## هجوم به منزل وحی باری دیگر و ماجرای .....

عمر خلافت ابوبکر را سست و بی بنیان می بیند و اعتقاد دارد تا بنی هاشم و در راس آن علی علیه السلام بیعت نکند، اوضاع همین است، بدین جهت عمر، قنقد را همراه ارادل و ابواش مغیره و ... به درب خانه علی میفرستد و خود و ابوبکر کمی دورتر مراقب اوضاع میشوند باز هم با مخالفت زهراء روبرو شده و عمر دستور به آتش زدن هیزم ها و درب خانه وحی و جایگاه جبرئیل میکند و حمله ور میشود عمر با لگد به درب میکوبد و زهراء سلام الله علیها بین درب و دیوار قرار میگیرد (درب سوخته و میخ داغ)

**یک سیلی و یک ضربه شمشیر به پهلو زهراء وارد میشود و دیوانه وار ضربه تازیانه به بازو ...** علی هم در محاصره ابواش قرار گرفته حمله به عمر برده و او را به زمین می کوبد و چند ضربه هم به صورت او زده و به یاد سفارش پیامبر افتاده از کشتن او خودداری میکند.

با انداختن ریسمان به گردن و بدن علی، وی را در بند کشیده و کشان کشان به سمت مسجد می کشانند در پی مقاومت و اعتراض فاطمه قنقد به آن حضرت حمله برده و با ضربه بر استخوان و پهلو فاطمه، محسن سقط می شود. و فاطمه سلام الله علیها بیهوش میشوند. ابوبکر اوضاع را مناسب نمی بیند و فریاد میزند این چه کاری است؟ ریسمانها را باز کنید و به طریقی مردم را با این کار فریب می دهد.

اگر این جسارت به مولا ادامه می یافت خلافت او سست تر و در خطر می افتاد.

## نفرین فاطمه سلام الله علیها، سبب نزول بلائی غیر قابل جبران

مرحوم شیخ مفید نقل می کند وقتی بی بی سلام الله علیها آمد و علی بن ابیطالب را با آن وضع، با سر برهنه، زیر منبر، بالای سرش یک شمشیر دید؛ فرمود: **خَلَّ ابْنِ عَمِّیْ أَوْ لَأَكْشِفَنَّ رَأْسِیْ بِالذَّعَاءِ**، دست از پسر عموی من بردارید وگرنه سرم را برای نفرین کردن برهنه می کنم؛ و.....

وجود مبارک علی بن ابیطالب به سلمان فرمود: یا سلمان! **اِنَّیْ اُرِیْ جَنبَتِی الْمَدِیْنَهَ عَلِیْ تَكْفِهًا**، سلمان! همین که زهرا تصمیم به نفرین گرفت، من می بینم دو طرف مدینه دارد می لرزد، نه ستون مسجد! اگر این عذاب بیاید، چه کنیم؟! اگر این شهر زیر و رو بشود، چه کنیم؟! و رنج بی وفایی و ستم بر امام که فزونی می گیرد تا آنجا که حتی قلب مرد یهودی را می گدازد، حق باید داد فاطمه سلام الله علیها اراده مرقد پیامبر خدا کند

به قصد نفرین پیمان شکنان و جفاکاران . سلمان به محضر فاطمه می رسد و درخواست می کند که از تصمیم خود درگذرد ای سلمان! آنها قصد جان علی را دارند و من بر این صبر نتوانم. مرا به حال خود بگذار. سلمان دوباره درخواست می کند و این بار می گوید که پیغام، پیغام علی است. حال که چنین است بر می گردم و صبر می کنم و از جان می شنوم سخن او را و اطاعت می کنم. فاطمه جانش برای علی می رفت که در نوبتی دیگر از جفاها بر علی به خشم آمد و مهاجمان با مشاهده غضب او، دست از امام کشیدند .

آنجا بود که فاطمه به عشق جان بخشید و فرمود **روحي لروحك الفداء و نفسي لنفسك الوفاء يا ابا الحسن**.. روحم فدای تو و جانم سپر بلای تو یا اباالحسن! اگر در خیر و نیکی به سر ببری با تو خواهم بود و اگر در سختی و محنت سرکشی، با تو سر خواهم کرد... اگر هنوز از راز عشق و حکایت هجران می جویی، نظاره کن که تقدیر حضرت صدیقه کبری بیش از ۳ ماه ماندن در این جهان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود . اما امیرمؤمنان باید هنوز ۳۰ سال دیگر تا آن سحر که از غصه نجاتش دادند، در میانه میدان مجاهدت، با بینش و بصیرت تمام صبوری می کرد.

اما آنچه با علی کردند، کینه های جنگ بدر و میراث جنگ احد بود که در قلب های منافقان مخفی بود و اکنون که پیامبر رحمت کرده، بیرون ریخته است. مرد تازه مسلمان! بیا ایمان خود تازه کنیم... به عشق فاطمه و علی. بیا زندگی کنیم عشق را و ولایت را.

**ابوبکر و عمر برای توجیه کار خود** در نزد مردم به عیادت زهرا سلام الله علیها می آیند ولی با مخالفت او روبرو میشوند و بعد از اصرارهای زیاد و مخالف مجدد فاطمه سلام الله علیها ناگهان به داخل رفته و میخواهند دلجوئی کنند که فاطمه میفرماید از پدرم شنیده اید که بارها فرمود فاطمه پاره تنم میباشد گفتند آری . آیا شنیده اید خوشنودی من خوشنودی اوست، گفتند آری . فاطمه سلام الله علیها فرمودند من رضایت از شما ندارم و روی برگرداند **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** ابوبکر و عمر با ناامیدی و نگران از منزل فاطمه سلام الله علیها خارج میشوند.

**گر چه در این هجوم، آتش به کاشانه تنها یادگار رسول خدا** افتاد، و پهلویش بشکست؛ اما در عین حال، او، قد خمیده از ظلم و ستم را برافراشت و با دست الهی خود به دامن ولایت آویخت و با تمسک به حبل الله المتین و با صلابت و شهامتی بی نظیر از حقانیت علی سخن ها گفت، و از غربت او نشان ها داد.

## فاطمه سلام الله عليها در مقام دفاع از ولایت

**مبارزه با فتنه گران و تاویل ستیزان** حضرت **فاطمه سلام الله عليها** نسبت به انتخاب جانشین برای پیامبر در سقیفه به شدت واکنش نشان داده و به دلیل آن که برخی با وجود نصوص صریح از پیامبران **صلی الله علیه و آله** در جانشینی حضرت امیرمومنان **علیه السلام** در غدیر و مواضع دیگر به این نکته سرنوشت سازی توجهی کردند به شدت نگران بود و به مقابله با خطر پرداخت. آن حضرت همانند پیامبر به دفاع از کیان اسلام که در ولایت و نظام ولایی تجلی می یافت، برخاست.

حضرت زهرا **سلام الله عليها** به حکم رسالت عظمای الهی قیام میکند و به هدف پاسخ گویی به یکی از آموزه های اصیل قرآن یعنی قیام عدالت، به جنگ کسانی می رود که یا مخالف تنزیل بودند و یا به تنزیل بسنده کرده به تاویل پشت نموده بودند و یا آن که اصولاً تاویلی برای قرآن نمی خواستند و قرآن ظاهر و اسلام وارونه را می جستند.

**خطبه فاطمیه به بهانه غصب فدک (فدکیه)** هنگامی که ابوبکر به اصرار عمر فدک را از حضرت فاطمه میگیرند چون این خبر به ایشان رسید، چادر بر سر نهاد و با گروهی از زنان بسوی مسجد روانه شد، ابوبکر که در میان عدهای از مهاجرین و انصار نشسته بود وارد شد، در این هنگام بین او و دیگران پردهای آویختند، خطبه ای است که به گفته علامه مجلسی، بزرگان فصحا و بلغا و دانشمندان باید بنشینند کلمات و عبارات آن را معنا کنند. اینقدر پر مغز است؛ از لحاظ زیبایی هنری، مثل زیباترین و بلندترین کلمات نهج البلاغه است

حضرت زهرا که به خوبی از اهداف آنان اطلاع داشت، فرصت را مغتنم شمرد و خطبه مشهور خود را در مسجد مدینه ایراد فرمود؛ **خطبه ای** که طنین سخنان رسول خدا را در اذهان مردم به یاد می آورد، گویی که پیامبر بر بالای منبر خطبه می خواند! حضرت در این خطبه، حقایق فراوانی را با مردم در میان گذاشت، و پرده های تزویر و تحریف را کنار زد و چهره غبار گرفته حقیقت را به مردم نشان داد.

او چنان مستدل و مستحکم سخن گفت که خلیفه اول در برابر منطق قوی ایشان تسلیم شد و دستور بازگرداندن فدک را صادر نمود (گرچه با فاصله کمی مجدداً به دستور نخست خود بازگشت) نتیجه خطبه حضرت، بسیار جالب و قابل توجه است؛ بطور بداهه سخن میگوید! سخنرانی، تاریخی، شیوا، بلیغ، گله آمیز، ترساننده و آتشین و دفاع از ولایت و سفارشات پدر بود.

خطبه نکوهش آمیز در مورد عایشه آغاز می‌شود، و بالاخره خطبه در مقام طرح شکایت و دادخواهی زهرا. سفارشهای پدر را برای جانشینی علی یادآور می‌شود و در مورد خود و سفارشات پدر می‌گوید و در انتها می‌فرمایند درد من فدک نیست که غصب کرده اند، درد من اسلام رهبری و انحراف دین است.

به **شیوه فن و هنر مسجع** که در خانواده مرسوم بود شاید یک ساعت، با بهترین و زیباترین عبارات و زبده ترین و گزیده ترین معانی سخن گفته. سخنرانی، کلمه به کلمه اش در تاریخ می‌ماند. آنگاه ناله‌ای جانسوز از دل برآورد که همه مردم به گریه افتادند و مجلس و مسجد بسختی به جنبش درآمد. سپس لحظه‌ای سکوت کرد تا همه مردم خاموش و گریه آنان ساکت شد و جوش و خروششان آرام یافت، **خطبه تاریخی و ماندگار** از حضرت را در کتاب حضرت فاطمه سلام الله علیها بخوانید.

فاطمه سلام الله علیها در مسجد کوفه در خطبه معروف فاطمیه از مصیبت های پیامبر صلی الله علیه و آله برای تنزیل سخن می‌گوید و سپس رو به فتنه گران کرده از مصیبت های که فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی اهل بیت عصمت و طهارت و پسر عم پیامبر. اکنون برای تاویل قرآن از دست ایشان می‌کشد سخن به میان می‌آورد و می‌فرماید: ای مردمانی که برای شنیدن سخن بیهوده شتابانید و کردار زشت و زیان آور را نادیده می‌گیرید. آیا در قرآن نمی‌اندیشید یا آنکه بر دلها مهر زده شده است؟! بی تردید اعمال زشت، قلب هایتان را تیره و تار کرده است و گوش ها و چشم هایتان را فرا گرفته است.

**فاطمه سلام الله علیها نومیدانه به خانه باز می‌گردد و می‌فرماید:** از این پس وای بر هر صبحی که خورشید در آن طلوع کند. چرا که دیگر این مردم نمی‌توانند تاویل قرآن را در جان و جامعه خویش ببینند و اسلام واقعی از میان ایشان رخت بر می‌بندد و تا زمان منجی، مردم در میان حق و باطل و فتنه های بسیار گرفتار می‌شوند. آن حضرت سلام الله علیها سپس سرزنش کنان می‌فرماید: کردار شما را خدا می‌بیند و به همین نزدیکی، آنان که ستم کردند، در خواهند یافت که به کجا بازمی‌گردند. من دختر کسی هستم که به شما از عذاب الهی هشدار داد. پس شما کار خود را بکنید و ما نیز کار خود را خواهیم کرد و منتظر بمانید که ما نیز منتظر خواهیم ماند.

**امام علی در پاسخ حضرت زهرا سلام الله علیها** هنگامی که حضرت زهرا سلام الله علیها به خانه مراجعت فرمود در حالی که حق ارث فدک او را برده بودند و به امیرالمومنین علیه السلام خطاب فرمود: مانند طفل در شکم مادر پرده نشین شدی و چون شخص متهمی در



کنج خانه پنهان گشته ای و بعد از آن که شاه پره‌های بازها را در هم شکستی اکنون از پره‌های مرغان ضعیف عاجز گردیده ای و توانایی بر آنها نداری. اینک پسر ابو قحافه (ابوبکر) به ستم و ظلم عطا و بخشوده ی پدرم را و قوت و معیشت فرزندان مرا می برد و با من آشکارا دشمنی می کند و در سخن گفتن به سختی با من مجادله می نماید.

امیرالمومنین **علیه السلام** تمام کلمات را گوش دادند آنگاه به اختصار فرمودند: فاطمه من در امر دین و احقاق حق تا آنجا که ممکن بود کوتاهی نکردم. آیا مایل هستی که این دین مبین باقی و پایدار بماند و نام پدرت الی الأبد در مسجدها و بالای مأذنه ها برده شود؟

حضرت زهرا **سلام الله علیها** فرمودند: نهایت آمال و آرزویم همین است. حضرت علی **علیه السلام** فرمودند: پس در این صورت باید صبر کنی زیرا پدرت خاتم الانبیاء به من وصیت نموده و من می دانم که باید صبر نمایم وگرنه قدرت دارم که دشمنان را خوار نمایم و حقت را بگیرم ولی بدان که آن وقت دین از میان می رود. پس از برای خدا و دین خدا صبر کن زیرا ثواب آخرت برای تو بهتر است از حقی که از تو غصب نمودند.

زهرای اطهر **سلام الله علیها** دفاع جانانه ای از ولایت امیرمؤمنان **علیه السلام** نمود و در این راه، مشتاقانه جام پرافتخار شهادت را سرکشید و افتخار **اولین شهید راه ولایت** را تا ابد به نام خود ثبت کرد؛ ولی این دفاع نیز همانند خود آن بانوی بزرگوار، در هاله ای از غربت و مظلومیت قرار گرفت و آن گونه که سزاوار بود به شیعیان وی نیز منتقل نشد. به رغم عمر بسیار کوتاه حضرت صدیقه طاهره **سلام الله علیها**، پس از ارتحال پدر بزرگوارشان، آثار به یادگار مانده از ایشان در آن دوران بحرانی و پر تنش، بیانگر عزم راسخ و صلابت و شجاعت فوق العاده حضرت در دفاع از ولایت امیرمؤمنان **علیه السلام** است.

جدیت ایشان در این راه، که منجر به شهادت مظلومانه اش شد، نشان از توجه ویژه و اهتمام خاص حضرت به مسأله امامت امت و زمامداری جامعه مسلمانان دارد. از جمله محورهایی که در احتجاجات و سخنان حضرت زهرا **سلام الله علیها** جلب توجه می کند، نقل **حدیث غدیر** است. با آغاز امامت امیرمؤمنان **علیه السلام** نیز، شخصیت بی نظیری همانند فاطمه زهرا **علیها السلام** به حمایت از ایشان شتافت و همه سرمایه های خود را در دفاع از مولای متقیان نثار کرد. او با سعی و تلاش شبانه روزی خود غبار غربت را از رخسار امیرمؤمنان **علیه السلام** زدود و تحمل بارسنگین مظلومیت را برای ایشان آسان نمود و به حق، **لقب اولین شهید راه ولایت** را به خود اختصاص داد.

## قبر مخفی زهرا سلام الله علیها فریاد بلند رسوایی نفاق

**علت دفن شبانه** چرا آن حضرت سلام الله علیها حاضر به پذیرش برخی از اهالی قدرت نمی شود و یا خواستار دفن شبانه می شود؟ آن حضرت سلام الله علیها چنان مورد تحقیر و اهانت قرار می گیرند که اگر حتی فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بودن نمی بایست این گونه با او رفتار می شد. زیرا به صراحت آیات بسیاری از قرآن و حتی سوره خاصی که درباره ایشان نازل شده بود ایشان اهل بهشت بودند و خداوند گواهی و شهادت داده بود که او از هر پلیدی دور است و از اهالی بهشت رضوان می باشد

اگر کسی گواهی قرآن را قبول می داشت می بایست در حق او به عنوان کسی که اهل بهشت است آن چنان عزت و احترام و کرامت می کرد تا از شفاعت وی بهره ببرد. اما چه شد که این راستگویی و اهل بهشت، گواهی اش نسبت به فدک و زمین میراثی اش پذیرفته نمی شود؟ اگر همین یک اهانت که از سوی عده ای نسبت به آن بزرگوار شد تنها دلیل ما برای گریه ها و مویه های ایشان باشد کفایت می کند تا به آن حضرت حق بدهم این گونه واکنش شدید نشان دهد.

انسان اگر مومن است که خداوند و آیات قرآنی بر راستی گواهی می دهد چگونه به خود جرات میدهد تا در برابر این زن بهشتی او را متهم به عدم پذیرش شهادت کند؟ مجموعه اهانت ها و ستم هایی که از سوی دولتمردان انجام شد ولی خدا را در مقام مظلومیت قرار داد. در این زمان است که مظلوم می بایست به راه های مختلف حق خویش را بخواهد. گاه از راه مجادله به احسن و موعظه و پند و گاه دیگر از حربه سخنرانی و حتی مویه و گریه استفاده کند تا به دیگران اتمام حجت نماید.

با آنکه حضرت فاطمه سلام الله علیها در میان زنان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله برجسته و از نوادر دهر بوده و هست، اما هیچ نشانی از آن صاحب نشان پیشگاه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، در مدینه نیست تا با رفتن به زیارت قبر ایشان دست کم آبی بر آتش اشتیاق خود نسبت به آن بانو بریزد.

خداوند در آیه ۲۳ سوره شوری دوستی و مودت نسبت به فاطمه سلام الله علیها را پاداش رسالت محمد صلی الله علیه و آله و حق آن حضرت برعهده مومنان دانسته است و توضیح داده که این مودت زمینه برخورداری از آمرزش الهی و پاداش مضاعف برای مومنان خواهد بود **من یقترب حسنه** به قرینه ذکر آن پس از **الا الموده فی القربی**

## علل بی‌نشان ماندن قبر فاطمه سلام الله علیها

**سند مظلومیت و حقانیت اهل بیت علیهم السلام** سبب پنهان ساختن و پنهان ماندن قبر فاطمه سلام الله علیها و اصرار مستمر امامان شیعه علیهم السلام بر آن نیز دقیقاً در همین راستا قابل ارزیابی و تحلیل است. قبر بی‌نشان فاطمه سلام الله علیها سند جاودانه و خدشه ناپذیری است که از یک سو حقانیت و مظلومیت فاطمه سلام الله علیها، علی علیه السلام و فرزندان آنان و از سوی دیگر ستمگری و عدم مشروعیت جریان مقابل آنان را برای همیشه تاریخ با صدای خاموش و در عین حال بسیار رسا فریاد می‌کند.

با این تفاوت که چنین سندی هرگز در گذر ایام از حافظه تاریخ پاک نمی‌شود و کارایی خود را از دست نمی‌دهد. مگر می‌شود به دروغ قبری برای وی ساخت؟ مگر می‌توان بی‌نشانی و گم‌گشتگی قبر او را از بین برد؟!

این مساله همواره می‌تواند یک مسلمان آگاه را به چون و چرا واداشته و این پرسش را پدید آورد که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله چه حادثه‌ای رخ داد که دختر رسول خدا به شدت از برخی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و توده‌های همراه آنان رنجیده خاطر و رویگردان شد. به گونه‌ای که حاضر نشد آنان حتی در تشییع جنازه وی هم شرکت کنند؟ چرا امام علی علیه السلام همه آثار قبر وی را از بین برد؟ چرا در دوره‌های بعد قبر وی را آشکار نکردند؟ و چراهای دیگری که پاسخ به آنها بسیاری از حقایق مکتوم تاریخ را معلوم می‌سازد

علی! منم فاطمه! دختر محمد که خدا مرا به همسری تو درآورد تا در دنیا و آخرت برای تو باشم. تو در انجام کارهای من سزاوارتر از دیگرانی. مرا شبانه حنوط کن، غسل ده و کفن کن و بر من نماز بخوان و شبانه مرا دفن کن و کسی را خبر مکن. تو را به خدا می‌سپارم. به فرزندانم تا روز قیامت سلام می‌رسانم. (بحارالانوار ج ۴۳، ص ۲۱۴- بیت الاحزان، ص ۱۸ و ۲۰)

**اجتماع امت بر هضم و نابودی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها** اینکه حضرت امیر در جریان رحلت فاطمه زهرا سلام الله علیها به قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب میکند و میگوید: **سَتَبْنُکَ اِبْنُکَ بَتَضَافِرِ اُمَّتِکَ عَلٰی حَقِّهَا** (خ ۲۰۲)، سرش همین است. یا رسول الله! دختری فاطمه الآن به شما ملحق شده؛ شما کاملاً جستجو کنید، از او گزارش بخواهید، ما کوتاهی نکردیم. او به شما اطلاع میدهد که اینها اجماع کردند بر اینکه حق فاطمه را غصب نکنند!

**تضافر** یعنی توافق، هماهنگی، همدلی، هم آوایی، تعاون و مانند آن. فرمود: همه شان اتفاق کردند که فاطمه را هضم کنند و بکوبند! چون می دانستند این بانو مظهر عدل دودمان عصمت و طهارت است؛ و به بارگاهی بار یافت که رضای او رضای خداست، غضب او غضب خداست؛ بعد فرمود: **ما اصنع بفدک و غیر فدک** (نامه ۴۵)

آنوقتی که این اموال در اختیار ما بود دیگران در کنار سفره ما بودند!! مگر وضع ما آن وقت با الآن فرق کرده؟! آنوقت هم همین نان جو بود، الآن هم همین نان جو است! آن وقت هم همان پوست تخت بود، برای این ما از فدک دفاع می کردیم که بیگانگان از آن استفاده نکنند، محرومان از آن طرفی ببندند.

**فاطمه سلام الله علیها، آینده را می دید که آنهمه دلشوره داشت** زهرای سلام الله علیها، آن روزها، بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیش از آنکه، خود نیز چشم از جهان فرو بندد و در جوار قرب الهی به پدر چشم انتظار خویش ببیوندد، بارها کوچه های مدینه را کاویده بود و به دیدن برخی از «خواص» رفته بود.

فاطمه سلام الله علیها با دلواپسی سفارش های رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آنان گوشزد کرده بود و عهدی که با خدا بسته و اکنون بی محابا شکسته بودند را یادآور شده بود.

اما، دلشوره فاطمه سلام الله علیها که اصرار او را در پی داشت، پاسخی جز سکوت برخی از خواص، به دنبال نداشت و چنین بود که صدای فاطمه سلام الله علیها در سکوت سنگین و سؤال آفرین آن روزها گم شد. زهراسلام الله علیها می دانست که اگر مردم از ولایت علی علیه السلام دور شوند بی تردید به پذیرش ولایت حاکمان جور، مجبور می شوند.

و سرانجام هنگامی که در میان خواص آن روزها، برای ندای ملکوتی خود پاسخی نیافت، با بی نشانی تربت خویش برای آیندگان نشانه گذاشت تا ناخشنودی دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از رخدادهای آن روزها را به خاطر بسپارند و هیچگاه علی علیه السلام را تنها نگذارند. مگر نه این که ام ابیها بود... خورشید و شب!.. هیچکس به یاد ندارد که این دورا با هم دیده باشد.

احزاب منافقین به جنب و جوش افتادند تا هم از اسلام انتقام بگیرند، و هم از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا در مرکز این دایره بود که تیرهای زهرآگین دشمنان پرتاب می شد.

**فاطمه آنروز یزید را می دید آینده را می دید که** سر بریده فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش روی نهاده، بر لب و دندان او می زند و اجداد به هلاکت رسیده خود در بدر و حنین را به تماشای انتقام می خواند و... مردم مظلوم را که در چنگال خونریز بنی امیه و بنی عباس گرفتارند و جماعت مسلمانان را که انگشت پشیمانی به دندان می گزند و دست حسرت بر پیشانی می زنند که کاش ولایت علیه السلام آن دوستدار محرومان و حامی مظلومان را پاس می داشتند تا ولایت حجاج بن یوسف ها و منصور دوانقی ها که خونریز و انسان ستیزند را به زور برگرده خویش نمی داشتند.

مبارزات مدبرانه آن حضرت با انحرافات جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از یک سو و عظمت روحی آن بانوی نمونه که عقول بشر را از درک گنجینه کوثر، ناتوان ساخته است از سوی دیگر، بر تکریم او افزوده است. فاطمه سلام الله علیها در محرومیت جهان اسلام از امامت علیه السلام، **فتنه** جمل را می دید، نعره مستانه معاویه در فریب **صفین** را می شنید،

در **نهران**، جهالت خوارج را می نگریست و در سحرگاه خونین نوزدهم رمضان سال **چهل** هجری در محراب مسجد کوفه بر **فرق شکافته علی علیه السلام** می گریست.

اشرافیت بر باد رفته را می دید که بار دیگر به میدان آمده، **حسن علیه السلام** را که از محرومیت مردم گرفتار در چنگال معاویه خون دل می خورد و **سر مطهر حسین علیه السلام** را می دید که در هنگامه خون و فریب اشراف بر نیزه می رود.

فرازهائی از وصایای صدیقه طاهره سلام الله علیها، به انحاء گوناگون در منابع اهل سنت ذکر گردیده، به عنوان نمونه، تعدادی از منابع معتبر اهل سنت که به مساله تدفین شبانه آن حضرت بعد از مشروح خطبه اشاره خواهد شد،

اسناد عبارتند از:

صحیح بخاری ج ۵ باب غزوه خیر - صحیح مسلم، باب «قول النبی لا نورث»،  
حدیث ۱۷۵۹ - طبقات ابن سعد ج ۸ - التنبیه و الاشراف ج ۱  
- سیر اعلام النبلاء ج ۲ اسد الغابه ج ۳ - سنن بیهقی ج ۴ - استیعاب ج ۲ - خلاصه وفاء  
الوفاء ج ۱

## شهادت فاطمه زهرا سلام الله علیها؛ سند حقانیت تشیع است

**شبهه دوم؛ افسانه بودن شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها** علمای وهابی جدیداً سخن مضحکی بر زبان می‌ورند که شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها از سال ۱۳۷۴ شمسی به تقویم‌ها اضافه شده است و تا قبل از آن این مسأله وجود نداشته است.

اما پاسخ این شبهه: **اولاً**) ابن تیمیة رهبر وهابی‌ها یا بهتر است بگوییم خدا و پیغمبر وهابی‌ها (!) در جلد ۴ کتاب منهاج السنة ص ۲۲۰ نوشته که: **کس بیت فاطمه یعنی:** عوامل خلیفه وقت به زور وارد خانه فاطمه سلام الله علیها شدند

**ثانیاً**) جوینی استاد ذهبی، در کتاب فرائد السمطین آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموداند: بعد از من می‌بینم که دخترم **مغمومة مغصوبة مقتولة** خواهد شد.

**ثالثاً**) مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام: مادرمان فاطمه زهرا سلام الله علیها شهیده است.

**رابعاً**) شهرستانی در جلد اول الملل والنحل ص ۶۷ خلیفه دوم با لگد به شکم حضرت زهرا سلام الله علیها زد و جنین او را سقط کرد. (ابن حجر در میزان الاعتدال و لسان المیزان)

**شبهه سوم؛ چرا علی علیه السلام در منزل را باز نکرد؟** شبهه دیگری اگر حضرت علی علیه السلام در خانه حاضر بود چرا حضرت زهرا سلام الله علیها در منزل را باز کرد تا آن حادثه اتفاق افتد در حالی که باز کردن در توسط زن در صورت حاضر بودن مرد در منزل، خلاف غیرت مردان خصوصاً مردان عرب است.

پاسخ: **اولاً**) ابن عساکر در جلد ۴۲ کتاب تاریخ دمشق ص ۴۷۰: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه نشسته بود که در زدند و ایشان به ام سلمه گفت: **یا ام السلمه قومی فافتحی له** ای ام سلمه! برخیز و در را باز کن.

**ثانیاً**) در جلد ۴۴ همین کتاب صفحه ۳۵ آمده که: عمر بن خطاب آمد و دق الباب کرد، پیغمبر خانه بود ولی به حضرت خدیجه سلام الله علیها فرمود: **افتحی یا خدیجة** ای خدیجه در را باز کن.

**ثالثاً**) در جلد اول کتاب احتجاج طبرسی ص ۲۹۲: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه نشسته بودند که علی علیه السلام در زدند و پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود که: **افتحی له الباب** در را برای او (علی) باز کن. حال آیا علمای وهابی غیرتمندتر از پیامبرند؟!

**رابعاً** طبق آنچه ابن تیمیه در کتاب منهاج السنة نوشته، کسی در منزل را باز نکرد؛ بلکه مهاجمان به زور وارد خانه حضرت سلام الله علیها شدند.

**خامساً** آیه ۲۷ نور: **یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا بدون** اجازه به خانه کسی وارد نشوید. و **یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم** از سوی دیگر «سیوطی» در جلد ۵ کتاب الدر المنثور ص ۵۰ نوشته که: خانه زهرا خانه نبوت است. حضرت زهرا و مولا علی علیهما السلام بر این باور بودند که مهاجمان حریم خانه نبوت و لا اقل حرمت خانه مؤمنان را حفظ می کنند نه اینکه بی توجه به دستور خدا و رسول، در خانه اهل بیت پیامبر را آتش زده و به زور وارد خانه می شوند.

**شبهه چهارم؛ اصلاً خانه های مدینه در نداشتند؟! و فقط یک پرده یا حصیر در منزل بود!** شبهه برای اینکه جریان پشت در ماندن حضرت زهرا سلام الله علیها تکذیب شود. اما پاسخ: **اولاً** قرآن کریم **و لا علی أنفسکم ان تأکلوا من بیوتکم أو بیوت آبائکم أو بیوت أمهاتکم أو بیوت إخوانکم... أو ما ملکتم مفاتیحه أو صدیقکم لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعاً أو أشتاتاً** شما در بعضی خانه ها مانند خانه عمو، دایی، عمه، خاله و همچنین کسانی که مفتاح و کلید منزل خود را به شما می دهند. می توانید بدون اجازه غذا بخورید. **حال اگر خانه، در و قفل نداشته باشد کلید معنا دارد؟** آیا روی حصیر و پرده کلید می زدند؟ یا اینکه نعوذ بالله قرآن در این موضوع اشتباه کرده است؟! باید گفت که طراحان این شبهات متاسفانه با قرآن هم آشنا نیستند.

**ثانیاً** در کتاب صحیح مسلم که معتبرترین کتاب اهل سنت پس از قرآن است در جلد ۶ ص ۱۰۵ ح ۵۱۳۶ آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده بودند که: شبها درها را ببندید. آیا حصیر و پرده را می بندند؟! آیا به پرده می گویند در؟!!

**ثالثاً** بخاری در ج ۱ کتاب الادب المفرد ص ۲۷۲ نوشته که: روای می گوید سوال کردم که: در خانه عایشه دو لنگه بوده یا یک لنگه؟ و از چه جنسی بود؟ پاسخ می گیرد که: یک لنگه و از جنس چوب درخت ساج بوده است. حال چطور خانه عایشه در داشته آن هم از نوع درخت ساج؛ ولی خانه حضرت زهرا سلام الله علیها که دختر پیغمبر و با آن همه اوصاف بوده در نداشته است؟!!

**شبهه پنجم فدک و ارث از پیامبر:** سوره مریم **یرثنی و یرث من آل یعقوب** این آیه یکی از پاسخ های حضرت زهرا به غاصبان فدک است. اخیراً عثمان الخمیس روحانی بشدت افراطی وهابی، در برنامه خود در شبکه ماهواره ای الصفا به حدیث جعلی **نحن**

**معاشر الانبياء لانورث، ما تركناه صدقة** استناد کرده و فدک را حق حضرت فاطمه زهرا ندانست. وی در این برنامه ها به زعم خود تلاش کرد تا با دلایل متعدد ثابت کند که منظور آیات قرآن از ارثی که انبیاء باقی گذاشتند تنها علم و نبوت است. در پاسخ به این اظهارات بی پایه، مفسر معاصر، آیت الله عبدالله جوادی آملی با توضیح با ایشان، به ایراد پاسخ پرداختند.

نبوت ارثی نیست. **الله أعلم حيث يجعل رسالته** [انعام ۱۲۴]. رسالت، نبوت، امامت، اینها به عصمت بر می گردد. این میراث کتاب (به معنای نبوت) را ارث بردن نیست. کتاب را پیامبر به امت ارث می دهد.

مثل این که فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ**. حضرت **صلی الله علیه و آله** هم فرمود: میراث من قرآن و عترت است؛ وقتی زکریا **علیه السلام** از خدا فرزند می خواهد، طبق دو آیه، دو خصیصه ی تلخ برای فرزندها ذکر شده، برای اینکه به آن دو خصیصه مبتلا نشود عرض کرد: **وَاجْعَلْهُ مِنْ لُدُنِكَ ذَرْبَةً طَيِّبَةً** (آل عمران) فرزند طیب؛ هم پسندیده **يَرْتُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا** (مریم) هیچکدام از انبیاء، نبوت را از نبی قبلی ارث نبردند.

سلسله انبیاء ابراهیمی از وجود مبارک حضرت ابراهیم **علیه السلام** و انبیاء بعدی، اینها هر کدام بر اساس **اعطاء الهی** به نبوت رسیدند.

**دوم**: درباره علم و حکمت **العلماء و رثة الأنبياء** انبیاء معلم کتاب و حکمت اند و اینها هم علم و حکمت را از انبیاء به ارث می برند. این هم اختصاصی به هیچ پیغمبری ندارد.

**بن بست وهابیت در موضوع شهادت زهرا سلام الله علیها** مناظره ای در امارات با یکی از شیوخ بزرگ وهابی داشتم. صحیح بخاری را به وی نشان دادم و پرسیدم این روایت را قبول دارید که پیامبر **صلی الله علیه و آله** فرموده فاطمه **سلام الله علیها** پاره تن من است و هرکس او را بیازارد مرا آزرده؟ پاسخ داد قبول دارم. گفتم این را نیز قبول داری که فاطمه **سلام الله علیها** از شیخین غضبناک شد؟ گفت: نه این دروغ است و شیعه ها آن را درست کرده اند. کتاب صحیح بخاری را باز کردم و این حدیث را به او نشان دادم. پشت جلد کتاب را نگاه کرد و گفت: این کتاب در بیروت چاپ شده و من آن را قبول ندارم، کتابی بیاور که در عربستان سعودی چاپ شده باشد! گفتم: چاپخانه این کتاب، شیعی نیست. ضمناً در لبنان اکثراً غیر شیعه هستند و اگر روایتی در کتابشان حتی جابجا شود، چاپخانه را به آتش می کشند چه برسد به اینکه روایتی به دروغ چاپ شود!



سپس روایاتی از کتب «شهرستانی» و «ابن قتیبه دینوری» مبنی بر شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها به او نشان دادم. پس از اینکه این روایات را از کتاب خودشان برایش خواندم سرش را پایین انداخت و گفت: من فردا شب جواب را برایت می آورم. شب بعد هرچه منتظر ماندم نیامد. شیخ وهابی نامه‌ای بلند بالا به یکی از علمای بزرگ عربستان سعودی نوشت: در مناظره‌ای در مورد حضرت زهرا سلام الله علیها به بن بست خوردم و تمامی مستندات ظاهراً صحیح است، لطفاً جواب دندان شکنی برایم بفرستید. جالب اینکه بعد از یک هفته از عربستان برای او جواب آمد که: این روایات درست است و در کتب ما آماده، ولی شما اصلاً در این موضوعات با علمای شیعه بحث نکنید! آن شیخ وهابی، پس از دریافت جواب نامه خود، رفت و تاکنون برای ادامه مناظره برنگشته است! (استاد قرائتی)

**مصیبت های امروز جهان، پیامد ولایت گریزی** ابلیس نگذاشت تا بسیاری از مردم از میوه رسالت یعنی ولایت علوی علیه السلام بهره مند شوند و همه مشکلات و گرفتاری های جهان اسلام بلکه جهان به سبب همین توطئه و آثار آن است. پرداختن به همه ماجرا می تواند به خوبی نشان دهد که چرا مشکلات کنونی جوامع به ویژه جامعه اسلامی اینگونه رنگ ضد دین و عدالت گرفته و از مسیر اسلام دور شده به گونه ای که مسلمانان یکدیگر را به سادگی می کشند و امید دارند که با انتحار و کشتن دیگران به بهشت بروند؛ در حالی که از نظر اسلام خون و عرض و مال هر مسلمانی حرمت دارد و هر کسی که اینها را متعرض شود از اسلام خارج است.

مصیبتی که امروز جهان اسلام با آن مواجه است، به سبب دوری از ثقل اصغر و اهل بیت علیهم السلام بلکه ثقل اکبر یعنی قرآن است؛ چرا که حتی آموزه های اسلامی بر ولایت و حرمت مسلمانان و مانند آن تاکید دارد؛ در حالی که در همه جای جهان عده ای بظاهر طرفدار اسلام به نام اسلام در حال کشتن مسلمانان هستند. جنایاتی که در بحرین، یمن، سوریه، عراق، افغانستان، پاکستان و شیعیان عربستان و شمال آفریقا علیه مسلمانان می شود از سوی مسلمان نمایانی است که حتی به قرآن اعتقادی ندارند و برخلاف آموزه های آن، کسانی را که شهادتین بر زبان جاری دارند بلکه اهل اسلام در طول تاریخ بودند، به جرم اینکه مسلمان نیستند می کشند تا مال و عرض ایشان را به غارت برند و به تملک خویش درآورند **تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ** (نساء ۹۴) پس همه آنچه بر سر امت اسلام بلکه جهانیان می آید پذیرش آیین شیطان و ولایت او به جای ولایت اهل بیت است؛ چرا که اگر تحت ولایت الهی قرار داشتند خدا برکات و امنیت و آسایش و رفاه و آرامش را بر ایشان نازل می کرد.

## سخنان علی علیه السلام در نهج البلاغه در مورد ابوبکر:

آگاه باشید به خدا سوگند ابوبکر جامه خلافت را بر تن کرد در حالی که میدانست جایگاه من نسبت به حکومت، چون محور آسیاب است به آسیاب، که دور آن حرکت میکند. ابابکر بارها گفت رهایم کنید زیرا من بهتر از شما نیستم مرا با قریش چه کار؟ به خدا سوگند آن زمان که کافر بودند با آنها جنگیدم و اکنون که مکر میکنند به خاطر پویائی اسلام شکیبائی پیشه میگیرم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلویم مانده، و با دیدگانم میبینم که میراث مرا به غارت میبرند. شگفتا! ابابکر در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه به هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری درآورد؟

**فتوحات:** پیامبر صلی الله علیه و آله زمینه توسعه و گسترش اسلام را با نامه به پادشاهان و تبلیغ و آگاهی دادن در برنامه داشتند و به هنگام تهدید از جانب آنان برای خنثی کردن در حمله پیش دستی میکردند و بعد از فتوحات سعی در هدایت و تبلیغ اسلام و تاثیر آن در زندگی مردم بود و به علت تبعیض موجود، اسلام را با آغوش باز میپذیرفتند. ابوبکر دستور داد تا به فتوحات زمان پیامبر ادامه داده و خیلی سریع سراسر شام و عراق را فتح نمود، هراکلیوس امپراتور روم شرقی مقاومت نکرد و از سپاه خالد فرصت خواست و به دادن مالیات و هدیه کنار آمد که بعد ها توسط عمر این مصالحه شکسته شد و به تصرف اسلام در آمد با تصرف شام مرکزی زمینه برای حمله به آسیای صغیر فراهم شد: ارمنستان، گرجستان و.... و از آنجا هم به قسمتی از شمال ایران و عراق؛ پیروزی هائی بدست آورد.

**اسلام غاصبین خلافت از زبان امام عصر؟** سعد اشعری می گوید: روزی با شخص مخالفی صحبتی در میان آمد که: آیا ابوبکر و عمر از روی رغبت اسلام آوردند یا به زور و اکراه؟ من فکر کردم که اگر بگویم از روی جبر بود کار به کارد و خنجر می رسد و اگر بگویم از روی میل بود، می گوید کافر بعد از ایمان، کافر محسوب نمی شود، پس با او مدارا کردم و کاری را بهانه کردم و جواب را به وقت دیگری موکول کردم. تا به درب خانه امام حسن عسکری علیه السلام رسیدیم. وقتی به درون خانه رفتیم، امام حسن عسکری علیه السلام را دیدیم که نشسته بود و بر دست راستش پسری ایستاده که گوئی ماه بدر است. سلام کردیم و جوابی از روی محبت و اکرام شنیدیم. احمد بار خود را بر زمین نهاد و امام حسن عسکری علیه السلام کاغذی در دست داشت و نگاه می کرد و در زیر هر سوال جوابی می نوشت.

سپس به آن پسر گفت: اینها، هدیه های دوستان و موالیان است، در آن نگاه کن. مهدی ارواحنا فداه فرمود: اینها به کار نمی آید چرا که حلال به حرام ممزوج شده است. همه کیسه ها را بیرون می آورد و عیب هر یک را می فرمود. در آخر فرمود: اینها را ببر و به صاحبانش برسان. و آن جامه ای که فلان پیرزن بدست خود رشته و بافته است کجاست؟ پس احمد آن را بیرون آورد و آن جامه مورد قبول واقع شد. سپس امام حسن عسکری علیه السلام رو به من کرده و فرمود: مسائل خود را از پسر پرس که جواب درست و صحیح می گوید چون من خواستم که عرض کنم، حضرت صاحب الامر ارواحنا فداه قبل از اینکه چیزی بپرسم فرمود: چرا به آن مخالف نگفتی که، اسلام آن دو از روی طمع بود، چرا که ابوبکر و عمر، از کاهنان شنیده بودند که محمد صلی الله علیه و آله، مالک شرق و غرب خواهد شد.

پس به طمع آنکه هر یک صاحب ملکی شوند و صاحب حکومت گردند اظهار اسلام کردند و چون دیدند که پیغمبر خدا ولایت به ایشان نداد و نمی دهد تصمیم گرفتند که آن حضرت را از روی شترش ببندازند و به قتل برسانند. پس جبرئیل علیه السلام آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از تصمیم آنان آگاه کرد و یک یک آنها را نام برد. در آن هنگام که آنها کمین کرده بودند، فرمود: بیرون بیائید که قصد شما را جبرئیل به من خبر داده.

### مناظره امام علی با ابوبکر از (مرحوم طبرسی)

- علی علیه السلام فرمود خداوند امت مرا به گمراهی جمع نکند آیا من نیز از این امت بودم یا خیر؟ - ابوبکر: بلی. - سلمان و عمار و ابوذر و مقداد و سعد بن عباده و جمعی از انصار که با او بودند آیا از امت بودند یا نه؟ ابوبکر: بلی. پس چگونه **حدیث پیغمبر** را دلیل خلافت خود میدانی در حالیکه اینها با خلافت تو مخالف بودند؟ ابوبکر گفت من از مخالفت آنها خبر نداشتم مگر پس از خاتمه کار و ترسیدم که اگر خود را کنار بکشم مردم از دین برگردند! - امام فرمود: کسی که متصدی چنین امری میشود چه خصوصیات باید داشته باشد؟ ابوبکر گفت: خیر خواهی و وفا و عدم چاپلوسی و نیک سیرتی و آشکار کردن عدالت و علم بکتاب و سنت و داشتن زهد در دنیا و بیرغبتی نسبت به آن و ستاندن حق مظلوم از ظالم و **سبقت** (در اسلام) و قرابت با پیامبر.

- امام فرمود ترا بخدا ای ابوبکر این صفاتی را که گفتم آیا در وجود خود می بینی یا در وجود من؟! - آیا دعوت رسول خدا را من اول اجابت کردم یا تو؟ آیا **سوره براءت** را من بمشرکین ابلاغ کردم یا تو؟ آیا در موقع هجرت رسول خدا من جان خود را سپر آن

حضرت کردم یا تو؟ - آیا در غدیر خم بنا به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله من مولای تو و کلیه مسلمین شدم یا تو؟ آیا در آیه زکوة **انما ولیکم الله...** ولایتی که با ولایت خدا و رسولش آمده برای من است یا برای تو؟ آیا حدیث منزلت درباره من یا تو؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز **مباهله** مرا با اهل و فرزندم برای **مباهله** مشرکین (نصارا) برد یا ترا با اهل و فرزندان؟ - آیا آیه تطهیر در مورد من و اهل بیتم نازل شده یا...؟ آیا در روز کساء من و اهل و فرزندم مورد دعای رسول خدا بودیم یا تو؟ آیا (در سوره **هل اتی**) صاحب آیه: **یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا** منم یا تو؟ آیا توئی آن کسی که در روز احد او را از آسمان جوانمرد خواندند یا من؟ آیا توئی آنکه در روز خیبر رسول خدا پرچمش را بدست او داد و خداوند بوسیله او **قلعه‌های خیبر** را گشود یا من؟ آیا تو بودی که از رسول خدا و مسلمین با کشتن عمرو بن عبدود غم را زدودی یا من؟ آیا آن کسی که رسول خدا او را برای **تزویج** دخترش فاطمه برگزید و فرمود خدا او را در آسمان برای تو تزویج کرده است منم یا تو؟ آیا منم پدر حسن و حسین دو نواده و ریحانه پیغمبر آنجا که فرمود آندو سید جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از آنها است یا تو؟

آیا برادر توست که در بهشت بوسیله دو بال با فرشتگان پرواز میکند **جعفر طیار** یا برادر من؟ آیا منم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علم قضا و فصل الخطاب دلالت نمود و فرمود **علی افضاکم** یا تو؟ آیا منم آن کسی که رسول خدا به اصحابش دستور فرمود بعنوان امارت مومنین به او سلام دهند یا تو؟ آیا از نظر قرابت به رسول خدا من سبقت دارم یا تو؟ آیا رسول خدا برای شکستن بتهای طاق کعبه ترا روی دوش خود قرار داد یا مرا؟ آیا رسول خدا درباره تو فرمود که تو در دنیا و آخرت **صاحب لوای** من هستی یا درباره من؟ آیا پیغمبر موقع مسدود کردن در خانه جمیع اهل بیت خود و اصحابش به مسجد در خانه ترا باز گذاشت یا در خانه مرا؟

ابوبکر گفت بلکه در خانه ترا و از آنجا که ابوبکر راستگو بود سوالات را به درستی تصدیق کرد و گریست و از علی تا فردا فرصت خواست و عمر متوجه شد و او را منصرف کرد و گفت گول سحر بنی هاشم را نخور که آنها در جادو متبهرند. ابوبکر به هنگام مرگ برای جانشینی خود خواست نامه ای بنویسد که بیهوش شد وقتی به هوش آمد عثمان اسم عمر را نوشته بود و ابوبکر آنرا تصدیق کرد. او به هنگام احتضار شدیداً از عدم احترام به خانه فاطمه علیها سلام - پذیرش خلافت و نسپردن به عمر - و سوزاندن ایاس ( الفجاه ) پشیمان بود ( تاریخ طبری ج ۳ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲. احتجاج ج ۱ )

## خلافت عمر بن خطاب (خلیفه ی دوم)

ابوبکر پس از دو سال و چند ماه خلافت، بیمار شد و به پاس زحماتی که عمر در مورد تثبیت خلافت او متحمل شده بود او نیز زمینه را برای خلافت عمر، بعد از خود را آماده کرد و مخالفین را نیز قانع نمود، سال ۱۳ قمری ابوبکر با مشورت با طلحه و عثمان و عبدالرحمن عوف، عمر بن خطاب را به خلافت تعیین میکنند، و پس از دفن ابوبکر، عمر به مسجد رفت و مردم را از خلافت خود آگاه ساخته و از آنها بیعت گرفت و بغیر از علی علیه السلام که از بیعت او خوداری کرده بود بقیه مسلمین خواه ناخواه با او بیعت نمودند .

عمر در این مدت دائماً با دو کشور بزرگ ایران و روم در حال جنگ بود. در تقسیم بیت المال و غنائم **تبعیض** قائل می شد، عرب را بر عجم، مهاجر را بر انصار، آزاد را بر برده . بدین ترتیب بنیان گذار **اختلاف طبقاتی** بود. علی علیه السلام بارها به هنگام درماندگی عمر در حکم قضائی دخالت میکرد.

عمر، خلیفه دوم، شش سال بعد از بعثت، اسلام آورد. خلیفه دوم بیش از هر شخصیت دیگری در فکر و اندیشه اهل سنت تأثیر داشت و همان گونه که دوره او از لحاظ تاریخی، مقطع بسیار مهمی در تاریخ اسلام به شمار می آید، فکر و عمل او نیز برای مسلمانان سنی مذهب اهمیت بسیار بالایی دارد. این اهمیت تا جایی است که از او به عنوان الگویی یاد می شود که هیچ گونه خطایی نداشت و می توان به هر قول و فعل او به عنوان سیره و سنتی شرعی استناد کرد.

اما مکتب شیعه انتقادهای فراوانی به رویکردها و عملکردهای خلیفه دوم دارد. تغییر جریان خلافت در سقیفه بر خلاف دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نوع بیعت گرفتن از امام علی علیه السلام، بی حرمتی به دخت نبی اکرم، شیوه انتصابش به مقام خلافت، مدل حکومت داری، ایجاد بدعت های در دین، و نداشتن دانش کافی برای حکومت به اعتراف خودش و... از موارد بی شماری هستند که انتقاداتی را متوجه او کرده اند. عمر در ابتدای ظهور اسلام، از مخالفان سرسخت مسلمانان بود و بر افرادی که از قبیلش، به اسلام می گرویدند با خشونت رفتار می کرد تا جایی که خواهر و دامادش، اسلام خود را از عمر مخفی نگه می داشتند.

با این حال در حدود سال ششم بعثت و پس از اسلام آوردن نزدیک به ۶۰ نفر، اسلام آورد. او بعدها با ازدواج دخترش حفصه با پیامبر، با حضرتشان خویشاوندی پیدا کرد.

## خصوصیات رفتاری و اخلاقی عمر

عمر بن خطاب، شخصیتی تند مزاج داشت و حتی در دوران خلافتش، کمتر کسی جرأت می‌کرد، از او سؤالی بپرسد، به این سبب مردم هرگاه مشکلی برایشان پیش می‌آمد، و ناچار بودند نظر عمر را بخواهند، عثمان بن عفان یا عبدالرحمن بن عوف را واسطه می‌کردند، و هرگاه موضوع بسیار دشواری بود، از عباس استمداد نموده، او را نزد عمر می‌فرستادند. او در بیشتر جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله از بدر و احد تا حنین و... حضور داشت، ولی با وجود تندی مزاج و عصبانیت زود هنگامش، در تاریخ؛ رشادت، فتح و یا حداقل مقاومت در زمان فرار از او نقل نشده است.

در حدیبیه، پیامبر صلی الله علیه و آله از عمر خواستند که به مکه رفته و با مکیان گفت‌وگو کند، اما عمر در جواب پیامبر گفت: یا رسول الله، همانا قریش به شدت با من دشمن هستند و اگر به من دست یابد، مرا خواهند کشت. پیامبر بعد از شنیدن این سخنان از فرستادن او منصرف شد. با این وجود، او با صلح حدیبیه نیز مخالف بود، مخالفی که بعدها سبب پشیمانی خود او گردید.

گفت‌وگو برای صلح تمام شده و تنها نگارش متن صلح باقی مانده بود. عمر بن خطاب بلند شد و پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مگر تو پیامبر خدا نیستی؟!

- پیامبر: آری؛ هستم! - عمر: مگر ما مسلمان نیستیم؟! پیامبر: آری! عمر: مگر آنها مشرک نیستند؟! پیامبر: آری! عمر: پس چرا در کار دین خویش خوار و کوچک شویم؟! پیامبر: من بنده و فرستاده خدایم و خلاف فرمان وی عمل نمی‌کنم، او نیز مرا و نخواهد گذاشت. سپس همین گفتار را خطاب به ابوبکر گفت و او نیز در جواب گفت: ای عمر مطیع وی باش، من شهادت می‌دهم که او پیامبر خدا است.

در موارد دیگری هم می‌بینیم که عمر در غیر از صحنه نبرد؛ دست به شمشیر و تهدیدش زیاد بود. به عنوان نمونه گزارش شده است که او از پیامبر خواست تا اجازه دهد که گردن اسیران را بزند!

**عمر و ابوبکر**، با این که شباهت اخلاقی و رفتاری چندانی با یکدیگر نداشتند، اما در بسیاری موارد، مکمل یکدیگر بودند. عمر در داستان سقیفه نقش بسیار پُررنگی برای خلافت ابوبکر ایفا کرد و اگر عمر نبود، شاید هرگز ابوبکر به خلافت نمی‌رسید. عمر تلاش بسیاری کرد تا از همگان برای ابوبکر بیعت بگیرد،

تا جایی که امام علی علیه السلام به او گفت تلاش چشمگیری برای خلیفه کردن ابوبکر برای آن است که او تو را در آینده خلیفه کند! و همین گونه هم شد! عمر؛ اگر چه در دوران ابوبکر منصب قضاوت را عهده‌دار بود، اما علاوه بر آن، نفوذ فراوانی در حکومت داشته و نزدیک‌ترین مردم به ابوبکر بود. نزدیکی و قرابت این دو به قدری زیاد بود که همگان می‌دانستند عمر جانشین ابوبکر خواهد بود!

نقل شده است هنگام وصیت ابوبکر، او عثمان را فراخواند و گفت: بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم، این پیمان ابوبکر بن ابی‌قحافه است برای مسلمانان. اما بعد... در این جا ابوبکر از هوش رفت. اما عثمان از خود چنین نوشت: اما بعد، من عمر بن خطاب را خلیفه شما کردم و در نیکخواهی شما کوشیدم!! آن گاه ابوبکر به هوش آمد و گفت: بخوان چه نوشتی؟ و وقتی عثمان خواند ابوبکر تکبیر به زبان آورد و گفت: بیم آن کردی اگر در حال بیهوشی جان بدهم اختلاف در مردم افتد؟ عثمان گفت: آری. گفت: خدایت از جانب اسلام و مسلمانان پاداش نیک دهد.

این امر بر مردم عادی نیز عیان بود؛ وقتی عمر وصیت ابوبکر را به مسجد می‌برد تا برای مردم بخواند، مردی به عمر گفت: ابو حفص! در آن، چه چیزی نوشته شده است؟! عمر گفت: نمی‌دانم!، ولی من اولین کسی هستم که اطاعت می‌کنم! آن مرد در پاسخ گفت: به خدا سوگند! من می‌دانم که چه نوشته است! دیروز تو او را به حکومت رساندی و امروز او تو را! آری به حق، دانه‌ای که عمر در سقیفه کاشت، سه سال بعد برای خودش ثمر بخشید و ابوبکر در وصیت خود عمر را جانشین و خلیفه مسلمانان قرار داد.

**دوران خلافت عمر** با آنکه دو خلیفه اول، وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر جانشینی امام علی علیه السلام را نادیده گرفته بودند و نمایش بیعت اهل حل و عقد را اجرا کرده بودند، اما عمر در سال سیزدهم هجری با وصیت ابوبکر و بدون دخالت مستقیم مردم خلیفه شد، و حدود ده سال بر این منصب تکیه زد.

مردم که ابوبکر را خلیفه رسول الله می‌نامیدند در ابتدا عمر را «خلیفه‌ی خلیفه‌ی رسول الله» می‌خواندند. اما این لقب را سنگین می‌شمردند. در همان روزگار، مردم فرماندهان سپاه را امیر می‌خواندند و از قضا یکی از صحابه، عمر را «امیر المؤمنین» خطاب کرد که از آن پس او از طرف مردم به این لقب خوانده می‌شد. البته نقل‌های دیگری نیز در چگونگی این نامگذاری وجود دارد.

دوران خلافت عمر، پر از حوادث و اتفاقات گوناگون است :

۱. از مهم‌ترین اتفاقاتی که در این دوره رخ داد، فتوحات گسترده‌ای بود که اعراب بدان دست یافتند. ابتدا عراق فتح شد و سپس ایران. آذربایجان و ارمنستان امروزی نیز نقاط بعدی در این مسیر بودند. از مسیری دیگر بیت المقدس و شامات به سیطره اعراب درآمد و ...

۲. خلیفه دوم، خود را دارای اختیارات زیادی می‌دانست؛ از این رو بدون هیچ مشکلی دست به تغییر برخی از احکام فرعی می‌زد، در حالی که اذعان داشت پیامبر خلاف آن را عمل کرده است. قدرت اجتماعی او نیز مزید بر علت گشته و کمتر کسی را یارای مخالفت با او بود. این تغییرات نه تنها در اهل سنت امروزی مورد قبول است؛ بلکه حتی با تعصب فراوان از آنها دفاع می‌شود.

۳. نوع انتخاب و برخورد خلیفه دوم با حکمرانانی که به مناطق مختلف فرستاده می‌شدند، از نکات جالب توجه آن دوران است. عموم حاکمانی که خلیفه به مناطق مختلف می‌فرستاد، از شخصیت‌های رده دوم صحابه بوده و چهره‌های مشهور و برجسته‌ای چون امام علی علیه السلام، طلحه، زبیر، ابن عوف، و... برای حکمرانی انتخاب نشدند. از طرفی برخی افراد چون عمرو بن عاص، معاویه بن ابوسفیان و مغیره بن شعبه و... به حکومت گماشته می‌شدند.

خلیفه مدعی بود آنان در حکومت نیرومندتر و بیناترند و خودش بر ایشان اشراف بیشتری دارد و هیبت او را رعایت می‌کنند! چون به او گفته شد چرا بزرگان اصحاب را به کار و عمل نمی‌گماری؟ گفت: خوش ندارم آنان را به این کارها آلوده کنم!! و یا آنکه نمی‌خواهم آنان در مناطق مختلف پخش شوند و نیز می‌گفت حضور در غزوات پیامبر برای آنها کافی است!

عمر کنترل ویژه‌ای نسبت به حکمرانان خود داشت. او در وقت رفتن به محل خدمت، ثروت آنان را ثبت می‌کرد و عموماً در وقت بازگشت، اموال آنان را دو نیمه کرده، نیمی را به آنان داده و نیم دیگر را به بیت المال می‌سپرد (مشاطره اموال) و گاه محمد بن مسلمه را برای گرفتن نیمی از اموال حکمرانان به سوی آنان می‌فرستاد. این رویکرد مورد اعتراض افرادی؛ مانند امام علی علیه السلام و ابوبکر قرار گرفت؛ آنها معتقد بودند اگر همه آن اموال از آن خدا است، چرا همه را نمی‌گیری و اگر از آن والیان است چرا نیمی را می‌گیری؟ این عمل عمر بدین جهت بود که معتقد بود آنان این اموال را به



ناحق گردآوری کرده‌اند، اما چون راه خاصی برای جدایی اموال باطل از غیر باطل نمی‌دانست، دست به چنین اقدامی می‌زد. جالب این‌جا بود که بعد از این عمل، آنها را مجدداً به سرکارشان باز می‌گرداند.

۴. خلیفه دوم بیش از هر شخصیت دیگری در فکر و اندیشه اهل سنت تأثیر داشته این اهمیت تا جایی است که از او به عنوان الگویی یاد می‌شود که هیچ‌گونه خطایی نداشته و می‌توان به هر قول و فعل او به عنوان سیره و سنتی شرعی استناد کرد. اهل سنت در روایاتی از پیامبر، از مقام او با عنوان محدث (شخصی که به او الهام می‌شود) یاد کرده‌اند که غیر از او هیچ فرد دیگری شایسته آن نیست. مسلط کردن افرادی چون معاویه بر سرنوشت آینده اسلام و... از موارد بی‌شماری هستند که انتقاداتی را متوجه او کرده‌اند.

**عمر بیش از ۹۲ مورد حلال یا حرام خدا را تغییر داد** (صیغه، اذان: حی علی خیرالعمل، نماز شکسته در منی و طواف نساء در عمره...).

**عمر طی بخشنامه ای کتابت احادیث پیامبر را متوقف کرد** و کعب الاحبار و ابوهریره و عمرو عاص به **نقل احادیث جعلی** جهت بزرگ کردن ابوبکر و عمر در مقابل فضیلت علی علیه السلام پرداختند و قصه خوانی را به جای نقل حدیث، از یهود و داستان پیامبران پیشین را رواج داد.

**عمر بیش از همه خلفا علاقمند به فتوحات بود** زیرا علاوه بر گسترش اسلام، منبع درآمد بود. عمر پس از تسلط بر اوضاع، نخستین اقدامش عزل خالد و برای گرفتن بیعت از ابوسفیان، فرزندش معاویه را به حکومت شام منصوب می‌کند و روم شرقی را که با ابوبکر مصالحه کرده بودند به وسیله سپاه ابوعبیده فتح می‌کند. عمروبن عاص بدون اجازه عمر به مصر که وضعیت آشفته ای داشت و به دو گروه قبطی و رومی تقسیم میشدند و از مالیات زیاد و تبعیض ناراضی بودند، حمله برد و مصریان تسلیم شدند،

سیاست به کارگیری قبطیان و رومیان را پیش می‌گیرد تا از شورش آنان جلوگیری نماید. عمر به پیشنهاد علی علیه السلام مبدا تاریخ را سال قمری قرار می‌دهد و برای اولین بار پنج دیوان که کلیه خراج، نفقه، معادن، زمان، و جُند که اسامی سپاهیان در آن ثبت می‌شد را تشکیل می‌دهد. در زمان عمر بجز مسلمانان پیروان ادیان دیگر از عربستان اخراج میشوند و پیمان های سابق را که با پیامبر بسته اند نادیده می‌گیرد.

علاء‌حضرمی حاکم بحرین بدون اجازه عمر سپاهی را از طریق دریا به طرف ایران گسیل میدارد که با مخالفت عمر مواجه میشود. از آنجا که اعراب تازه نفس بودند و با سختیها عادت کرده بودند و روحیه قوی و راسخی داشتند در عرض ۲۰ سال ایرانیان و رومیان را شکست میدهند، سپاهی به فرماندهی ابو عبیده ثقفی به طرف ایران میفرستد و به خوزستان حمله برده و در مسیر اعراب ایرانی را تشویق به همکاری و همچنان پیش میروند،

در ادامه گسترش سپاه در سرزمین ایران، دربار ساسانیان رستم فرخزاد حاکم خراسان را مامور تا با تشکیل سپاه مانع پیشروی اعراب گردد او هم بهمن دراز ابرو را برای دفاع میفرستد که سپاه اعراب تا غرب کشور، یعنی مدائن و بابل عقب نشینی کرده ولی عمر با جمع آوری سپاه، کمک اعزام میدارد و در این جنگ بر روی رودخانه ها پل بسته میشود و یزدگرد هم سردارانی مثل **مهران و مثنی** را به کار میگیرد،

در این جنگ ابو عبید زیر پای فیلان له شده و عمر برای اینکه یزدگرد را ضعیف نماید سپاهی را هم به فرماندهی سعدبن وقاص به پایتخت ایران اعزام میدارد و در **قادسیه** درگیری سه روز ادامه یافته و با شروع طوفان و باد در سمت ایرانیان و کشته شدن رستم فرخزاد به فتح ایران در سال ۱۴ق می انجامد در این جنگ غنائم هنگفتی از جمله فرشهای نفیس، طلا، پارچه های گرانبها و پرچم دولتی یا درفش کاویانی بدست سپاهیان افتاد و به پایتخت یعنی مدائن راه پیدا کردند،

یزدگرد مقاومت نکرده و می‌گریزد و **تیسفون** هم بدست اعراب میافتد، یزدگرد را در زنبیلی گذاشتند و از کاخ مدائن بیرون بردند و به ری فرار کرده و بالاخره به مرو پناه میبرد و به دست آسیابانی که شیفته لباس زیبای او شد کشته و به رودخانه میاندازد. سپاه اعراب تا همدان و نهاوند و اصفهان و سیستان پیش روی میکنند فقط طبرستان و گیلان به علت موقعیت طبیعی که دارد تا نیمه قرن دوم استقلال خود را حفظ کرده بود. از قسمت جنوب هم شوش و شوشتر، مقاومت هرزمان هم نتیجه ای نداشته و پس از ۱۸ ماه به تصرف سپاه اعراب می افتد و هرزمان را اسیر و برای عمر میفرستند عمر از کشتن او صرف نظر کرده ولی بعدها به اتهام همکاری با ابولولو به قتل میرسد. در سال ۲۳ ق یک نفر ایرانی به نام **فیروز** معروف به **ابولولو** به علت دیدن اسیران کودک در نهاوند و به علت اهمیت ندادن عمر به شکایت های مردم، با خنجری بر پای عمر وارد، بعد از ۶ روز در سن ۵۳ سالگی درگذشت و به دستور عایشه در کنار پیامبر دفن گردید. **قاتل و هرزمان قصاص میشوند.**

**امام علی علیه السلام در قبال لشکرکشی خلفا به سایر کشورها چه بود؟** در نبرد خندق، پیامبر صلی الله علیه و آله خبر فتح ایران و روم را داد و این سرزمین‌ها در دوران خلفای سه‌گانه فتح شد. پس چگونه امام علی علیه السلام جنگ‌های آن زمان را مشروع نمی‌دانست؟! هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله خندق را می‌گنبد، مسلمانان به مانعی برخوردند. حضرت کلنگ را از دست سلمان گرفت و ضربه‌ای بر سنگ فرود آورد که سه تکه شد! سپس فرمود: خداوند، با این ضربه من، گنج‌های کسرا و قیصر را برایم گشود. یکی از منافقان با تمسخر به فرد همراهش گفت: وعده گنج‌های کسرا و قیصر را به ما می‌دهد، در حالی که ما [از بیم دشمن] نمی‌توانیم برای قضای حاجت، از جای خود تکان بخوریم! این خبر بود از آینده نه این که حمایت و تاییدی باشد.

آیا امام علی علیه السلام با لشکرکشی ابوبکر و عمر به سایر کشورها برای توسعه‌ی اسلام موافق بود؟ در پاره‌ای از جنگ‌ها؛ مانند جنگ با ایران، روم و فتح بیت المقدس امام علی علیه السلام مورد مشورت قرار گرفت، ولی خود حضرت در جنگ حضور نداشت. حضرت علی علیه السلام در چنین مواردی نه تنها بر اساس مصلحت اسلام و مسلمانان که بر اساس مصلحت و منافع همه‌ی جامعه‌ی بشری بویژه مستضعفان و مظلومان نظر خود را اعلام می‌فرمود.

در جنگ با ایران حضرت علی علیه السلام به عنوان امام معصوم که ولی، دلسوز و خیرخواه همه‌ی مردم جهان حتی غیر مسلمانان و کافران است، با ابراز نظر مشورتی خود کاری کرد که این جنگ‌ها با کمترین خطر و کمترین تلفات به پایان برسد و چنین هم شد. البته باید توجه داشت که اگر پیامبر زنده بود، یا علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، به خلافت می‌رسید، بی‌قین فتوحات به آن صورتی که اتفاق افتاد، انجام نمی‌گرفت؛ یعنی فتوحات انجام شده در زمان خلفا به طور مطلق مورد تأیید حضرت علی علیه السلام نبود.

خلفا امام علی علیه السلام را کنار زدند و آن حضرت در زمان خلافت ابوبکر، عمر و عثمان خانه‌نشین بود. منتهی وقتی که آنان احتیاج پیدا می‌کردند از آن حضرت هم، نظر و مشورت می‌خواستند. امام علی علیه السلام نیز در چنین مواردی نه تنها بر اساس مصلحت اسلام و مسلمانان که بر اساس مصلحت و منافع همه‌ی جامعه‌ی بشری بویژه مستضعفان و مظلومان نظر خود را اعلام می‌فرمود. در پاره‌ای از جنگ‌ها؛ مانند جنگ با ایران و روم علی علیه السلام مورد مشورت قرار گرفت. البته خود حضرت در جنگ حضور نداشت. مثلاً در باره نقش حضرت علی علیه السلام در فتح ایران و جنگ با ایران

می‌گویند وقتی خلیفه دوم (عمر بن خطاب) فهمید که نیروهای ایرانی آماده حمله بزرگی می‌شوند به مسجد آمد و همه را دعوت کرد و از آنان نظر خواست.

طلحه گفت: تو خودت به جبهه جنگ برو تا مسلمانان با دیدن تو قوی‌تر شوند و خوب بجنگند. عثمان گفت: همه‌ی مردم شام، همه‌ی مردم یمن، مردم مدینه و مردم مکه را حرکت ده و به جبهه جنگ برو تا مسلمانان با دیدن تو و این همه نیرو خوب بجنگند، عثمان نشست و دیگر کسی بلند نشد.

عمر بن خطاب دوباره گفت: ای مسلمانان نظر دهید. حضرت علی علیه السلام فرمود: این درست نیست که مردم شام را روانه جبهه‌ی جنگ کنی؛ چون در این صورت رومیان حمله می‌کنند و زن و بچه آنان را می‌کشند. مردم یمن را هم حرکت نده؛ چون حبشه حمله می‌کند و یمن را قتل و غارت می‌کند. اگر مردم مدینه و مکه را بیرون ببری اعراب اطراف حمله می‌کنند و این دو شهر را غارت می‌کنند.

تو خودت هم نرو، بلکه به بصره نامه بنویس و تعدادی از آنان را به کمک مسلمانان بفرست. این نظر را عمر بن خطاب پسندید و گفت: نظر درست همین است و باید مطابق آن عمل کنم. حضرت علی علیه السلام در همین سخنان خود به این نکته هم اشاره کرد که ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، با عدد و کثرت نیرو نمی‌جنگیدیم، بلکه به یاری خدا می‌جنگیدیم و تو از کمی نیروهای مسلمان هراس نداشته باش.

آن حضرت با این تدبیر، هم مسلمانان شام، یمن، مکه و مدینه را از خطر، و هم مردم ایران را از کشته شدن نجات دادند؛ زیرا اگر روم حمله می‌کرد، زن و بچه مسلمانان کشته می‌شدند. اگر حبشه حمله می‌کرد زن و بچه یمنی‌ها کشته می‌شدند و اگر اعراب اطراف مدینه و مکه به این دو شهر حمله می‌کردند باقیمانده مردم آنجا هم کشته می‌شدند. از سوی دیگر، اگر این همه نیروی جنگی به طرف ایران حمله‌ور می‌شدند خدا می‌داند چه بلایی بر سر مردم ایران می‌آمد به جهت این که در آن زمان (زمان یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی) حکومت ایران بسیار ضعیف و در حال فروپاشی بود. و تعداد کمی از نیروهای مسلمان می‌توانستند آنرا از بین ببرند و اگر به جای نیروهای مستقر در جبهه‌ی ایران، ده برابر آن نیرو می‌آمد، تلفات ایرانیان چند برابر می‌شد. بنابراین حضرت علی علیه السلام به عنوان امام معصوم که ولی، دلسوز و خیرخواه همه‌ی مردم جهان حتی غیر مسلمانان و کافران است کاری کرد که این جنگ با کمترین خطر و کمترین تلفات به پایان برسد و چنین هم شد.

از آنچه گذشت معلوم شد که در زمان حمله اعراب به ایران، تمدن ایران به حقیقت در حال ویرانی و نابودی بود و با آمدن اسلام، این تمدن جان تازه گرفت و به حیات خود ادامه داد. و این امر امکان‌پذیر نبود مگر با حسن تدبیر و مشورت‌های مشفقانه‌ی امام علی علیه السلام.

در جنگ اسلام با امپراطوری روم، از آن‌جا که امپراطوری روم یکی از دشمنان مهم اسلام به شمار می‌رفت، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله همواره فکر ایشان متوجه آن بود. به همین جهت در سال ۷هـ.ق پیامبر گروهی را به فرماندهی جعفر بن ابی‌طالب برای جنگ با رومیان اعزام نمود که منجر به شهادت جعفر و جمعی دیگر شد.

در سال ۹هـ.ق رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاهی مجهز به سمت تبوک حرکت کرد، ولی بدون درگیری با سپاه روم به مدینه بازگشت. آن حضرت در آخرین روزهای عمر شان سپاه اسامه را مأمور مبارزه با رومیان کرد که قبل از حرکت سپاه اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد و این مأموریت انجام نشد.

بعد از تثبیت حکومت ابوبکر در مدینه، ابابکر در این زمینه با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به مشورت پرداخت و هر کدام نظری دادند که مورد قبول خلیفه واقع نشد. در جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها نیز اگر با آن حضرت مشورتی می‌شد ایشان با فهم و درایت کامل تمام جوانب کار را بررسی کرده و با در نظر گرفتن مصالح اسلام و مسلمانان و همه‌ی مردم اظهار نظر می‌فرمود. حتی با در نظر گرفتن مصلحت نسل آینده. مثلاً بعد از پیش‌روی نیروهای اسلام به سرزمین عراق، عده‌ای از عمر خواستند که آن زمین‌های حاصل‌خیز را بین مسلمانان تقسیم نماید و ملک شخصی افراد قرار دهد. عمر پیرامون تقسیم سرزمین عراق از امام علیه السلام مشورت خواست، امام فرمود: تقسیم این زمین‌ها بین نسل کنونی مسلمانان، برای نسل‌های آینده سودی ندارد.

**اعتراض امام حسین علیه السلام به عمر:** روزی عمر روی منبر پیامبر رسول خدا نشسته، و برای مردم سخنرانی می‌کرد؛ در ضمن سخنان خود، یادآور شد که من بر جان و مال مؤمنان ولایت دارم. امام حسین از گوشه مسجد، خطاب به عمر فرمود: **أَنْزَلَ أَيْهَا الْكَذَّابُ عَنْ مَنْبَرِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ، لَامِنْبَرِ أَبِيكَ** مردک دروغگو از منبری که تعلق به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد، و ربطی به پدرت ندارد پایین بیا. عمر گفت: حسین! آری بجان خودم سوگند که این منبر از آن پدرت نیست نه پدر من، اما چه کسی این سخن را به تو آموخته؟ حتماً پدرت علی این کلمات را به تو یاد داده است؟!

حضرت فرمودند: اگر بفرمان پدرم سخن بگویم و فرمان پدرم را اطاعت کنم، بجان خودم سوگند که او هدایتگری راستین است و بوسیله او هدایت خواهم شد؛ پدرم علی طبق پیمانی که پیامبر بوسیله جبرئیل و از جانب خداوند آورده است، برگردن مردم بیعت دارد، و جز افرادی که منکر کتاب خدا هستند کسی نمی‌تواند این بیعت را انکار نماید، مردم از این بیعت و پیمان الهی قلباً آگاهند؛ اینان چگونه با پیامبر خدا روبرو خواهند شد با آنکه پیامبر بر آنان غضبناک خواهد بود، و برای خویشتن عذابی سخت در پیش دارند؟

عمر به آن حضرت گفت: ای حسین! هر کس حق پدرت را انکار کند لعنت خدا بر او باد، لکن بدان که مردم، ما را به حکومت گماشتند و ما نیز حکومت را پذیرفتیم، اگر مردم پدرت را امیر خود می‌ساختند، ما نیز فرمان می‌بردیم، حضرت فرمود: **يَا بَنَ الْخَطَّابِ! فَإِنَّ النَّاسَ أَمَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبَا بَكْرٍ عَلَى نَفْسِكَ لِيُؤَمِّرَكَ عَلَى النَّاسِ بِلَا حُجَّةٍ مِنْ نَبِيِّ وَ لَا رِضَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ** ای پسر خطاب! پیش از آنکه تو ابوبکر را بر خویشتن امیر سازی، تا او هم در مقابل، بدون هیچ‌گونه مدرکی از طرف پیامبر، و بدون رضایت اهل بیتش، تو را بر مردم امیر سازد، کدام مردم ترا بر خود امیر کرده بودند؟

**فَرِضَاكُمْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ رِضَى وَ رِضَى أَهْلِهِ كَانَ سَخَطًا اِي عَمْر!** آیا تو چنین می‌پنداری که رضایت تو موجب خوشنودی حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، اما خوشنودی اهل بیتش موجب غضب او خواهد بود **وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ لِللسانِ مَقَالًا يَطُولُ... لَمَا تَخَطَّبْتَ رِقَابَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ... وَ لَا تَدْرِي تَأْوِيلَهُ، اِلْاَسْمَاعُ الْاِذَانِ** به خدا سوگند اگر زبانم باز بود که حقایق را بگویم، و مردم نیز حقایق را تصدیق می‌نمودند، و افراد با ایمانی بودند که وارد عمل شوند تو نمی‌توانستی روی منبری که مربوط به خاندان پیامبر است قرارگیری، و به سخنرانی پردازی، و با قرآنی که در این خاندان نازل گشته است بر آنان حکومت کنی،

با اینکه کلمات و حروف قرآن را از یکدیگر نمی‌شناسی و جز مسموعاتی اندک از تفسیر و تأویل آن سر در نمی‌آوری. **الْمُخْطِئُ وَ الْمُصِيبُ عِنْدَكَ سَوَاءٌ، فَجَزَاكَ اللَّهُ جَزَاءَكَ، وَ سَأَلَكَ، عَمَّا أُحْدِثْتَ سَوْأَلًا خَفِيًّا** در بی کفایتی تو همین بس که بین خطاکاران و پاکان فرق نمی‌گذاری، خداوند ترا بسزای کرده‌هایت برساند، و درباره این همه بدعت‌ها که بنیان گذاشتی سخت مورد بازپرسی‌ات قرار خواهد داد **تاریخ ابن عساکر**

**علی علیه السلام در نهج البلاغه درباره عمر :** خلافت بعد از اولی به کسی سپرده شد که مجموعه ای از خشونت، سختگیری، و عجل و اشتباه کننده و همواره پوزش طلب بود. مردم در حکومت عمر در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند و دچار دو روئی ها و اعتراض ها شدند و من جز صبر چاره ای نداشتم. سخن عمر به هنگام تردید و پوزش ابوبکر؛ بیعت با او اشتباهی بود که خدا ما را از شرش محفوظ بدارد، همانا بیعت با او امری ناروا بود، غلامش بر او ارجح بود. عمر به طمع حکومت، اسلام آورد. در اسد الغابة جلد ۴ ص ۵۳ آمده که عمر پیش از اینکه مسلمان شود نسبت به پیغمبر اکرم و مسلمین معترض و سختگیر بود .

پناه بر خدا از این شوری؛ کی در برابر شخص اولشان در مورد خلافت مورد تردید بودم، که امروز با دیگر اعضا برابر شوم. یکی از آنها با کینه ای که از من داشت روی برتافت (سعد بن ابی وقاص)، و دیگری دامادش (عبدالرحمن بن عوف)، را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نامشان (طلحه و زبیر) .

**شوری شش نفره (خطبه شفشقیه) :** عمر برای انتخاب خلیفه بعد از خود شش نفر را به حضور طلبید و موضوع خلافت را بصورت شوری میان آنها محدود نمود. این شش نفر عبارت بودند از علی علیه السلام، طلحه، زبیر، عبدالرحمن ابن عوف، عثمان، سعد وقاص. آنگاه ابوطلحه انصاری را با پنجاه نفر از انصار مأمور نمود که پشت در خانه ایستاده و منتظر اقدامات آنها باشد و هر کسی مخالفت کرد بکشند، موقعی که آن شش نفر در نزد عمر حاضر شدند خواست نقاط ضعف آنها را (به حساب خود) یادآور شود به زبیر گفت تو بدخلق و مفسدی بنابراین گاهی انسانی و گاهی شیطان. و اما تو ای طلحه رسول خدا را آزرده نموده ای و آن حضرت موقع رحلت از تو افسرده خاطر بود بعلت آن حرفی که در روز نزول آیه حجاب گفتی. و اما تو ای عثمان و الله که سرگین از تو بهتر است و اما تو ای سعد مرد متکبر و متعصبی و بکار خلافت نمیائی و اگر ریاست دهی با تو باشد از اداره آن درمانده شوی.

و اما تو ای عبدالرحمن ضعیف القلب و ناتوانی. سپس رو به علی علیه السلام کرد و گفت اگر تو مزاح نمیکردی برای خلافت خوب بودی و الله که اگر ایمان ترا با ایمان تمام اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند. این نقشه ای بود که عمر برای خلافت عثمان و کشته شدن علی علیه السلام طرح کرده بود زیرا کسانی را برای شورا انتخاب نموده بود که با علی علیه السلام مخالف بودند. در این میان فقط تنها کسی که امید میرفت با علی علیه السلام موافقت کند زبیر بود که عمر نیز از او چندان دلخوش نبود و در نتیجه هم زبیر و هم علی علیه السلام چون در اقلیت بودند بقتل میرسیدند.

## خلافت خلیفه سوم : عثمان بن عفان

پس از سه روز از قتل عمر هر شش نفر در منزل عایشه جمع شده و به شور و بحث پرداختند. عثمان گفت: یا علی مخالفت جائز نیست و برابر وصیت عمر هر کس مخالفت کند جز کشته شدن راه دیگری ندارد تو هم عبدالرحمن را به حکمیت برگزین. علی علیه السلام فرمود حال که روزگار به کام تو می‌گردد چرا عجله نموده و مرا به قتل تهدید میکنی؟ برای من روشن است که عبدالرحمن جانب ترارعايت خواهد کرد و بر خلاف حق و مصلحت سخن خواهد گفت چون روش شیخین بر خلاف حق بود پس علی علیه السلام چنین شرطی را نخواهد پذیرفت بدین جهت می خواست در پیش مردم از آن حضرت اتخاذ سند کند!

علی علیه السلام فرمود: من به دستور الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش خودم که همان رضای خدا و سنت پیغمبر است رفتار میکنم نه به روش دیگران. البته عبدالرحمن و عثمان و سایر مردم نیز انتظار شنیدن همین سخن را داشتند و میدانستند که حضرت سخن به کذب نگوید و از راه حق منحرف نشود. از طرفی علی علیه السلام خلافت ابوبکر و عمر را غاصبانه میدانست و از تضييع حق خود شکایت داشت اکنون چگونه ممکن است که روش آن دو را تصدیق کند؟

عثمان که از فرط ذوق و شوق سر از پا نمی‌شناخت پاسخ مثبت بر این جمله خیلی آسان و حتی کمال آرزو بود او حاضر بود که چنین قولی را با خون خود بنویسد و امضاء کند. بانگ زد: سوگند میخورم که جز طریق شیخین به راهی نروم و از روش آنها منحرف نشوم عبدالرحمن دست بیعت بدست عثمان داد و او را به خلافت تبریک گفت و بلافاصله بنی‌امیه که منتظر چنین فرصتی بودند هجوم آورده و دسته دسته بیعت نمودند ولی بنی‌هاشم و جمعی از صحابه کبار مانند عمار یاسر و مقداد و سایر بزرگان از بیعت خودداری نمودند و بدین ترتیب عبدالرحمن بن عوف نقش خود را با کمال مهارت بازی کرد و با تردستی عجیب خلافت را از عمر به عثمان منتقل نموده و مقصود عمر را جامه عمل پوشانید و علی علیه السلام در اثر حقیقت خواهی برای بار سوم از حق مشروع خود محروم گردید.

تمام این مقدمات و صحنه‌سازی‌ها که به تدبیر عمر بوجود آمده بود برای رسیدن عثمان به خلافت و به منظور قتل علی علیه السلام در صورت مخالفت بود به همین جهت آن حضرت درباره تشکیل این شوری و نیرنگهای عبدالرحمن فرمود:



خدعة و ای خدعة (حيله است و چه حيله‌ای)؟! حقیقت امر هم همین بود زیرا بطوری که شرح و توضیح داده شد این شورا حيله و نیرنگی بیش نبود. ابوبکر خود را خلیفه بعد رسول و عمر خلیفه بعد خلیفه و عثمان خود را خلیفه الله می دانستند. سه خلیفه همه ابتدا مشرک بودند و این خلاف امامت در قرآن است به همین علت اهل تسنن بعد از اسم خلفا رضی الله و بعد از اسم علی کرم الله وجهه می گویند.

**عثمان** سال ۲۳ هجری شوری فرمایشی (عبدالرحمن عضو شوری به فریب و نقشه ی قبلی، علی علیه السلام را گفت اگر به روش شیخین عمل کنی طرف او را خواهد گرفت و امام میفرمایند من به اجتهاد خودم و سنت رسول عمل میکنم) چنانکه قبلا گفتیم: برای انتخاب خلفا ۳ روش متفاوت با هم انجام شد، ابوبکر، انتخاب ریش سفیدی در مقابل جوانی علی. عمر، انتصابی ابوبکر. عثمان، شوری فرمایشی (افراد هم اندازه با علی نبودند، نتیجه شوری از قبل معلوم بود، حق و تو اعمال میشد)

**علی علیه السلام در نهج البلاغه:** تا آنکه سومی به خلافت میرسد، دو پهلوی از پرخوری باد کرده و همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود و همراه بنی امیه به غارت و حیف و میل بیت المال مشغولند.

روش عثمان فرصت مناسبی برای معاویه و عمرو عاص بود برای پیشبرد اهداف خود و رویکرد سلطنتی و کاخ نشینی و موروئی کردن خلافت و.. و از طرف دیگر تک تازی مروان بن حکم و اعتنائی به عثمان هم نداشتند و هر جا هم که می آوردند گردن عثمان می انداختند و کار خودشان را می کردند.

در دوران خلفا، فتوحات خشک و بی روح و عاری از معنویت بود و اگر جاذبه خود اسلام و برابری و... نبود موفق نمی شدند، خلفا و والیان و فرماندهان سلیقه ای عمل میکردند و گاهی مرتکب اعمال بد نیز میشدند، منبع در آمد برای سپاه از غنائم بود.

**روش خلفا در داخل متفاوت بود فرضا در ارتباط با غنائم و بیت المال:** ابوبکر به طور مساوی. عمر با تبعیض عرب بر عجم، مهاجر بر انصار. عثمان حیف و میل پارقی بازی و بخشش بین نزدیکان و... به همین علت نارضایتی ها بیشتر و عده ای از تازه مسلمانان پشیمان میشدند (اهل سنت هیچگاه حرکت و اعتراض امامان را یک قیام علیه فساد زمان خود و احقاق حق و دنبال کردن سنت نبی و اسلام راستین محمدی، نیاورده و آنرا شورش غیرقانونی دانسته، اطاعت از نظام حاکم و لزوم حفظ جماعت و نقض بیعت را حرام میدانند هر چند به نا حق در دست خلفا و معاویه و.... باشد)

**خلاصه اینک:** با دستیابی آن دنیاطلبان و غاصبان، توانستند : ۸۰ سال و اندی حکومت کشورهای اسلامی را در دست گیرند و آن دوره طلایی یعنی اولین قرن ظهور اسلام را که می‌توانست سازنده‌ترین دوره‌های اسلام باشد، و پایه‌های حکومت اسلام را در گوشه و کنار جهان و بلکه در قلب میلیونها مردم آن زمان مستحکم سازد، با عیاشی‌های نامشروع و خلاف‌کاری‌ها و جنایتهای بی‌شماری که کردند بدترین چهره را برای اسلام عزیز و غریب در دنیای آن روز ترسیم نمودند، که هنوز هم کسی نتوانسته است آن آلودگی‌ها را از چهره پاک و نورانی این آیین مقدس پاک ساخته، و چهره واقعی آن را آشکار سازد.

این جنایتکاران نه تنها بیگانگان از اسلام را تحت ظلم و ستم و شکنجه و تعدی خویش قرار دادند، بلکه عزیزترین چهره‌های اسلام یعنی فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را با فجیعترین وضع به قتل رسانده و به صورت بردگان خارجی به زنجیر کشیده و به اسارت بردند، و مقدس‌ترین سرزمینهای اسلامی یعنی مکه و مدینه و حرمین شریفین را میدان تاخت و تاز جلادان و اصطبل اسبان و شتران خود کردند، و هتاک و جسارت را بدانجا رساندند که با کمال بی‌شرمی خانه کعبه را به منجنیق بسته، ویران کردند...! باری در کنار همه این جنایتها مانند جنایتکاران دیگر تاریخ تبلیغات وسیع و گسترده‌ای نیز به نفع خود و هواخواهان و سردمداران‌شان کرده و احادیث جعلی و دروغهای بسیاری را نیز به عنوان روایتهای اسلامی در کتابها وارد کرده و از این نظر چهره سنت و روایات را نیز مشوه و... ساختند

مرحوم علامه امینی(ره) در کتاب الغدير پس از نقل بیست مورد از کلمات آن حضرت در نهج البلاغه و غیره، خلاف آنان که با جعل حدیث، امام و فرزندان‌ش را طرفدار عثمان دانسته اند می‌گوید: امام علی علیه السلام، خلیفه را عادل نمی‌دانسته که کشتن وی او را ناراحت و بدحال کند و یا اهمیتی به او بدهد، یا حمله به وی موجب خشم آن حضرت گردد، بلکه از کار او کناره‌گیری کرده و ترس آن را داشته که اگر در دفاع از وی پافشاری کند گناهکار باشد، و حمله‌کنندگان را نیز گناهکار در نهضتی که داشته‌اند نمی‌دانسته و گرنه کار آنها موجب ناراحتی آن حضرت می‌شد تا چه رسد که در برابر کارشان سکوت کند، یا آنها را بستاید ..

اگر خلیفه را امام عادل می‌دانست حداقل چیزی که درباره‌اش می‌فرمود آن بود که بگوید: یاورش بهتر از خوارکننده‌اش بود، بلکه این حداقل چیزی است که درباره یک مسلمان عادل معمولی باید گفت، تا چه رسد به امام و رهبر ایشان.

و در پایان نیز می‌گوید: و از جمله چیزهایی که می‌تواند پرده از روی رای امام در این باره بردارد، همان خطبه‌ای است که آن حضرت در روز دوم بیعت ایراد کرده، و فرمود: آگاه باشید که هر قسمت از زمینهای بیت المال را که عثمان به کسی اختصاص داده و یا هر مالی را که به کسی بخشیده همه آنها به بیت المال باز می‌گردد. و اگر وی در نزد آن حضرت علیه السلام امام عادل بود، حتما آنچه گرفته و داده و به کسی بخشیده بود حجت بود و مورد قبول واقع می‌گشت و رد آنها جایز نبود.

عثمان پس از آنکه در مسند خلافت نشست بر خلاف سنت پیغمبر و روش شیخین رفتار نمود. عثمان بنی امیه را که در رأس آنها ابوسفیان قرار گرفته بود از جهت مال و مقام خوشحال کرد و ابوسفیان در مجلسی که عثمان از بزرگان بنی امیه تشکیل داده بود، گفت: که این گوی خلافت را مانند توپ بازی به همدیگر رد کنید تا دست دیگری نیفتد و من هرگز به بهشت و دوزخ ایمان ندارم. عثمان از طایفه بنی امیه و ثروتمند بود. سیاست پارتی بازی خوشگذرانی حیف و میل بیت المال، قوانین خلاف اسلام حاکم شد.

عثمان به سفارش عمر تا یک سال تغییری در حاکمین شهرها نمی‌دهد و سپس نزدیکان خود را به حکومت میرساند، عمار را از کوفه عزل و ولید را منصوب میکند. ولید در حالت مستی نماز دو رکعتی را چهار رکعت میخواند (اعتراض و آشوب میشود). و سپس بر اثر شدت مستی در محراب استفراغ کرد. این خبر بگوش عثمان رسید، اما او توجهی نکرد. عبد الله بن مسعود از روی اعتراض و ریش خند گفت امیر سخاوتمندان را نشان دادند و در نماز نیز بخشش کردند.

عثمان گفت شما تهمت میزنید و عوض رسیدگی به شکایت معترضین دستور داد آنها را که بشارب خواری ولید شهادت داده بودند شلاق زدند و به مردم نیز چنین وانمود کرد که چون اینها به امیر خود تهمت زده بودند طبق موازین شرعی بآنها حد زده شد. علی علیه السلام به این عمل عثمان اعتراض کرد و فرمود تو بجای فاسق شاهد را شلاق زدی و با دلائل کافی او را نسبت بعواقب کارهای ناشایست او آگاه نمود. لذا عثمان از روی ناچاری ولید بن عقبه را عزل کرد و بجای او سعید بن عاص پسر عموی خود را گذاشت، و حکم بن عاص و پسرش مروان بن حکم را هم که در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور آن حضرت از مدینه خارج و بطائف تبعید شده بودند حتی شیخین نیز از مراجعتشان به مدینه ممانعت می‌نمودند علاوه بر اینکه آنها را به مدینه آورد مروان را منصب وزارت هم بخشید و در نتیجه مورد اعتراض قاطبه مسلمین قرار گرفت.

پسر عمویش عبد الله بن عامر را بحکومت بصره و ایران گماشت و حکومت مصر را هم به عبد الله بن سعد (برادر رضاعی خود) سپرد و معاویه را هم که از زمان خلافت عمر زمان حکومت شام را در دست گرفته بود با اختیار تام در پست خود باقی گذاشت برای خود نیز یک قصر مجلی بنا نمود. نتیجه این همه اعمال خلاف و ناشایسته بر ضرر خود عثمان خاتمه یافت و بالاخره زمام اختیار از دست وی بیرون رفت زیرا بنی امیه را جری کرد و تسلط خود را نسبت به آنها از دست داد.

**در مدت خلافت عثمان قلمرو توسعه یافته** و نیشابور، مرو، سرخس، خوارزم و طخارستان فتح میشوند و اهالی کرمان و سیستان که شورش کرده اند سرکوب میشوند و کابل و هرات و غزنه نیز تحت سیطره اعراب قرار میگیرد بعد از مدتی به غرب حمله و با فرماندار کارتاژ درگیر و او را شکست داده و اولین نیروی دریائی را تشکیل میدهد و ۳ سال بعد هم در اسکندریه نیز نیروی دریائی دیگری را ایجاد می نماید

**مال اندوزی عثمان و درآمدهای نجومی صحابه پیامبر:** اعتراض مهم شورشیان به عثمان، مربوط به بذل و بخششهای وی به افراد خاندان اموی بود. دامنه این بخششها که در اوائل به تمامی برجستگان قریش و سپس تنها به امویان بود، بسیار وسیع بود. مخالفت طلحه و زبیر ناشی از همین موضع اخیر عثمان در چرخش کامل به نفع بنی امیه بود. لذا عبدالله بن عمرو به درستی درباره شماری از مخالفان می گفت: اگر به شما پول بدهد راضی می شوید اما اگر به خویشان خودش بدهد بر او خشم می کنید.

افزون بر آن اسراف و اشرافیگری در دستگاه خلافت عثمان در قیاس با آنچه پیش از آن بود، سبب اعتراض شده بود. عثمان خانه سنگی محکمی با درهای چوبی زیبایی در مدینه ساخت. و این در برابر سیاست مالی عمر، شگفتی بسیاری را برانگیخته بود. زمانی که در این باره به او اعتراض شد، گفت: من این خانه را از بیت المال ساخته ام، آیا بعد از من برای شما نخواهد بود؟ زمینی که گفته شده از صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، به حارث بن حکم برادر مروان بخشید.

**فدک** نیز که بر سر آن اختلاف میان حضرت زهرا (سلام الله علیها) و ابوبکر صورت گرفته و آنان به عنوان اموال عمومی گرفته بودند به مروان بن حکم داماد خلیفه بخشیده شد.

شاعری، ضمن اشعاری بر خورد شیخین را با عثمان درباره اموال بیت المال مقایسه کرده و در انتها به بخشش خمس غنائم افریقیه که گویا برابر ۵۰۰ هزار دینار بوده به

مروان، اشاره کرده است. عثمان به دلیل آنکه از قبیله بنی امیه بود و قبیله بنی امیه از جمله قبایل اشرافی قریش بودند به ثروت اندوزی و اشرافی گری میل پیدا کرده بود. عثمان دیه ها و زمینهایی را تیول کسان خود نمود. خیر را با اینکه پیغمبر به مسلمانان واگذاشته بود و در زمان ابوبکر و عمر نیز دست عموم مسلمانها بود به (مروان حکم) داد و یک پنجم خراج مصر را نیز به او بخشید. مالیات شام را به معاویه سپرد و او به مسلمانان سهمی نمی داد. و همه آن را به مصارف شخصی می رساند و یا پس انداز می کرد که به نمونه هایی اشاره می شود :

وقتی **طلحه الخیر** وفات کرد، ثروت بسیاری برجای گذاشت. ارزش غلات طلحه در عراق بین ۴۰۰ تا ۵۰۰/۱۰۰۰ درهم و درآمد روزانه وی از غلات عراق حدود ۱۰۰۰ درهم بود. همچنین ارزش غلات وی در سراه حدود ۱۰.۰۰۰ دینار بود. همچنین نقل است که ارزش میراث باقی مانده از وی از زمین و دام و اموال و پول نقد (درهم و دینار) ۳۰ میلیون درهم بوده است. و بقیه به صورت زمین و دام و کالا بود. در دست خزانه دارش ۲/۲۰۰ هزار درهم پول نقد بود و نخلستان ها و دیگر اموالش را به ۳۰ میلیون درم ارزیابی کردند. همچنین در نقلی دیگر آمده که از طلحه بن عبید الله ۱۰۰ پوست گاو نر انباشته از زر که در هر یک ۳۰۰ رطل طلا بود، باقی ماند (بن سعد الطبقات الکبری ج ۳ ص ۱۶۶) در کوفه خانه ای ساخت که هم اکنون در محله کناسه به نام دارالطلحیین معروف است. وی از املاک عراق روزانه ۱۰۰۰ دینار درآمد داشت. در ناحیه سراه بیش از این درآمدش بود. در مدینه نیز خانه ای ساخت و آجر و گچ و ساج در آن بکار برد .

**زیر بن عوام** به هنگام مرگ ۵۰/۱۰۰۰ دینار پول نقد، ۱۰۰۰ اسب، ۱۰۰۰ بنده (غلام و کنیز) و مقادیر زیادی اموال غیر منقول به جای گذاشت، خانه ای در بصره ساخت که معروف است و تجار و مالداران و کشتیبانان بحرین در آنجا فرود می آیند او در مصر و کوفه و اسکندریه نیز خانه هایی ساخت، آنچه درباره خانه ها و املاک وی گفتیم هنوز هم معروف است و پوشیده نیست.

**سعد ابن ابی وقاص** نیز در عقیق خانه ای مرتفع و وسیع بنا کرد و بالای آن بالکنها ساخت. خانه ای از عقیق داشت که دارای فضای زیادی بود .

**زید بن ثابت** به هنگام مرگ، غیر از اموال غیر منقول خویش، ۱۰۰/۱۰۰۰ هزار دینار طلا و نقره به جای گذاشت

عبد الرحمن عوف، هزار اسب و هزار شتر و ۱۰۰۰۰ گوسفند داشت نیز خانه وسیعی در مدینه ساخت. اصحاب پیامبر همگی از ثروتمندان بزرگ و دارای ثروتهای بی شمار و کاخهای با عظمت گشتند، ثروتمندان عرب مبالغ هنگفتی بذل و بخشش می کردند. **از دیگر بخششهای عثمان** می توان به این موارد اشاره کرد عثمان ۱۰۰/۰۰۰ درهم. و به قولی دیگر ۳۰۰/۰۰۰ درهم به حکم بن ابی العاص پرداخت. همین طور ۴۰۰/۰۰۰ درهم به خالد بن اسید بخشید. عبد الله بن سعد بن ابی سرح نیز بهره وافری از غنائم افریقیه گرفته است. همچنین عثمان مهریه فراوانی برای همسرانش قرار می داد. بخشش هزار درهم به ابوسفیان. ۱۰۰۰ دینار به داماد دیگرش حارث بن حکم. ۱۰۰/۰۰۰ درهم به ابوموسی اشعری. همچنین دستور داد تا خانه ائی مجلل در باغات بیرون مدینه برایش احداث کنند، و ساختمانی بزرگ در منی بنا کرد تا در ایام حج در آنجا بیتوته کند.

بخششهای بی مورد عثمان (زید بن ارقم) کلید دار خزانه را سخت برآشفست به طوری که کلید خزانه ها را پیش عثمان آورد و به گریه افتاد، عثمان گفت: آیا تو گریه می کنی که من از بیت المال صله رحم انجام دادم؟ زید گفت نه از این جهت نیست بلکه به این دلیل است که اگر به مروان در حضور نبی اکرم صلی الله علیه و آله ۱۰۰ درهم داده می شد، بسیار زیاد بود و لکن تو ۱۰۰ هزار درهم از بیت المال به وی دادی، آیا این عمل دردناک نیست؟ عثمان از این گفتار صریح و بی پرده (زید بن ارقم) به غضب درآمد و کلید صندوقها را از وی گرفت و او را از مقام صندوق داری عزل کرد!

همچنین عثمان در کنار باغات بیرون مدینه، خانه ای بزرگ و مجلل برای سکونتش احداث کرد و دستور داد ساختمانی بزرگ در منی برایش ساختند تا در ایام حج در آن بیتوته کند. وی در سال ۲۹ هجری در موسم حج در منی نماز را تمام خواند در صورتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و دو خلیفه پیش از او و حتی خودش تا این سال نماز را در آنجا به صورت شکسته می خواندند، این عمل مورد اعتراض شدید صحابه واقع شد و او گفت **هذا رای رایته** پس صحابه برای احتراز از اختلاف سکوت کردند. بنابر اعتقاد مسلمانان انجام دستورات خداوند منوط به رعایت کردن شرایطی است که خود خداوند متعال به وسیله پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم به مسلمانان ابلاغ کرده است.

**علامه امینی** با توجه به آگاهیهای تاریخی داده شده، جدولی از این بخششها را به افراد پیش گفته. لازم به ذکر است که درآمد و بودجه ی بیت المال از خراج های سنگین و بخصوص غنائم جنگی از جمله به امپراطوری ایران و روم بوده که خیلی قیمتی و با ارزش بودند.

**تأثیر این گونه بخششها** آن شد که ابوذر در شام بر ثروتمندان بشورد و آنان را به دستگیری و همراهی فقرا مکلف کند. خوشیهای گوناگون و زرق و برق، نیازمندیهای بیشتری را برای اصحاب ایجاد می کرد.

**پیدایش طبقه اشراف در میان اصحاب** پس از ادامه روش عثمان در تقسیم بیت المال و اعمال تبعیض های فراوان طبقه ائ از اشراف در جامعه بوجود آمد، که عمده آنها از صحابه رسول خدا بودند، نتیجه این همه تبذیر و بذل و بخششهای ایجاد طبقه جدیدی در میان صحابه بود که بر طبقه اشراف گذشته افزوده می شود، همچنین به رغم گسترش فتوحات اسلامی در زمان عمر که درآمدهای زیادی از غنیمتها و خراج به طرف سرزمین اسلامی سرازیر شد و خلیفه به علت بیمی که از انحراف و فساد مالی و اخلاقی صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت، تا حدودی آنان را محدود و در مدینه و مکه محصور می ساخت، این امر نه تنها کنترل نشد، بلکه انگیزه جدیدی برای زراندوزی و ثروت اندوزی در میان فرصت طلبان برای هجوم به سرزمینهای تازه با عنوان جهاد فراهم آمد

عثمان بر خلاف خلیفه دوم، به صحابه اجازه داد در هر کجا که می خواهند مقام گیرند و املاک وسیع در اختیار داشته باشند و می توان گفت، نوعی نظام فئودالی و اشرافی که در گذشته هنگام بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطرود و محکوم شده بود دوباره احیا شد. از دیگر کارهای عثمان که سبب بروز نا رضایتی سایر اصحاب می شد، توجه ویژه به همان اعضای شورا بود، او آنها را چنان تتمیع کرد که هرگز کسی گمان نمی کرد، این گروه را عثمان پدید آورده بود، گروه دیگر جنگجویان و سپاهیان بودند که غالباً با فقر و حرمان می زیستند و سخت دلگیر و ناراضی بودند. عثمان دیه ها و زمینهایی را تیول (واگذاری زمین و ملک به کسی از طرف پادشاه) کسان خود نمود. خیر را با اینکه پیغمبر به مسلمانان وا گذاشته بود و در زمان ابوبکر و عمر نیز دست عموم بود به مروان حکم داد و یک پنجم خراج مصر را نیز به او بخشید. مالیات شام را به معاویه سپرد و او به مسلمانان سهمی نمی داد و همه آن را به مصارف شخصی می رساند و یا پس انداز می کرد.

به راستی اهل سنت در برابر این گونه اعمال خلفای خود چه پاسخی دارند؟ صرف این که بگویند اجتهاد کرده و خطا از آب درآمده، آیا مساله حل می شود؟ **آری حکومت علیرغم میل پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدست بنی امیه افتاده بود** و این به هیچ وجه خواسته پیامبر نبود.

**درگیری با اصحاب** در ارتباط با مسائل مالی، عثمان با چند نفر درگیر شد. صحابی و یاران پیامبر ابوذر سلمان عمار و مقداد به علت اعتراض به روش و خلاف کاری های و افشای کج روی ها و فضل و بخشش های نا برابر و تبعیض های خلیفه عثمان، زندانی، تبعید و مورد اذیت قرار گرفته و ممنوع الملاقات میشوند.

ابن مسعود به خاطر مخالفت با نحوه جمع آوری قرآن توسط عثمان به باد کتک گرفته میشود و بر اثر شدت جراحات جان میسپارد و عمار برای خواندن نماز بر سر جنازه اش مورد سوال قرار می گیرد .

ابوذر با استناد به آیه کنز سخت بر عثمان می تاخت. به نقل سیوطی عثمان کوشید تا او اول آیه کنز را بر دارد تا آیه صرفا مربوط به اهل کتاب باشد. اما بر اثر مخالفت سخت ابی بن کعب از این کار منصرف شد. عثمان درباره مسائل مالی دیگری نیز با ابوذر درگیر شد. حاصل نظر عثمان که آن را با استفتای از کعب الاحبار به دست آورده بود این بود که **بیت المال ملک خلیفه است** و او هر کاری که بخواهد با آن می تواند انجام دهد.

**علت تبعید شدن ابوذر به شام این بود که** عثمان اموال زیادی به بنی امیه می داد ابوذر وقتی این مطلب را شنید به آواز بلند این آیه را تلاوت نمود: **وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**. عثمان بسیار خشمگین شد و در مجلسی که جمعی حضور داشتند از مردم پرسید آیا جائز است که والی از بیت المال مسلمین چیزی به عنوان قرض به دیگری پردازد؟ ای ابا اسحاق! نظر تو درباره جمع اموال، که از آن صدقه داده شود، برای در راه مانده [برای فقرای درمانده] خرج شود و با آن صله رحم شود [به خویشاوندان داده شود] چیست؟ کعب الاحبار گفت: امید خیر برای صاحب او دارم اشکالی ندارد!. ابوذر خشمگین شده و عصبانیتش را بلند کرد تا بر سر او بکوبد.

ابوذر رو به کعب الاحبار نمود و گفت: **یا بن الیهودیتین أتعلمنا دیننا؟** (ای پسر مرد و زن یهودی دین ما را تو به ما یاد میدهی؟) و با عصائی که در دست داشت چنان بر سر کعب الاحبار کوبید که سرش شکست بدین جهت عثمان او را از مدینه اخراج نموده و به شام فرستاد و در شام نیز از عثمان و معاویه بدگویی میکرد تا معاویه مجبور شد که او را زندانی کند و او را سوار یک شتر بی جهاز کرد و با زجر و شکنجه به سوی عثمان فرستاد. عثمان گفت شنیده ام که در شام بلوا میکنی و علیه من سخنها میگوئی



ابوذر گفت هر چه گفته‌ام حق بوده است. ابوذر به عثمان می‌گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: دوست داشتنی‌ترین شما نزد من کسی است که بر سر عهده‌ای که با او بسته‌ام بماند تا به من ملحق شود؛ شما همه گرفتار دنیا شدید، جز من که بر عهد خویش پای بند ماندم. ابوذر در اعتراض به او می‌گفت چرا مال المسلمین را مال الله می‌خواند. و از قضا این امر با حکایت دیگری تأیید شد.

چون عثمان در مقابل ابوذر یارای مجادله نداشت او را به ریزه تبعید نمود و حتی به مروان دستور داد که مراقبت کند هیچکس از اهل مدینه هنگام خروج ابوذر او را تودیع نکند. ولی علی علیه السلام و چند نفر از بنی هاشم او را در آغوش گرفته و تودیع نمودند. ابوذر نیز پس از رسیدن به ریزه و مدتی توقف در آنجا به شهادت رسید.

عثمان به ابن مسعود، که بیت المال کوفه در دستش بود گفت: تو خازن ما هستی! ابن مسعود گفت: من گمان می‌کردم که خازن مسلمانان هستم، اکنون، اگر بناست خازن تو باشم این کلید و این هم تو. زمانی که ابن مسعود از کوفه به مدینه آمد و این چنین کلید بیت المال را به او داد، عثمان پس از توهین فراوان، دستور داد تا او را کتک مفصلی زده و از مسجد بیرون کردند

امام علی (علیه السلام) با اعتراض به عثمان، ابن مسعود را به خانه اش رساند. ابن مسعود دو سال پیش از عثمان درگذشت و وصیت کرد تا عمار بر او نماز بگذارد نه عثمان.

**معاویه اموال بیت المال را مال الله می‌خواند.** تا تصرف در آن را منحصر به خود کرده و یا اساساً آن را به خود اختصاص دهد.

زهری می‌گوید: در خزینه بیت المال، حواله‌های فراوانی بود که عثمان برخی را به کسانی از خویشان بخشید. به همین جهت کسانی بر او طعنه زدند. وقتی خبردار شد گفت: این «مال الله» است، من به هر کس بخواهم می‌دهم؛ عمار به او اعتراض کرد؛ پس او را آنقدر زدند که بیهوش شد.

نمونه‌های دنیاگرایی شدید در سیاست عملی عثمان و کارگزاران وی وجود دارد؛ معاویه در رأس این فعالیتها قرار داشته و در شام برای خود سلطنتی بر پا کرده بود. مودودی ذیل عنوان «از خلافت راشد تا ملوکیت»، بحث را از سپردن ولایات مهم از سوی عثمان، به خویشانش آغاز می‌کند؛ به نظر او، حکومت این عناصر که عمدتاً از طلقا به شمار می‌آمدند، نوعی حکومت قبیله‌ای بر جامعه مسلمانان بوده است.

از جمله **از اشتباهات عثمان را واگذار کردن تمامی شامات به معاویه** و نگه داشتن او برای چندین سال در حکومت آن ناحیه است. که سبب استقلال معاویه و عدم تابعیت از مرکز، توسط او است. توجیه عثمان برای این بذل و بخششها این بود که بر خلاف عمر که تمایلی به صله رحم نداشت، او بر آن است تا صله رحم کند. تا آنجا که برخورد عثمان و اطرافیان وی با بیت المال مربوط می‌شود، باید یکی از دلایل مهم شورش بر عثمان را از ناحیه افراد برجسته قبایلی دانست که با شمشیر، اموالی را برای خود و سایر مسلمانان بدست آورده و اکنون شاهد بودند که قبیله قریش، بویژه تیره بنی امیه خود را بر تصاحب آن آماده است. این درگیری عملاً در بین قریش شهر نشین صاحب حکومت با قبایل بادیه نشین جنگجو بروز کرده است

محقق با اشاره به این نظریه، حکومت مرکزی را نشانه جهت‌گیری اسلامی! و مخالفت شهرها را تبلور استقلال خواهی قبایل و معیارهای قبیله‌ای می‌داند. او کشتن عثمان را پیروزی «شهرها» و در واقع پیروزی قبیله گرایی می‌داند. آنچه به نظر درست می‌آید آن است که قریش در صدد تحکم بر سرنوشت امت اسلامی بر آمده و این مسأله سبب تحریک قبایل شده است، در اصل عثمان به یک معنا، تبلور عدول از جهت‌گیری‌های اسلامی به سمت معیارهای قبیله‌ای است نه آنکه کشتن او، به معنای از میان رفتن جهت‌گیری اسلامی و غلبه قبیله گرایی باشد.

**اعتراض عایشه به عملکرد عثمان** مخالفت با عثمان بتدریج بالا گرفت، تا جائیکه **عایشه** به عثمان گفت: **فرفعت نعل رسول الله و قالت: ترکت سنة رسول الله**. نعلین پیامبر را بلند کرد و گفت: عثمان! تو، سنت پیامبر **صلی الله علیه و سلم** را ترک کردی.

همچنین **مردم مصر** که از ظلم حاکم خود بستوه آمده بودند به نزد خلیفه آمدند به مدینه و از حاکم مصر به عثمان شکایت کردند که او یکی از صحابه را به قتل رسانده و جنایت کرده. مردم هجوم آوردند به خانه عثمان و محاصره اول شروع شد تا این که عثمان آمد و تسلیم شد با وساطت امیرالمؤمنین **(علیه السلام)** و طلحه و زبیر و نامه نوشت و حاکم مصر را عزل کرد و به جای او، محمد بن ابی بکر را به عنوان خلیفه معرفی کرد.

اینها که با خوشحالی به مصر می‌رفتند، یک وقت دیدند که یک نفر نامه‌رسان، از کوه‌ها و بیابان‌ها می‌رود. محمد بن ابی بکر دستور داد او را دستگیر کردند و از او پرسیدند: به کجا می‌روی؟ گفت: به مصر. گفتند: برای چه؟ گفت: پیام دارم. گفتند: پیامت چیست؟ گفت: نمی‌توانم بگویم. بدن او را بازجویی کردند و دیدند که چیزی

نیست. بعد دیدند که یک مَشک خشکی است که یک چیزی در داخل آن صدای کند. آن را در آوردند و دیدند که عثمان نامه نوشته به حاکم مصر و مَهر زده که : اگر محمد بن اَبی بکر و ... آمدند، اینها را به بدترین وجه، به قتل برسان و هر کس خواست از من شکایت و اعتراض کند، به قتل برسان.

آنهایی که به مصر می رفتند، شگفت زده شدند و برگشتند به مدینه و آمدند خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که تو واسطه شدی، پس این نامه چیست؟ نزد طلحه و عمار و زبیر هم رفتند و آنها آمدند نزد عثمان و گفتند : این چیست؟ عثمان گفت: من خبر ندارم. گفتند: آیا این غلام توست؟ گفت: بله. گفتند: آیا این شتر برای توست که او سوار شده است؟ گفت: بله. گفتند: آیا مَهر این نامه برای توست یا نه؟ گفت: مَهر برای من است، ولی من خبر ندارم. لذا، بعد از آن بود که مردم احساس کردند که عثمان، قابل اصلاح نیست و تصمیم به قتل او گرفتند.

**با بالا گرفتن نارضایتی مردم** در حکومت شام مرکزی و از سمت طرفداران علی علیه السلام، مالک اشتر با عده ای و با گروه های ناراضی زبیر و عایشه و طلحه و ... خانه عثمان را مدت ۴۰ روز محاصره میکنند، عایشه پیراهن پیامبر را به عثمان نشان داده و میگوید پیراهن کهنه نشده ولی سنت رسول الله کهنه و به فراموشی سپرده شده و این سخن از عایشه درباره عثمان معروف است که می گفت: **اقتلوا نعتلا، قتل الله نعتلا** یک تهمت و دروغ حساب شده .

امام علی و امام حسن علیهما السلام هر چند گروه معترض را ذی حق میدانند با این حال قتل عثمان را به مصالح کلی اسلام منطبق ندانسته و می خواستند راه غلط و خطائی را که عثمان پیش گرفته اصلاح کند و مردم در خلافت عثمان تجدید نظر کرده و کسی دیگر را بر مسند بنشانند. بارها واسطه شده و دائم هشدار میدادند و میخواهند که عثمان والی مصر را عزل و مروان را از حکومت دور کند و در کارها با صحابه مشورت نماید .

و کار این رسوایی و خلافتکاری به جایی رسید که عایشه و طلحه و زبیر و عمرو عاص و افراد دیگری که بعدها به عنوان خونخواهی عثمان، در برابر امیرالمؤمنین برخاسته و پیمان شکنی کردند، و بر خلاف همه قوانین اسلامی و انسانی دست به کشتار و خونریزی مسلمانان زدند، همانها مردم را بر ضد عثمان بسیج کرده و او را واجب القتل دانستند.

**طلحه و زبیر** با اینکه بالغ بر ۸۰ میلیون درهم کمک گرفته اند باز هم معترضند و معتقدند که خلیفه بیشتر طرف امویان را دارد. طلحه همان کسی است که در روز قتل عثمان به گفته طبری و بلاذری و دیگران بیش از همه، مردم را به کشتن او تحریک می کرد، و راه رفتن مردم را به خانه عثمان از طریق پشت بام به مردم نشان داد، و حتی مانع شد که آب برای او بپرند، و زبیر نیز همان کسی است که به مردم می گفت: عثمان را بکشید که دین و آیین شما را تغییر داده. و هنگامی که بدو گفتند: پسر عبد الله بر در خانه عثمان ایستاده و از او دفاع می کند؟ زبیر گفت: راضی هستم عثمان کشته شود، اگرچه پسر عبد الله نیز با او کشته شود.

### **اقدامات خلاف عثمان و سرانجام قتل او**

اعمال خلاف عثمان و بذل و بخشش های وی به قوم و خویشانش که همه از مال مردم صورت میگرفت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را سخت خشمگین نمود. لذا گرد هم جمع شده و به مشورت پرداختند و بالاخره تصمیم گرفتند که ابتداء تمام کارهای ناشایسته عثمان و فرماندارانش را بنویسند و او را از عواقب اینگونه کردارهای ناپسند باز دارند و اگر نامه مؤثر واقع نشد او را عزل نمایند.

چون نامه را نوشتند بدست عمار یاسر که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مورد توجه آن حضرت بود دادند تا نزد عثمان ببرد عمار نامه را برد و بدست عثمان داد، چون عثمان از مضمون نامه با خبر شد با بی اعتنائی نامه را بدور انداخت و غلامان خود را دستور داد که عمار را مضروب سازند غلامان عثمان عمار را مضروب کردند خود عثمان نیز چند لگد بر شکم او زد که عمار بیهوش افتاد و بعدا نیز بمرض فتق دچار! بدین ترتیب دروغ گوئی عثمان آشکار و شورشیان مصمم به قتل عثمان شدند.

معاویه به این فکر افتاد که از حکومت مرکزی اطاعت نکند و شام را یکسره ملک موروثی خود بداند بدین جهت هنگامیکه عثمان در نتیجه شورش مسلمین احساس خطر کرده و از معاویه استمداد نمود معاویه برای اینکه عثمان کشته شود و او ادعای خلافت کند مخصوصا مسامحه و دفع الوقت نمود مردم مدینه چون وضع را چنین دیدند سخت بر او شوریدند و آشکارا در کوچه ها از عثمان بد می گفتند .

و او را ناسزا و دشنام میدادند، آتش افروزان این شورش طلحه و زبیر و عایشه و حفصه بودند که بالاخره این شورش و قیام به محاصره خانه عثمان منجر گردید. مسلمین بر شدت محاصره خانه عثمان ساعت به ساعت میافزودند،

به طوریکه ارتباط او با خارج بکلی قطع شد و حتی به آب آشامیدنی هم دسترسی پیدا نمود ناچار پشت بام آمد و از محاصره کنندگان پرسید آیا علی در میان شماست؟ گفتند خیر او در اینکار دخالت ندارد آنگاه تقاضای آب نمود و مردم جواب ندادند چون این خبر به علی علیه السلام رسید ناراحت شد و فوراً چند مشک آب بوسیله چند تن از بنی هاشم تحت سرپرستی فرزندش حسن علیه السلام به سرای عثمان فرستاد و با اینکه محاصره کنندگان به آن گروه حمله کرده و ممانعت مینمودند مع الوصف آنان آب را به عثمان رسانیده و او و خانواده‌اش را سیراب نمودند

مسلمین گمان میکردند که در اثر شدت عمل آنها عثمان از مقام خلافت استعفا خواهد داد بدین جهت در فکر انتخاب خلیفه بودند ولی نه عثمان و نه بنی امیه حاضر به ترک چنین مقامی نبودند. از طرفی چون محاصره کنندگان با خبر شدند که عثمان از شام و بصره نیروی کمکی طلبیده است لذا در صدد بر آمدند که بر شدت عمل خود افزوده و قبل از رسیدن کمک کار او را یکسره نمایند، بالاخره پس از گفتگوهای زیاد به سرای او ریختند و او را در سن ۸۲ سالگی بضرر شمشیر و خنجر بقتل رسانیدند و انگشت او را برای تحریک مردم شام و مصر به آنجا میفرستند.

قتل عثمان در سال ۳۵ هجری اتفاق افتاد و بدین ترتیب دوران ۲۵ ساله انحراف حق از مجرای اصلیش ظاهراً خاتمه یافت ولی نتایج وخیم آن برای همیشه دامنگیر اسلام و مسلمین گردید. طلحه پس از قتل عثمان، تا سه روز مانع از دفن او شد و بالاخره هم نگذارد او را در بقیع دفن کنند. و او را در خارج بقیع و پایین ترین قسمت دفن کردند.

### **قتل عثمان و توطئه بد خواهان، شروع فتنه (تحلیلی)**

یکی از مهم ترین فتنه ها و شاید مادر سایر فتنه های عصر حکومت علی علیه السلام، فتنه قتل عثمان بود. در گذر زمان مردم از ظلم و ستم و تبعیض و فساد در میان کارگزاران و دستگاه اداری به تنگ آمدند امویان کارها را قبضه کرده بودند و یکی از اهدافشان ناراضی کردن مردم از نظام بود. هر قدر شورشیان کوشیدند ثمری نبخشید.

در فتنه قتل عثمان، جناح های حق و باطل و چهره های ارزشی و فرصت طلب، هر یک به نوعی شرکت داشتند. امیرمؤمنان علیه السلام با تحت فشار قرار دادن و اصلاح امور خلافت موافق بود، ولی با کشتن عثمان موافق نبود؛ زیرا خوب می دانست در صورت وقوع یک رخداد غیرمنتظره قشر متحجر جامعه قدرت تحلیل آن را ندارند و

سیاستمداران مکاری چون معاویه از آن به عنوان بهانه برای ایجاد تفرقه و دو دستی در میان امت و زمینه سازی حاکمیت خویش استفاده می کنند، که اتفاقاً همین طور هم شد. از این رو آن حضرت و فرزندانش هوشیارانه از محل فتنه فاصله گرفتند؛ ولی برخی از یاران نزدیک آن بزرگوار مثل محمد بن ابی بکر این کار را نکرده، همراه مهاجمان وارد خانه عثمان شدند و همین امر بهانه خوبی به دست منافقان و فرصت طلبان داد که بگویند امیرمؤمنان علیه السلام در قتل عثمان دخالت داشته است.

در این میان طلحه و زبیر و عایشه و شخص معاویه از مهم ترین کسانی بودند که هر یک با انگیزه ای خاص خواهان کشته شدن خلیفه بودند و حتی برخی از آنها مردم جاهل را به قتل عثمان تحریک می کردند و چاره کار را در کشتن خلیفه می دیدند.

معاویه بر این باور بود که قدرت بی رقیب او در شام و قدرت پسرعموها و بستگانش در کوفه و بصره و مدینه، بستر مناسبی را برای سلطه امویان فراهم آورده است و در میان امویان برای گرفتن قدرت چه کسی از او لایق تر و سزاوارتر؟! از این رو درخواست مکرر عثمان برای اعزام نیروهایش از شام برای سرکوبی شورشیان به مدینه را، با نیرنگ پشت سر گذاشت. در ظاهر با عثمان همدردی کرد؛ حتی تا مدینه برای کسب تکلیف نزد عثمان رفت و وعده فرستادن نیرو به او داد؛ ولی در عمل همکاری نمی کرد.

در همان ایام یک لشکر ۱۲۰۰۰ نفری در شام ترتیب داد؛ ولی کمی بیرون سرزمین شام آنها را متوقف کرد و مترصد فرصت ماند تا انقلابیون، عثمان را بکشند. آنگاه او برای سرکوب آنها و به دست گرفتن قدرت به مدینه بیاید. دست بر قضا عثمان به این حيله معاویه پی برده بود. از این رو وقتی معاویه وعده گسیل نیرو به او داد، گفت: **لا والله، و لکتک أردت أن أقتل فتقول: أنا ولی الثار؛** قسم به خدا! چنین نیست که می گویی؛ تو می خواهی من کشته شوم و بگویی من صاحب خون (عثمان) هستم.

به هر حال عثمان را کشتند و امیرالمومنین علیه السلام را به حکومت رساندند. به دنبال پخش این خبر، فوراً عایشه و معاویه و طلحه و زبیر که از نیل به اهداف خویش ناکام مانده بودند، کشتن عثمان را به گردن علی علیه السلام انداختند و شعار **یا لثارات عثمان** و انتقام خون خلیفه مظلوم را سردادند. آنها خیل عظیمی از مردم فاقد بصیرت و مبتلا به تحجر و خشک مغزی را به دنبال خویش کشاندند و خونشان را به بهانه گرفتن انتقام خون خلیفه ای که خود ریخته بودند، به هدر دادند و نیمی از عمر خلافت امیرمؤمنان علیه السلام را صرف درگیری با خودشان کردند.

متحجران آلت دست منافقان مکار و استعمارگران حرفه ای هستند، یکی از طرفند های منافقان، شعله ور کردن آتش فتنه ها و بهره گیری از آنها از طریق ایجاد شبهات گمراه کننده و بحران های فکری و توطئه های اجتماعی است، و از این رهگذر ذهن های بسته و بی خبر را در برابر جبهه حق قرار دهند، تا فرماندهان پشت پرده به نیت ناپاک خویش جامه عمل بپوشانند. درست همین فرمول در ماجرای قتل عثمان اجرا و در موارد دیگر نیز تکرار شد.

همانها مردم را بر ضد عثمان بسیج کرده و او را واجب القتل می دانستند، و این سخن از عایشه درباره عثمان معروف است که می گفت: **اقتلوا نعثلا، قتل الله نعثلا** و طلحه همان کسی است که در روز قتل عثمان به گفته طبری و بلاذری و دیگران بیش از همه، مردم را به کشتن او تحریک می کرد، و زیر نیز همان کسی است که به مردم می گفت: عثمان را بکشید که دین و آیین شما را تغییر داده. هنگامی که بدو گفتند: پسرت عبدالله بر در خانه عثمان ایستاده و از او دفاع می کند؟ و عمرو بن عاص نیز کسی است که چون عثمان او را از حکومت مصر عزل کرد با عصبانیت و خشم به نزد او آمده و آن سخنان رکیک و زشت میان او و عثمان رد و بدل شد، و خواهر عثمان را که همسرش بود طلاق داد، و به عنوان قهر به فلسطین رفت، معاویه از یاری او سر باز زد، و پاسخ نامه های مکرر او را نداد تا وقتی که خبر قتل او به معاویه رسید، و امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره بدو فرمود: **فو الله ما قتل ابن عمک غیرک** : به خدا سوگند عموزاده ات را کسی جز تو نکشت.

باری در کنار همه این جنایتها مانند جنایتکاران دیگر تاریخ تبلیغات وسیع و گسترده ای نیز به نفع خود و هواخواهان و سردمداران شان کرده و احادیث جعلی و دروغهای بسیاری را نیز به عنوان روایتهای اسلامی در کتابها وارد کرده.

در نهج البلاغه : (اگر بدان امر می کردم قاتل بودم، و اگر از آن جلوگیری می کردم یاور بودم، جز آنکه هر کس او را یاری داد، نمی تواند بگوید: خوار کرد او را کسی که من بهتر از اویم، و کسی که او را یاری نکرد نمی تواند بگوید: یاری نمود او را کسی که از من بهتر است، و من وضع کار او را این گونه برای شما خلاصه می کنم که وی کاری را انتخاب کرد ولی در انجام آن استبداد به خرج داد و بد عمل کرد، و شما هم بیتابی کردید و بد بیتابی کردید، و خدای را حکم ثابتی است در مورد انتخاب کننده (عثمان) و بی تاب (یعنی کشتندگان) و در جای دیگر فرمود: **ما یرید عثمان الا ان يجعلنی جملا** **ناضحا** ..... به خدا سوگند من آنقدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم.

## امیرالمومنین (علیه السلام) و قبول خلافت پس از عثمان

عثمان به دنبال فساد مالی و اداری، تصرف های غیرمجاز و صد در صد غیر مشروع در بیت المال و همچنین گماشتن افراد نالایق از بنی امیه و خویشان خود در رأس مناصب دولتی و بالاخره بر اثر کنار زدن افراد شایسته اعم از مهاجران و انصار، و سپردن مقدرات امت اسلامی به دست بنی امیه، خشم مردم را برانگیخت و چون به اعتراضها و درخواستهای مکرر و مشروع مسلمانان در مورد تغییر استانداران و فرمانداران فاسد، ترتیب اثر نداد، سرانجام شورش و انقلاب بر ضد حکومت وی به وجود آمد و منجر به قتل او گردید.

علی را به خاطر علی و عدالت علی نمی خواستند ناچار بودند که التماسش می کردند. سپس مردم با علی علیه السلام به عنوان خلافت بیعت کردند. از این لحاظ حکومت علی علیه السلام که پس از قتل عثمان روی کار آمد، یک حکومت انقلابی و حاصل شورش مردم بر ضد مفسد و مظالم حکومت پیشین بود. به اتفاق مورخان بین قتل عثمان و بیعت مردم با علی علیه السلام دست کم چهار پنج روز فاصله بوده است. در این چند روز مردم در تحیر و بلاتکلیفی به سر می بردند.

در این مدت، رهبران شورش به حضرت مراجعه می کردند، ولی او چندان خود را نشان نمی داد، و چون درخواست قبول بیعت می کردند، از آنجا که اوضاع را برای قبول خلافت نامساعد می دید و با این پیشنهاد حجت را بر خود تمام نمی دانست، می فرمود: مرا واگذارید و به سراغ شخص دیگری بروید، زیرا ما به استقبال وضعی می رویم که چهره های مختلف و جهات گوناگونی دارد (اوضاع مبهم و پیچیده است)، دلها بر این امر استوار و عقلا ثابت نمی مانند، ابرهای فساد، فضای جهان اسلام را تیره و راه مستقیم ناشناخته مانده است.

آگاه باشید که اگر دعوت شما را اجابت کنم، بر طبق علم خویش با شما رفتار خواهم کرد و به سخن این و آن و سرزنش ملامتگران گوش فرا نخواهم داد، اما اگر مرا رها کنید، من هم مانند یکی از شما خواهم بود، شاید من مطیع تر از شما نسبت به خلیفه شما باشم، و من وزیر و مشاورتان باشم بهتر از آن است که امیر و رهبرتان گردم. اگر امامت، منصبی الهی است، پس چرا امام علی علیه السلام از مردم می خواهد که او را رها کرده و به دنبال دیگری بروند. به دست آوردن حکومت توسط ائمه، هدف اصلی نبوده است، بلکه به دست آوردن این مقام به این جهت بوده که بتوانند دین اسلام



را زنده نگه دارند و دستورات الهی را به صورت کامل برپا کنند؛ مسئولیتی که قطعاً دیگران از انجام کامل آن ناتوانند. و زمانی که جانشینی و مصلحت اسلام و مسلمانان در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرد، طبیعی است که اسلام و دین الهی از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و نمی‌توان به هر قیمتی مقام حکومت را به دست آورد؛ لذا در شرایطی می‌بینیم که امامان و اهل بیت از پذیرش خلافت سرباز زدند؛ اگر چه هیچ‌گاه حق خود بر این منصب را انکار نکردند.

امام علی علیه السلام در برخی موارد، مخالفت‌های عملی با خلفای پیشین داشته و طبق آن چه در کتب ما وجود دارد ایشان بارها انتقاد خود را از خلفای سابق بیان داشتند که به عنوان نمونه می‌توان از خطبه شقشقیه موجود در نهج البلاغه نام برد و در برخی موارد نیز مصلحت را به سکوت می‌دانستند و حدیثی که بیان نمودید از نظر شیعه متواتر نبوده و با سایر احادیث متواتر اهل سنت نیز در تعارض است. و هر سکوتی نیز خیانت تلقی نمی‌گردد. به دلیل منع بنی امیه از نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و تحریف تاریخ توسط آنها به دلیل مقاصد سیاسی که داشتند و متأسفانه به همین دلیل، هنوز هم این روند ادامه دارد.

**چون رفت و آمدها زیاد شد** و درخواستهای مصرانه مسلمانان افزایش یافت و سیل مردم خسته از مظالم پیشین و مشتاق عدالت، به درب خانه حضرت سرازیر گردید، امام احساس وظیفه کرد و ناگزیر بیعت مردم را پذیرفت. امام در چند جای نهج البلاغه از استقبال پرشور و پافشاری مردم هنگام درخواست بیعت یاد نموده است. مردم همانند شتران تشنه‌کامی که به آب برسند و ساریان رهایشان ساخته و افسار از سر آنها برگیرد، بر من هجوم آوردند، به یکدیگر تنه می‌زدند و فشار می‌آوردند آنچنانکه گمان کردم مرا خواهند کشت، یا برخی، برخی دیگر را به قتل خواهند رسانید،

(قبول خلافت) را زیر و رو کردم، همه جهاتش را سنجیدم به طوری که خواب را از چشمم ربود. شما دستم را (برای بیعت) گشودید و من بستم، شما آن را به سوی خود کشیدید و من آن را عقب کشیدم، پس از آن همچون شتران تشنه که در روز آب خوردن به آبشخور حمله می‌کنند و به یکدیگر تنه می‌زنند، در اطراف من گرد آمدید، آنچنان که بند کفشم پاره شد، عبا از دوشم افتاد، و ضعیفان زیر دست و پا رفتند. آن روز سرور و خوشحالی مردم به خاطر بیعت با من چنان شدت داشت که خردسالان به وجد آمده بودند، پیران خانه نشین با پای لرزان برای دیدن منظره بیعت به راه افتاده بودند، و بیماران برای مشاهده این صحنه از بستر بیماری بیرون خزیدند..

امام در خطبه شقشقیه چیزی که مرا به هراس افکند، این بود که مردم همچون یالهای کفتار، با ازدحام و تراکم، از هر طرف به سوی من هجوم آورده و مرا احاطه کردند به طوری که حسن و حسین زیر دست و پا ماندند، دو طرف جامه ام پاره شد، و مانند گله گوسفند دور من جمع شدند. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که آن جمعیت برای بیعت گرداگردم جمع شده و به یاری برخاستند و از این جهت حجت تمام شد و اگر نبود پیمانی که خداوند از علمای امت گرفته که در برابر پرخواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من افسار شتر خلافت را رها می ساختم.

و از آن صرفنظر می نمودم و پایان آن را با جام آغازش سیراب می کردم (همچنان که در دوران سه خلیفه گذشته کنار رفتم، این بار نیز کنار می رفتم) آن وقت (خوب) می فهمیدید که دنیای شما در نظر من از آب بینی بز بی ارزشتر است.

### **چرا حضرت علی علیه السلام نام سه فرزند خود را عمر، ابوبکر و عثمان گذاشت؟**

نام گذاری به نام ابوبکر: اولاً: اگر قرار بود که علی علیه السلام نام فرزندش را ابوبکر بگذارد، از نام اصلی او (عبدالکعبه، عتیق، عبدالله و...) انتخاب می کرد نه از کنیه او؛

ثانیا: ابوبکر کنیه فرزند علی علیه السلام بوده و انتخاب کنیه برای افراد در انحصار پدر فرزند نبود؛ بلکه خود شخص با توجه به وقایعی که در زندگی اش اتفاق می افتاد؛ بود ثالثاً: نام فرزند را علی علیه السلام، عبد الله گذارد که در کربلا سنّش ۲۵ سال بوده است نام گذاری به نام عمر: اولاً: یکی از عادات عمر تغییر نام افراد بود و بر اساس اظهار مورخان شخص عمر این نام را بر او گذارد و به این نام نیز معروف شد. بلاذری در انساب الأشراف می نویسد: **وکان عمر بن الخطاب سمی عمر بن علیّ باسمه.** عمر بن خطاب، فرزند علی را از نام خویش، «عمر» نام گذاری کرد.

نام گذاری به نام عثمان: اولاً: نام گذاری به عثمان، نه به جهت همنامی با خلیفه سوم و یا علاقه به او است؛ بلکه همانگونه که امام علیه السلام فرموده، به خاطر علاقه به عثمان بن مظعون این نام را انتخاب کرده. **إنما سمّيته باسم أخي عثمان بن مظعون.** فرزندم را به نام برادرم عثمان بن مظعون نامیدم.

ثانیا: ۲۶ نفر از صحابه نامشان عثمان بوده، آیا می شود گفت: همه این نام گذاری ها چه پیش و چه پس از خلیفه بخاطر او بوده. از طرفی فرهنگ و ساختار فکری آن دوران طوری بوده که این همنامی به هیچ وجه مورد توجه و اهمیت نبوده و مهر تأیید یا ردی را متوجه کسی نمی کرد. در واقع ذکر این نام ها اصلاً تداعی گریاد خلفا نبوده اما در آن دوران این نام ها بگونه ای رواج داشته است که نام گذاری علی یا فرد دیگری اسم فرزند خود را به ابوبکر، یادآور نام خلیفه اول نبوده است.

**نیازمندی خلفاء بوجود علی علیه السلام** در مدت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان که قریب ۲۵ سال بطول انجامید اگر چه ظاهراً علی خود را کنار کشیده و خانه نشین شده بود ولی در مسائل علمی و قضائی و سیاسی که خلفای مزبور را عاجز و درمانده میدید برای حفظ اسلام و روشن نمودن حقایق دینی خطاها و لغزشهای آنها را تذکر داده و راهنمایی میفرمود و همگان را از رأی صائب خود بهره‌مند میساخت. و چه بسا که خلفاء ثلاثه شخصا در حل معضلات از او استمداد می‌جستند و اگر علی علیه السلام دخالت نمیکرد جنبه علمی اسلام بعلت نادانی و آشنا نبودن خلفاء بحقیقت امر صورت واقعی خود را از دست میداد، از علی استمداد کردن، متداول بود زیرا، منصب بدست گرفته، اندازه شان نبود اینجاست که رهبر از طرف خدا انتخاب می شود **لو لا علی لهلك العمر** (کشف الغمه. ینابیع المودة باب) به چند مورد ذیلا اشاره میگردد.

۱. در زمان خلافت ابوبکر مردی شراب خورده بود ابوبکر دستور داد او را حد بزنند، مرد شرابخوار گفت من از حرمت خمر بی خبر بودم و الا مرتکب نمیشدم، ابوبکر مردد و متحیر ماند و موضوع را با علی علیه السلام در میان نهاد حضرت فرمود هنگامی که مهاجر و انصار جمع هستند یک نفر با صدای بلند از آنها سؤال کند که آیا کسی از شما حرمت خمر را باین شخص گفته یا نه؟ اگر دو نفر شهادت دادند حد بزنند و الا او را بحال خود واگذارند، ابوبکر بهمین نحو عمل نمود و کسی شهادت نداد معلوم شد که آنمرد در دعوی خود راستگو بوده است.

۲. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله جماعتی از یهودیان به مدینه آمده گفتند در مورد اصحاب کهف قرآن میگوید: **وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا** اصحاب کهف ۳۰۹ سال در غار خوابیدند، در صورتیکه (در تورات) باقی ماندن آنها در غار ۳۰۰ سال قید شده است و این دو با هم مخالفت دارند. نه تنها خلیفه بلکه همه صحابه از پاسخگوئی عاجز ماندند بالاخره دست توسل به دامن حلال مشکلات علی زدند. حضرت فرمود خلاف و تضادی در بین نیست، زیرا از نظر تاریخ آنچه نزد یهود معتبر است سال شمسی است و در نزد عرب سال قمری است. ابوبکر در اثر اینگونه درماندگیها در برابر پرسشهای مردم بود که میگفت **اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم عجزت النساء ان تلد مثل علی بن ابیطالب لولا علی لهلك عمر** زنان عاجزند که فرزندی مانند علی بن ابیطالب بزایند اگر علی نبود عمر هلاک میگشت. کشف الغمه ص. ۳۳ **کانت الصحابة رضی الله عنهم يرجعون الیه فی احکام الکتاب و یأخذون عنه الفتاوی** **کما قال عمر بن الخطاب فی عدة مواطن لولا علی لهلك عمر** ینابیع المودة باب ۱۴

## رمز و راز همراهی علی علیه السلام با خلفا

از کناره گیری تا همراهی با دستگاه حکومت در این باره می‌فرمایند: از مداخله در کار دست نگاه داشتیم تا آنکه مشاهده کردم گروهی از اسلام بازگشته (رده، مرتدین) و مردم را به نابود کردن دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنند، ترسیدم اگر به یاری اسلام و اهلش برنخیزم، رخنه‌ای در دین ببینم یا شاهد نابودی آن باشم که مصیبت آن بر من بزرگتر از فوت شدن حکومت بر شماست، حکومتی که متاع دوران کوتاه زندگی است و همچون سراب از بین می‌رود، یا همچون ابر از هم می‌پاشد. بنابراین در میان آن فتنه‌ها قیام کردم تا باطل از بین رفت و نابود شد و دین به استواری و استحکام رسید. (نهج البلاغه، نامه ۶۲)

**مشورت دادن به خلفا** علی علیه السلام در تمام مدت ۲۵ ساله دوری از خلافت ظاهری، در حد امکان و در صورت نیاز به خلفا کمک کردند. خود ایشان جایگاه خود را در تمام این مدت، وزارت (یاوری و معاونت) توصیف کرده و می‌فرمایند: و من برای شما به وزارت (مساعدت و یاری) باشم بهتر از (فرمانروائی) است. (نهج البلاغه، خطبه ۹۲)

**علی هیچ‌گاه با حکومت قهر نکرد** امام علی علیه السلام بعد از شورای شش نفره، علی رغم اینکه ابا با هیچ‌کدام از آنها هم ردیف و هم سطح نبود اما بدون آنکه قهر کند وارد شد. هر چند به خاطر آنکه تاکید کرد من به کتاب خدا و سنت پیامبر و اجتهاد خودم عمل می‌کنم و حاضر نشد یک لحظه، دروغی برای به دست آوردن قدرت بگوید، از دستیابی به حکومت کنار گذاشته شد.

علی علیه السلام در نامه‌ای در پاسخ به ادعاهای معاویه: هنگامی که مردم، ابوبکر را به سرپرستی خویش می‌گرفتند، پدرت ابوسفیان نزد من آمد و گفت: پس از محمد صلی الله علیه و آله تو سزاوارترین کس به این کار هستی و من در این زمینه رهبری مقاومت در برابر هر کس را که به مخالفت با تو پردازد بر عهده گیرم. دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم و من چنان نکردم. زیرا مردم به روزگار کفر نزدیک بودند و من از ایجاد تفرقه بین مسلمانان بیم داشتم. پس پدرت بیش از تو به حق من آگاه بود.

**پرهیز از تفرقه و پرداختن به دشمن اصلی** حضرت علی علیه السلام هرگاه در مواجهه با سوال در خصوص وقایع بعد از رحلت پیامبر مکرر قرار می‌گرفت به بسط و شرح آن نمی‌پرداخت و فقط گذرا به بیان استدلال خویش اکتفا می‌کرد. به عنوان نمونه، آنگاه که حضرت بر بالای منبر سخن می‌گفتند یکی از مردان بنی اسد از ایشان پرسید:

چرا مردم، شما را از خلافت باز داشتند، در حالی که شما بدان سزاوارتر بودید؟ امام با بیان این نکته که پرسش مذکور نسنجیده است فرمود: ای برادر بنی اسدی تو مردی پریشان و مضطربی که نابجا پرسش می کنی، لیکن تو را حق خویشاوندی است و حقی که در پرسیدن داری و بی گمان طالب دانستی.

پس بدان که: آن ظلم و خود کامگی که نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد، در حالی که ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله استوارتر بود، جز خودخواهی و انحصار طلبی چیز دیگری نبود که: گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند.

حضرت به سؤالی فرمودند: پنداشتی که برترین انسان‌ها در اسلام فلان کس و فلان شخص است چیزی را یاد آورده‌ای که اگر اثبات شود هیچ ارتباطی به تو ندارد و اگر دروغ هم باشد به تو مربوط نمی شود، تو را با انسانهای برتر و غیربرتر، سیاستمدار و غیرسیاستمدار چه کار است، اسیران آزاد شده و فرزندانشان را چه رسد به تشخیص امتیازات میان مهاجران نخستین و ترتیب درجات و شناسایی منزلت و مقام آنان. تو خود را در چیزی قرار می دهی که از آن بیگانه‌ای... (نهج البلاغه، نامه ۲۸)

چنان که گفته شد علی علیه السلام علی رغم تاکید بر احقیت و اولویت خود در حکومت و نقد آنچه صورت گرفته بود اما هیچگاه مسائل پیش آمده بعد از پیامبر اکرم را مایه تفرق نساختند. علی علیه السلام در عین بیان استدلال و بحث عالمانه تا آنجا که به تفرقه و اختلاف نینجامد، داوری در مورد گذشته را به خدای تعالی و روز جزا واگذاشتند و هیچگاه زبان به طعن و سب و لعن نگشودند و بلکه فراتر از آن همواره در حد امکان مساعدت کردند و از آنچه شایسته بود تمجید کردند و آنچه را که ناشایست بود تذکر دادند و به تعبیر خویش، در مقام وزارت، نقشی فعال ایفا کردند.

ایشان همواره تاکید داشتند که باید اکنون را دید و بر دشمنان حقیقی اسلام توجه داشت و از اینرو در پاسخ به پرسش مرد اسدی که در باره سقیفه پرسیده بود فرمودند: «بیا و داستان پسر ابو سفیان را به یاد آور...»

## خلفای بنی امیه

بنی امیه از خلافت عثمان در سال ۲۴ هجری شروع و در سال ۱۳۲ هجری با کشته شدن مروان بن محمد پایان یافت، بنی امیه در قرآن به عنوان شجره ملعونه (درخت ملعون) نام برده شده است. و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه مانند بوزینه بر منبر او جست و خیز می کنند و از این امر غمگین گردید. و در حدیث است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی پسران عاص (فرزند امیه) به چهل نفر رسد مال خدا را میان خود می گردانند و بندگان خدا را برده خود کنند. از عثمان و فسادها و ترویج خاندان بنی امیه و حیف و میل بیت المال و تحریفهای زمان او که بگذریم، **معاویه** است که فساد و بدعت و قتل و جنایت او در کتابهای تاریخ ذکر شده است.

**بنی امیه به دو شعبه تقسیم میشوند**، یکی شعبه آل سفیان ۴۱ تا ۶۴ و دیگری شعبه آل مروان ۶۴ تا ۱۳۲ و تعداد آنها ۱۴ نفر بود. مردم به چهار طبقه تقسیم میشدند: طبقه حاکم و خاندان خلافت - نو مسلمانان عرب و غیر عرب - اهل ذمه و صاحب کتاب - بندگان و بردگان

**معاویه بن ابی سفیان**: پدرش، ابوسفیان که جنگهای (احد، بدر، احزاب) را علیه رسول خدا به راه انداخت و مادرش معروف به هند جگر خوار (بدکاره) بود. پنج سال پیش از بعثت به دنیا آمد. هند همسر رسمی ابوسفیان بود و به همین دلیل معاویه را به ابوسفیان نسبت دادند. معاویه تا پیش از فتح مکه از دشمنان سرسخت پیامبر به شمار می آمد. پس از فتح مکه همراه با پدر و برادرش، یزید، به ظاهر مسلمان شد و در شمار **طلقا** (آزاد شدگان پیامبر) قرار گرفت.

**معاویه در زمان خلفا** پس از وفات پیامبر، معاویه به پیروی پدرش از بیعت با ابوبکر سرباز زد. بهانه، خلافت باید از آن بنی امیه باشد. سرانجام با اصرار هشام بن عمرو، ابوسفیان و پسرش راضی به بیعت با ابوبکر شدند. ابوبکر، دو برادر یعنی یزید و معاویه را به شام گسیل کرد. یزید، در آن جا موفقیت به دست آورد و دمشق فتح شد. عمر، یزید را در حکمرانی دمشق و فلسطین ابقا کرد. یزید مُرد و برادرش معاویه جای او را گرفت. عثمان نیز معاویه را همانجا ابقا کرد. بدین ترتیب معاویه در زمان خلافت سه خلیفه، به تدریج در شام، قدرت و محبوبیت کسب کرد.

در جریان محاصره عثمان نه تنها کمکی نکرد بلکه تحریک بر کشتن او کرد. معاویه ۳ مشاور داشت، عمرو عاص، زیاد بن ابیه و مغیره که بسیار ستیاس و فریبکار بودند.

**معاویه در زمان خلافت علی :** علی بن ابی طالب به خلافت رسید. امام پیشنهاد اطرافیانش را برای ابقای معاویه نپذیرفت و حکومت او را در شام به رسمیت نشناخت. معاویه به بهانه کشته شدن عثمان و انتقام خون او، وارد جنگ با علی علیه السلام شد. مردم شام با او بیعت کردند. در کلیه شهرها و منابر دستور داده بود در پایان منبر خاندان محمد و علی را سبّ، لعن و نفرین کنند جنگ صفین در گرفت. شکست نخست به معاویه افتاد. اما به نیرنگ عمرو عاص قرآن بر نیزه کردند و حکمیت مطرح گشت، خلع امام و.....

**معاویه و اهل سنت** معاویه در میان اهل سنت، جایگاه خود را به عنوان صحابی پیغمبر و کاتب وحی و مراسلات حفظ کرد. عنوان خال المؤمنین به معنی دای مومنان که به سبب ازدواج خواهرش با پیامبر به وی داده شد، مخالفت عمر و علی علیه السلام باعث شده است علمای اهل تسنن در قائل شدن مرتبه عدل و رضوان برای او شک کنند. معاویه در بیعت رضوان حضور نداشته و عباسیان نیز با این که سنی بودند، همواره در خطبه‌ها معاویه را لعن میکردند.

**معاویه در نظر صحابه :** ابوذر و حجر و ... دائم معترض او میشدند و کارهای خلاف او را افشا میکردند. عمر او را قاهر هاویه و کسرای عرب نامید و چندین بار او را شتمات کرد و حتی یک بار به مدینه فراخواند. با این حال معاویه همراه از منزلت خود نزد عمر سخن می‌گفت و حتی در خطبه‌ای گفت: اگر منزلت من نزد عمر نبود مردم بر من می‌ریختند و سنگ می‌زدند. در زمان عثمان، علی علیه السلام از قدرت یافتن معاویه بسیار ناراضی بود و عثمان را چند بار به عزل معاویه تشویق کرد. با این حال عثمان موافقت نکرد. امام معاویه را دشمن عثمان نامید، حتی در قنوت نماز او را لعن کرد.

**معاویه در فرهنگ مردمی عرب :** معاویه در فرهنگ مردمی عرب به حلم و ذکاوت و سیاست مشهور است. سیاست او بیشتر مبتنی بر زرنگی و مکر است. سخنور بود و دستی گشاده برای رشوه داشت. به راحتی می‌توانست قلوب را جلب کند. غلاة معاویه، معتقد به خدایی وی بودند و در متون عربی به **هزار و یک شب** مشهور است. معاویه شراب می‌خورد و به اسم اسلام حکومت می‌کرد. موسیقی و آلات آن متداول و در مجالس استفاده میشد، کلیسای ارامنه بعضی به مسجد و آثار تاریخی تحت تاثیر ایرانیان و رومیان قرار گرفت و تقریباً بازسازی گردید. وی «زیاد بن ابیه» را که فرزند زنا بود «زیاد بن ابی سفیان» نامید. برای کشتن شیعیان عسل زهرآلود به کار می‌برد و می‌گفت: خدا لشگر فراوانی از عسل دارد.

او از زبان خدا و رسول ملعون است و شجره‌ی ملعونه که در قرآن آمده به دودمان معاویه تفسیر شده است. معاویه با سبّ و دشنام بر علی و وارد ساختن احادیث دروغین و ساختگی توسط راویان مزدور و درباری و نشان دادن چهره زشت از خاندان بنی هاشم در جامعه مردم را از خاندان رسالت و تعالیم عالیّه اسلام دور ساخت و احکامی غیر واقعی و دروغین را جایگزین آن نمود، به گونه‌ای که دیگر حلال از حرام و ثواب از گناه قابل تمیز نبود. و در مقابل حکام زور تمامی امکانات خود را در راه زدودن و تضييع احکام مترقی اسلام و نابودی پیروان اهل بیت و ایجاد مکاتب انحرافی و ترویج فساد و گناه به کار می‌گیرند.

معاویه مردی دنیا پرست، مزور، مکار و ستمگر بود، در شامات با متوسل به زور و به دور از مشورت با صحابه و تابعین و با همکاری عمرو بن عاص، حيله گر تاریخ، دمشق را پایتخت قرار داد و به تقلید از سلاطین ایران و روم برای خود دستگاه سلطنتی و دربار ترتیب داد و منبر خلافت را تبدیل به تخت شاهی کرد و زندگی شهر نشینی همراه با تجمل پرستی را باب نمود.

معاویه اهالی عراق را با توجه به شورشهای دائمی که داشتند با ظلم و جنایت سرکوب میکرد، و حاکمین و مشاورینش را آنچنان تطمیع کرده بود که برایش می‌مردند.

معاویه کلیه شورشهای ممالک فتح شده (کابل غزنین بلخ و قندهار) را در داخل سرکوب میکرد و در سال ۵۴ سمرقند و ترمذ را نیز به تصرف درآورد و بساط حکومت مسیحیان را در آفریقای شمالی برچید. در مقابل روم شرقی که پایتختش قسطنطنیه بود معاویه شکست سختی با تلفات زیاد خورد.

معاویه محرک در گذشته شدن عثمان، تحریک عایشه در جنگ جمل و جنگ صفین را مستقیماً رهبری کرد، در دوران امام حسن علیه السلام، با مکر و حيله و تطمیع افراد و شبیخون های متفرق به سپاه امام و بستن آب به روی سپاه اسلام و غارت و زخمی کردن امام و سپس تحریک مروان و همسر امام برای مسمومیت و شهادت امام شد. وی آخر عمرش توانست برای فرزند خود بیعت بگیرد.

در ارتباط با ایرانیان، معاویه طی نامه‌ای به زیاد بن ابیه که به پیروی از عمر، بر ایرانیان سخت بگیرد، از دادن زن به آنها خودداری ولی از آنان زن بگیرد، عرب از آنان ارث ببرند ولی آنها نه، در جنگها آنها را سپر قرار دهید صف اول جماعت نایستند و والی بلاد انتخاب نشوند و قاضی برگزیده نشوند.



**تحریف سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط معاویه** می توان گفت کسی که بیشترین لطمه را به پیکره اسلام و مسلمانان وارد کرد، معاویه بود؛ چرا که او طی پنجاه سالی که بر مسلمانان مسلط شده بود، نه تنها بسیاری از حرمت ها را شکست بلکه در تحریف سیره و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تلاش زیادی کرد

امیر مومنان که بهتر از هر کس دیگری سابقه دیرینه این طایفه و علی الخصوص معاویه را می دانست، طی نامه ای به مردم عراق به این مسئله اشاره کرده و چنین خاطر نشان می سازد: (بدانید که شما مردم عراق با کسانی رو به رو شده اید که طلقاً (آزاد شدگان) و فرزندان طلقاً هستند، و با گروهی می جنگید که به زور و به اکراه اسلام آورده اند

**روش های معاویه در تحریف سیره نبوی** برخوردارهای زشت و زننده معاویه بن ابی سفیان با راویان حدیث نبوی، نشان دهنده عمق کینه توزی و حقد و حسد او نسبت به پیامبر و یارانش می باشد. او گاهی با شنیدن حدیثی از پیامبر، با نشان دادن حرکات زشتی از خود، راوی و روایت را به باد مسخره و استهزا می گرفت که نمونه های زیر بهترین گواه ما است:

**تمسخر سعد** علامه امینی از طبری: وقتی که معاویه جهت ادای مراسم حج به مکه آمده بود، پس از طواف به سوی دارالندوه رفت در حالی که سعد بن ابی وقاص او را همراهی می کرد. معاویه او را بر تخت در کنار خود نشانیده و شروع به دشنام دادن به علی علیه السلام کرد. سعد گفت: مرا در کنار خود نشانیده و علی را دشنام می دهی؟! به خدا سوگند اگر یکی از صفات علی علیه السلام در من بود، برایم بهتر بود از آنچه که آفتاب بر آن بتابد... (الغدیر، ج ۱، ص ۲۵۷)

وقتی سعد چنین گفت، بلافاصله از جای خود برخاسته تا برود، معاویه بادی از خود خارج کرده و گفت: بنشین تا جواب خود را دریافت کنی، تا کنون در نزد من این گونه پست و فرومایه جلوه نکرده بودی. اگر چنین است که تو می گویی، پس چرا با او بیعت نکردی در حالی که اگر من چنین چیزی از پیامبر شنیده بودم تا زنده بودم خدمتگزارش می بودم... (ص ۲۵۸)

**تمسخر ابوقتاده** و آن روزی که معاویه وارد مدینه شد، ابوقتاده با او رو به رو گشت. معاویه گفت: ای ابوقتاده! به جز شما گروه انصار، همه مردم با من دیدار کردند. چه چیز مانع شد که به دیدنم نیایید؟ ابوقتاده گفت: چهارپایانمان همراه ما نبود. معاویه گفت: پس شتران شما چه شدند؟ ابوقتاده گفت: آن ها را در آن روزی که در پی تو و

پدرت در جنگ بدر بودیم، پی کردیم. سپس گفت: پیامبر به ما فرمود که ما پس از او سختی‌ها و مشکلاتی خواهیم دید. معاویه گفت: در این صورت به شما چه دستوری داده است؟ ابوقتاده گفت: ما را به صبر و شکیبایی دستور داده است. معاویه گفت: پس صبر کنید تا وی را ملاقات کنید. (تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۴)

**اهانت و اخراج** روزی ابوبکره در مجلس معاویه حاضر شد. معاویه گفت: ای ابابکره! برای ما حدیث بگو. ابوبکره گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: سی سال، خلافت است و سپس، پادشاهی خواهد شد. عبدالرحمن بن ابی بکره گوید: من نیز در آن موقع همراه پدرم بودم، پس معاویه با شنیدن این حدیث، دستور داد تا با پس گردنی ما را از آن جا بیرون کردند. (الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۸۳)

**تهدید ناقلان حدیث** برخی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله را در صورت نقل روایت، به کشتن تهدید کرده بود. معاویه کسی را به سراغ عبدالله بن عمر فرستاده، به او گفت: اگر بشنوم که حدیثی را نقل کرده باشی، گردن تو را خواهم زد (صفین ص ۲۲۰)

**برخورد با سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله** حقد و کینه دیرینه معاویه او را وامی داشت که که سخنان و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را جعل و تحریف و تغییر و همچنین با تجاهل و تغافل و انکار بلکه اظهار رای در برابر سنت پیامبر و ده‌ها برنامه دیگر برای محو سنت، و تلاش مستمر و پی گیر برای از بین بردن سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد، به عنوان نمونه:

**۱. توبیخ راویان و به فراموشی سپردن روایات** معاویه از کسانی بود که بر خلاف سنت رسول الله، بازار رباخواری را در شام رواج داده بود و اگر فردی در این باره سخن می گفت، در برابرش سخت موضع می گرفت. آورده اند که: عباده بن الصامت در شام دید که که شامیان در داد و ستد خود ظرف نقره ای را با دو برابر با ظرف نقره ای دیگر می فروشند. به نزد آن‌ها رفته، اظهار داشت:

ای مردم! بدانید که در شب پنج شنبه در آخرین ماه رمضان از پیامبر شنیدم که می فرمود: (طلا باید با طلا به وزن یکدیگر بدون هیچ زیادی داد و ستد شود، پس هرچه زیاد باشد ربا می باشد...) . معاویه گفت: از این حدیث چشم پوشی کن و دیگر جایی آن را نقل ننما. عباده گفت: آری من این حدیث را نقل می کنم گرچه بر خلاف میل معاویه باشد. (الغدیر، ج ۱، ص ۱۸۵ و اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۰۷)

**۲. اظهار رای در برابر سنت پیامبر** صلی الله علیه و آله وقاحت و بی شرمی معاویه به حدی بود که اگر به چیزی که بر خلاف سنت رسول الله بود و او عمل می کرد، نه تنها به هیچ وجه حاضر نبود از کار خلافت دست بردارد بلکه با اظهار رای خود در برابر سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می گفت: به نظرم این کار اشکالی ندارد (الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۸۴)

**۳. تحریف مقصود پیامبر** بسیاری از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از لبان مبارکش در باره عمار بن یاسر (ره) شنیده بودند که می فرمود: **إِذَا نَكَ سَتَقْتَلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ** در جنگ صفین که عمار به دست معاویه و هوادارانش به شهادت رسید، برخی از پیروان معاویه از جمله عمرو بن عاص، وحشت زده به نزد معاویه رفته، معاویه پرسید: برای چه آمدی؟ عمرو خبر شهادت عمار را به او داد. معاویه گفت: حال چه شده؟ عمرو گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: **(تَقْتَلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ)** معاویه گفت: آیا ما او را کشتیم؟! بلکه این علی عمار را به این جا آورده و در برابر نیزه ها و شمشیرهایمان قرارش دادند. (سبعه من السلف، ص ۲۸۴) تحریف فرمایش رسول الله. وقتی که این سخن به گوش علی علیه السلام رسید، فرمود: اگر من قاتل عمار باشم با این بیان، پس باید پیامبر صلی الله علیه و آله حمزه را کشته باشد هنگامکه او را بسوی کفار فرستاده و در این راه کشته شد (نورالابصار ص ۸۹)

**۴. صرف بیت المال برای تطمیع** از جمله خیانت های معاویه، اموال زیادی را از بیت المال برداشته و در جیب افرادی منحرف و کینه توز سرازیر می کرد تا با شان نزول آیات که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده شده، بازی کرده و آن ها را تغییر دهند. معاویه صد هزار درهم به سمره بن جندب داد تا از پیامبر روایت کند که آیه **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ** در شان علی علیه السلام نازل شده و آیه **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتٍ لِلَّهِ** در شان ابن ملجم لعنه الله علیه نازل شده. پس او حاضر نشد که چنین روایتی را به دروغ از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کند. معاویه برای این کار، مبلغ زیادی داد تا دست به چنین جنایتی زد (سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۵۴)

**۵. انکار سنت پیامبر** صلی الله علیه و آله هر چیزی را که معاویه نمی پسندید و یا برخلاف ایده اش بود، بی درنگ آن را رد می کرد، و اگر آن چیز از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و یا سنت و روش او هم بود، فوراً انکار می کرد که چنین چیزی از پیامبر نرسیده است.

**۶. میراندن سنت و احیای بدعت** علامه امینی در کتاب الغدیر بر ۲۷ مورد از آن ها اشاره کرده است؛ (الغدیر، ج ۱۱، ص ۷۲) از جمله:

۱. معاویه اولین کسی بود که فساد و فحشا را در بین مسلمانان رواج داد
۲. اولین کسی بود که ربا را حلال کرد و خورد
۳. اولین کسی بود که نماز را در سفر تمام خواند
۴. اولین کسی بود که بدعت اذان را در نماز عیدین (فطر و قربان) پایه گذاری کرد
۵. اولین کسی بود که جمع بین دو خواهر را جایز شمرد
۶. اولین کسی بود که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را در دیات، تغییر داد و آنچه که از سنت نبود، اضافه کرد
۷. اولین کسی بود که تکبیر گفتن را قبل و پس از رکوع، ترک کرد
۸. اولین کسی بود که در نماز عید خطبه را بر نماز مقدم داشت
۹. اولین کسی بود که حکم فرزندان نامشروع را نقض کرد
۱۰. اولین کسی بود که انگشتر را در دست چپ کرد
۱۱. اولین کسی بود که سب و دشنام به علی علیه السلام را آغاز کرد و آن را به عنوان سنت برقرار کرد
۱۲. اولین کسی بود که بیت المال را صرف تحریف کتاب خدا کرد
۱۳. اولین کسی بود که شرط بیعت کردن با او را سب علی بن ابی طالب قرار داد
۱۴. اولین کسی بود که سر مقدس صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله عمرو بن حمق را نزد او بردند
۱۵. اولین کسی بود که یاران عادل رسول الله صلی الله علیه و آله را به قتل رسانید
۱۶. اولین کسی بود که زنان پیروان اهل بیت پیامبر را به قتل رسانید
۱۷. اولین کسی بود که خلافت اسلامی را به پادشاهی تبدیل کرد
۱۸. اولین کسی بود که لباس ابریشم به تن کرد و در ظرف طلا و نقره آب نوشید
۱۹. اولین کسی بود که آواز و غنای حرام شنید و اموال را بر آن صرف کرد
۲۰. اولین کسی بود که بر شهر پیامبر حمله ور شد و مردم آن دیار را ترساند.

**مرگ معاویه:** در هنگام مرگ به پسرش یزید که خلافت او را اعلام کرده بود، وصیت کرد که در دفع عبدالله بن زبیر خشونت به خرج دهد اما با حسین بن علی به جنگ برنخیزد. سرانجام، به بیماری، در دمشق در گذشت. معاویه با ایجاد نفاق در جامعه انحرافات عقیدتی را پی ریزی کرد. قبرش در دمشق محل نگهداری زباله است.

### **معاویه در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام**

**الف) تثبیت نظام مدیریتی** امام پس از اولین سخنرانی خود، بعد از شهادت پدر، به اداره مملکت پرداخته و کارگزاران سابق را در یمن، حجاز، آذربایجان، خراسان، کرمان و فارس در کار خویش ابقا نمود و عبدالله بن عباس را به بصره فرستاد

**ب) جلوگیری از نفوذ دشمن** پس از آنکه معاویه از بیعت مردم با امام علیه السلام آگاه شد، توطئه های مختلفی را با هدف ایجاد نابسامانی و از هم گسیختن امور، تدارک دید که فرستادن جاسوس به سوی کوفه و بصره، از آن جمله است. البته به دستور حضرت، جاسوس معاویه در کوفه گردن زده شد و امام نامه ای به بصره برای ابن عباس نگاشت و از وی خواست جاسوس معاویه را دستگیر و او را نیز اعدام کند.

**ج) اتمام حجّت با معاویه** امام مجتبی علیه السلام برای اتمام حجّت به معاویه نامه می نویسد و او را از مخالفت با حکومت مرکزی بر حذر می دارد. روزی که پدرم به شهادت رسید و روزی که خداوند بر او با انتخاب اسلام منت نهاد و روزی که در قیامت بر انگیخته شود پس از او مسلمانان مرا به خلافت و امامت برگزیدند بر تو اتمام حجّت کنم و نزد خداوند معذور باشم؛ اگر بپذیری، بهره ای بزرگ می یابی و کاری به صلاح مسلمانان می نمایی. پس باطل را رها کن و در آنچه دیگران از بیعت من وارد شدند، تو نیز داخل شو؛ زیرا خود نیک می دانی، از تو شایسته تر به خلافت هستم.

### **هنگام امامت حسن علیه السلام سه گروه در عراق به سر می بردند :**

۱. عثمانیان با طرفداران بنی امیه
۲. شیعیان یا پیروان علی علیه السلام و دوستداران خاندان پیغمبر
۳. خوارج عثمانیان، طرفداران حکومت خاندان اموی بودند و اگر بعضی به ظاهر این دلبستگی را آشکار نمی کردند، اما به زمامداری خانواده ی پیغمبر نیز گردن نمی نهادند.

**یزید پسر معاویه :** سه سال و نه ماه حکومت کرد، از امام حسین نتوانست بیعت بگیرد باعث کشتن مسلم سفیر امام و سرکوب کردن مردم کوفه و سپس حادثه عاشورا گردید بعد از خطبه های آتشین امام سجاد و حضرت زینب، جهت فریب مردم و به ظاهر، پشیمان گشت و در شام تمام تقصیرات را گردن ابن زیاد انداخت.

در سال سوم **واقعه حره** را به پا نمود بعد از عاشورا (حدود ۶ ماه) به مدینه حمله برد وقتی مردم مدینه بر علیه یزید شورش کردند و عامل یزید را از شهر بیرون کردند، یزید ۱۲۰۰۰ نفر را از شام به فرماندهی **مسلم بن عقبه** به مدینه فرستاد و در یک یورش به مدینه منوره، قتل عامی عجیب نمودند و ده هزار نفر را کشتند و مدینه سقوط می کند و ۳ شبانه روز به قتل و غارت میپردازند و سپس به نوامیس مردم پرداختند و اموال و زنان مردم مدینه را تا سه روز بر سپاهیان مباح کردند، و کردند از جنایت آنچه کردند و قلم از نگارش آن شرم دارد و به گونه ای که هزاران زن از زنا باردار شدند و برخی ده هزار نفر گفته اند و ایشان را اولاد الحرة می نامیدند، حتی حریم مسجد نبوی از جسارت مصون نماند، مردم متحصن در مسجد را چنان قتل عام کردند که روضه مسجد پر از خون شد و تا قبر رسول صلی الله علیه و آله خون رسید، اسبهای ایشان حرم را آلوده کردند.

مسلم بن عقبه برای یزید بیعت گرفته و به طرف مکه حرکت میکنند تا کار عبدالله بن زبیر را یکسره کند که بین راه می میرد و حصین بن نمیر به فرماندهی تعیین میگردد و مکه را محاصره به وسیله منجنیق زیر آتش سنگ باران حرم مکه ویران شده و سنگ حجرالاسود ۳ تکه میشود دو ماه میگذرد و یزید به درک واصل و بین حصین و عبدالله زبیر مصالحه میشود. و بعد از این جریان در اواخر سلطنت یزید، برای دفع شورش عبدالله بن زبیر، خانه خدا را به آتش کشیدند و دیوارهای آن فرو ریخت.

سومین خلیفه معاویه بن یزید، **معاویه دوم** است که بسیار جوان و ضعیف بود و ۴۰ روز خلافت کرد و استعفا نمود و سپس می میرد، او خلافت را حق امام معصوم میدانست و تصمیم داشت فدک که غصب شده بود برگرداند و ....

**مروانیان :** از طرفی **پس از مرگ معاویه بن یزید**، بنی امیه و همراهان آنها برای مشاوره در محل جابیه (میان دمشق و طبریه) جمع شدند و خلافت را به **مروان بن الحکم** دادند که پیر کار کشته و سابقه داری بود، و خالد بن یزید را ولیعهد او قرار دادند و عمرو بن سعید بن العاصی را جانشین خالد. بر این شکل با مروان بیعت کردند و جنگ نژادی راه انداخت. این تعصب قومی را خلفای اموی برای استفاده خود دامن زدند و

در حقیقت اعراب را پس از مسلمانی دوباره به یاد جاهلیت انداختند. مکه با عبدالله زیر بیعت کرده و عامل عبدالله در شام بیعت را اعلام و اهالی مصر و خراسان و حجاز نیز از او پیروی میکنند عبدالله زیر به طرف شام حرکت میکند و مروان بن حکم عامل مدینه هم گردن می نهد ولی بر عبدالله احساسات غلبه کرده از قبول حکومت مصر و... منصرف میشود بعدها بین مروان و عبدالله جنگ آغاز و به پیروزی مروان منجر میشود. مروان از این تاریخ موسس شعبه ای از خلفای بنی امیه به نام آل مروان گردید و با برادر عبدالله یعنی مصعب درگیر و مصر را به تصرف خود در می آورد مروان همواره سر و کار با جنگ داشت و بیش از ۱۰ ماه طول نمی کشد،

مروان پس از آنکه در دمشق بار دیگر از مردم بیعت گرفت برای تصرف مملکت از دست رفته همت گماشت. بقیه ی شام را با مصر بدست آورد. در بازگشت از مصر برخلاف عهدی که با بنی امیه کرده بود خالد بن یزید را از ولیعهدی معزول کرد و دو پسر خود عبدالملک و عبدالعزیز را به ترتیب به جانشینی خود اعلام کرد.

فاخته همسر مروان که خلافت فرزندش را بر باد دید، سمی را در شیر ریخت. مروان با خوردن شیر، زبانش از کار افتاد و به حالت احتضار درآمد، فرزندانش جمع شدند، مروان با انگشت به همسر خود اشاره می کرد یعنی او مرا کشت ولی آن زن برای اینکه رسوا نشود می گفت: پدرم فدای تو باد! چقدر مرا دوست می داری که وقت مردن هم به یاد من و سفارش مرا به اولاد خود می کنی حضرت امیر علیه السلام فرمودند او را حکومتی است همانند لیسیدن سگ بینی خود را! (۶۵هـ)

**عبدالملک مروان** به خلافت رسید، او قبل از آنکه به حکومت برسد همواره در مسجد بود و قرآن می خواند به گونه ای که او را حمامة المسجد یعنی کبوتر مسجد می نامیدند، وقتی خبر خلافت به او رسید مشغول قرائت قرآن بود، قرآن را بست و گفت: **سلام علیک هذا فراق بینی و بینک**؛ خداحافظ، این زمان جدائی من و توست. و آنگاه همچنانکه حضرت علی علیه السلام خبر داده بود جنایات گسترده ای را مرتکب شد.

در کوفه پس از مرگ یزید عده ای از شیعه به ریاست **سلیمان بن صُرد خُزاعی** به خونخواهی حسین بن علی (علیه السلام) برخاستند و تقصیری را که در یاری امام کرده بودند می خواستند جبران کنند. عبیدالله بن زیاد در زمان مروان (و به روایتی در زمان عبدالملک) با آنها جنگ کرد، سلیمان کشته شد و اصحابش گریختند.

**مختار بن ابی عبیده ثقفی** آنها را جمع کرد و به داعیه خونخواهی حسین (علیه السلام) و دعوت به امامت محمد بن حنفیه در کوفه خروج کرد (۶۶هـ) و عامل ابن زیبر را بیرون کرد و از قاتلان حسین (علیه السلام) هر که را به دست آورد کشت و قلمرو کوفه را تا موصل به حیطة ی ضبط آورد. عبیدالله بن زیاد از شام مأمور دفع مختار و تصرف کوفه شد و با لشکری به موصل فرود آمد. لشکر ابن زیاد در موصل شکست خورد و خود او کشته شد. سرش را به کوفه آوردند و از آنجا به مدینه نزد بنی هاشم فرستادند.

ولی در این اوقات کار عبدالله بن زیبر در مکه بالا گرفته بود و او برادر خود مُصعب را به جنگ مختار و تصرف کوفه فرستاد. مُصعب از مکه به بصره آمد و در آنجا به تهیه لشکر پرداخت. در جنگ لشکر مختار ایستادگی کرده سرانجام گریختند و مختار کشته شد و بصره به تصرف ابن زیبر درآمد.

بدین طریق مشکل عبدالملک همه جا کار ابن زیبر بود. عبدالملک از ناچاری با امپراطور روم از در صلح درآمد و خراج سنگینی (هر هفته هزار دینار) بر عهده گرفت تا رومیها برگشتند پیمان نامه ای نوشته شد و عبدالملک به اجرای آن سوگند خورد. در این اوقات عبدالملک اهل شام را از حج منع کرد برای آنکه ابن زیبر هر شامی را که می یافت به بیعت خود وادار می کرد. این حکم بر مردم گران آمد و ضجه کردند، عبدالملک حدیثی نقل کرد که پیغمبر گفته است مسجد بیت المقدس مثل مسجد الحرام است و گفت سنگی که پیغمبر در شب معراج پای بر آن گذاشته است مثل حجرالاسود است، پس بر آن سنگ قبه ای ساخت و مثل خانه کعبه پرده ها بر آن آویخت و خادمان گماشت و مردم را به طواف آن وادار کرد. یعقوبی می گوید این رسم در تمام مدت بنی امیه جاری بود.

از عراق عبدالملک، حجاج بن یوسف ثقفی را به مکه به جنگ عبدالله بن زیبر فرستاد، حجاج مکه را محاصره کرد (اول ذوالقعدة ۷۲). شهر و خانه کعبه به ضرب سنگ منجنیق خراب شد؛ اطرافیان ابن زیبر کم کم او را واگذاشتند، عبدالله دل بر مرگ نهاد و روزی با مادرش آسماء وداع کرده با جمعیت خود به میدان آمد و کشته شد و ۷۳ سال عمر داشت جسدش را به دار زدند. حجاج کعبه را دوباره ساخت و تغییراتی را که ابن زیبر در بنای آن داده بود از میان برد. (سال ۷۳)

**جنبش زیدبن سجاد** که به سرانجام نمیرسد و یحیی پسرش راه پدر را ادامه و به موفقیت هائی میرسد،



عبدالملک حجاج آن جنایتکار تاریخ را بر عراق گمارد و خود به شام رفت. سپس فرمانده خونخوار خود حجاج ثقفی را به مکه اعزام و بر عبدالله زبیر پیروز شده و جایزه حاکمیت حجاز و یمن و یمامه را میگیرد. در نظر حجاج جرم شیعه بودن از کافر بودن بیشتر بود به امر او قنبر غلام علی علیه السلام سعید بن جبیر صحابی و کمیل و جمعی از یاران را به قتل رساند و میگویند در نتیجه اقدامات سختگیرانه اش در عراق ۱۲۰۰۰۰ نفر را کشته بود کار به جایی رسید که خود عبدالملک می گفت: من (قبل از خلافت) از کشتن مورچه امتناع می کردم و اکنون حجاج برای من می نویسد که تعداد عظیمی از مردم را کشته است، و در من هیچ اثری نمی گذارد و امام سجاد را در خانه اش محصور، و رفت و آمدها را شدیداً کنترل میکرد و زیارت کنندگان قبر پیامبر را مسخره میکرد.

قلمرو اسلام تا خجند و تاشکند و قسمتی از قلمرو چین کشیده شده و در همین زمان مراکش و آندولس و اسپانیا هم توسط سردار اسلام طارق بن زیاد فتح و محمد بن ثقفی هم شبه قاره هند مسلط میشود. دوره فتح و پیروزی مسلمانان در نبرد با کفار بود. در زمان او قلمرو دولت اموی از شرق و غرب وسعت یافت.

روزی مردی بنام زهری به او گفت: شنیده ام شراب می خوری؟ عبدالملک گفت: آری بخدا که خون نیز می آشامم! مسعودی مورخ مشهور گوید: عبدالملک نسبت به خونریزی بی پروا بود، فرمانداران او هم مثل او بودند مثل حجاج در عراق و مهلب در خراسان و هشام بن اسماعیل در مدینه و دیگران و حجاج از همه ستمگرتر و خونریزتر بود.

**عبدالملک مروان با امام سجاد علیه السلام** ۲۱ سال از امامت امام سجاد علیه السلام با خلافت عبدالملک مصادف بود. عبدالملک مردی ستمگر بود. او پس از شکست دادن عبدالله بن زبیر وارد مدینه شد و ضمن سخنانش گفت: من نه همچون خلیفه خوار شده (عثمان)، نه همچون خلیفه آسانگیر (معاویه) و نه مانند خلیفه سست خرد «یزید» هستم، من این مردم را جز با شمشیر درمان نمی کنم. شهادت امام سجاد به دست این خلیفه بود،

**پیشگویی حضرت در مورد بیعت شکنی مروان و حکومت اولاد او** بعد از جنگ جمل و شکست لشکر شورشیان، عبدالله بن عباس نزد حضرت امیر علیه السلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین حاجتی دارم. حضرت فرمود: چه خوب آگاهم به حاجت تو، آمده ای تا

برای (مروان) بن حکم امان بگیری؟! ابن عباس گفت: آری، حضرت فرمود: به او امان دادم، ولی او را بر ترک مرکب خودت سوار کن و نزد من آور. ابن عباس او را آورد، قیافه مروان همچون بوزینه ای بود. حضرت فرمود: آیا بیعت می کنی؟ عرض کرد: آری و در دل است آنچه هست (یعنی دلم با شما نیست) حضرت فرمود: خداوند به آنچه در دلهاست داناتر است. حضرت در ابتدا دست خود را جلو برد تا مروان با حضرت بیعت کند، ولی ناگهان دست خویش را عقب کشید و فرمود: مرا نیازی به بیعت او نیست، این دست، دست یهودی است (اهل پیمان نیست) اگر بیست بار با من بیعت کند با دبرش آن را می شکنند،

آنگاه به مروان فرمود: ای پسر حکم در هیجان این جنگ بر سر تو ترسیدم که از بدنت جدا شود، نه به خدا قسم چنین نشود تا اینکه از نسل تو خارج شود فلان و فلان که این امت را آزار دهند و به شدت خوار کنند و جام صبر را به آنها بنوشانند و خواهیم دید که اولاد مروان به حکومت رسیدند و چه بلاها بر امت وارد کردند و مردم جز سوختن و ساختن چاره ای نداشتند، همچنانکه پیشگویی حضرت در بیعت شکنی مروان به وقوع پیوست و او بعد از جنگ جمل و اظهار بیعت با حضرت، به معاویه پیوست

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آگاه باشید که او (مروان) را حکومتی است (بسیار کوتاه) همانند لیسیدن سگ بینی خود را و اوست پدر چهار فرمانروا و زود باشد که مردم از مروان و فرزندان او روز سرخی را ببینند. حضرت امیر علیه السلام در این کلام کوتاه خبر داد به اینکه مروان سرانجام به حکومت می رسد ولی بسیار کوتاه، او مشهور به وزغ بن وزغ، و طرید بن طرید، یعنی رانده شده و تبعیدی پسر تبعیدی، زیرا پیامبر هر دو را از مدینه تبعید کرد، و در عین خباثت و شرارت و نفاق، مردی است بسیار هتاک و بد دهن که نسبت به امام مجتبی علیه السلام و همچنین سب امیرالمؤمنین بی ادبیهای فراوان دارد.

حضرت خبر داد که چهار نفر از آنان به حکومت رسند، و هیمنگونه نیز شد زیرا چهار نفر بنامهای ولید و سلیمان و یزید و هشام که روزگار امت در زمان ایشان سپاه و حالشان تباه شد و گویند: اتفاق نیفتاده است که چهار برادر خلافت کرده باشند به جز ایشان، و همین مطلب را تائید می کند چهار پسر او باشند، عبدالملک که خلیفه شد، و عبدالعزیز که والی مصر شد و بشر که والی عراق گردید و محمد که والی جزیره بود.

برای جانشینی پسر خود **ولید** را در نظر داشت ولی مطابق وصیت و قرارداد مروان عبدالعزیز ولیعهد عبدالملک بود بدین جهت عبدالملک، **عبدالعزیز** را که والی مصر بود راضی کرد استعفا بدهد و در عوض مصر را تیول داشته باشد. به روایتی عبدالعزیز را زهر داد. به هر حال عبدالعزیز پیش از عبدالملک مرد و بدین جهت در مرگ عبدالملک (شوال ۸۶) پسرش ولید بی مزاحم و منازعی بر تخت نشست. در زمان ولید پسر عبدالملک (ولید اول) فتوح توسعه یافت از افریقای شمالی اعراب با کمک بربرهای مسلمان شده وارد اروپا شده اندلس را تصرف کردند (۹۲هـ).

ولید نقشه پدرش را در باب **کلیسای یوحنا** در دمشق اجرا کرد یعنی کلیسا را گرفته مسجد ساخت و این مسجد امروز به نام **مسجد اموی** معروف است. در زمان ولید نیز حجاج همچنان بر قدرت خود باقی ماند، از یک طرف به کشتار مردم و از طرفی به تنظیم امور کشوری اشتغال داشت؛ در طرف **خراسان**، ماوراء النهر را برای حجاج فتح کرد و با ترکها و حتی چینیه‌ها اصطکاک پیدا کرد.

حجاج در سال ۹۵ به سن پنجاه و سه سالگی مرد و سال بعد ولید نیز در چهل و چند سالگی به حجاج پیوست. ولید مسجد پیغمبر را در مدینه توسعه داد و خانه‌های اطراف را داخل آن کرد و به طور کلی ولید به ساختمان و آبادی کردن زیاد علاقه داشت.

**بعد از ولید برادرش سلیمان به خلافت نشست**، از آنکه عبدالملک چنین معین کرده بود، ولید در زمان خود خیال کرده بود که سلیمان را از جانشینی بیندازد و پسر خود را معین کند و حجاج نیز در این باب موافقت کرده بود، ولی این خیال پیش نرفت و بدین جهت هنگامی که سلیمان به تخت نشست از کینه‌ای که با حجاج داشت تمام گماشتگان او را از کار انداخت و مملکت حجاج را به یزید بن المَهَلَّب که از زندان حجاج گریخته بود واگذار کرد. یزید سیاست حجاج را پیش گرفت و در واسط اقامت گزید. سلیمان نیز شهر رمله را در فلسطین مقرر خلافت قرار داد و به آسودگی مشغول عیش و نوش خود شد زیرا مردی این کاره بود ولی طولی نکشید که مرد (صفر ۹۹هـ). کار خوبی که سلیمان کرد آن بود که برای جانشینی خود به نصیحت رجاء بن حیوة از فرزندان خود صرفنظر کرد و **عمر بن عبدالعزیز** را که صالحترین رجال بنی امیه بود ولیعهد ساخت.

عمر بن عبدالعزیز (عمر دوم) که از طرف مادر به عمر بن الخطاب می رسید، پیش از خلافتش مدتها والی مدینه بود با خوشرفتاری تمام، و چون عراقیهایی را که از جور

حجاج به مدینه می‌گریختند پناه می‌داد حجاج به ولید در پیچید تا آخر عمر را از مدینه معزول کرد. عمر غزوات را امر به تعطیل کرد زیرا می‌دانست این کار را سرداران و همراهان آنها فقط به منظور استفاده و غارت پیش گرفته اند نه به نیت پیشرفت دین. لشکری را که به محاصره قسطنطنیه مشغول بودند بازخواند، غازیان خراسان را نیز دستور داد که از جیحون تجاوز نکنند و بدین طریق لشکرها را همه جا در داخل مرز متمرکز کرد و افراد لشکر را که به واسطه اخاذی و طماعی رؤسا فقیر مانده بودند دستگیری کرد و رؤسا را مورد مؤاخذه قرار داد و اموالی را که خورده بودند مطالبه کرد.

یزید بن المَهَلَّب را که پس از حجاج جبار عراق شده بود به زندان کرد و عاملان تازه با دستورهای تازه به اطراف فرستاد از جمله دستور راجع به خراج. عمر در زمان خود برای دلجویی بنی فاطمه فَدَک را به آنها واگذار کرد و سَبَّ علی (علیه السلام) را بر منابر ممنوع ساخت و خمس را به بنی هاشم داد. بسیاری از رسوم بد را برانداخت و قدرت عاملان را در اموال و نفوس محدود کرد. خلافت عمر طولی نکشید و پس از دو سال و پنج ماه بر اثر یک بیماری بیست روزه به سن سی و نه سالگی درگذشت (رجب ۱۰۱) و روایت است که مروانها او را مسموم کردند زیرا بر زوال سلطنت خانواده ی خود بیم داشتند. جانشین عمر مطابق وصیت سلیمان بن عبدالملک، یزید بن عبدالملک بود.

**یزید بن عبدالملک** (یزید دوم) داماد برادر حَجَّاج بود و بدین جهت وقتی که به خلافت رسید خاندان حَجَّاج نزد او آمدند و از یزید بن مُهَلَّب که در حکومت عراق خود بر حَجَّاجها سخت گرفته بود شکایت کردند و خلیفه به تعقیب ابن مُهَلَّب برخاست. و پس از آن ولایات تابع بصره، اهواز، فارس و کرمان نیز به تصرف او در آمد فقط خراسان ماند زیرا در آنجا بنی تمیم جلو آزدیها را گرفتند. کار جانشینی را خود او معین کرده بود: نخست برادرش هِشام و پس از او پسرش ولید.

**هشام بن عبدالملک** بر خلاف برادر و سلف خود مردی کاملاً اهل کار بود و شوخی و تفریح را دوست نداشت. ولایات شرق یعنی عراق و مضافات آن را به خالد بن عبدالله قَسْری سپرد. این خالد یکی از شاگردان حَجَّاج بود و در فعالیت مثل او ولی درنده خویی او را نداشت هرچند برای اطاعت امر مافوق یاغیان را هم گاهی به آتش می‌سوزانید. هِشام جنگ با رومیها را تعقیب کرد، و دو پسرش معاویه و سلیمان سرداران این جنگها بودند. این معاویه که جدّ خلفای اموی اندلس است، در کناره های دریای خزر جنگهایی با ترکها داشتند که همیشه موفقیت آمیز نبود.

در اسپانیا (اندلس) اعراب پس از عبور از پیرنه و استقرار در نازون که در زمان عمر بن عبدالعزیز انجام گرفت، در زمان هشام، عبدالرحمن بن عبدالله والی اندلس شد. نخست مونوزه بربری را که در شمال اندلس یاغی شده و با او اتحاد کرده بود درهم شکست از آنجا به جنگ اود رفت و او را نیز میان رود گارون و درونی (در فرانسه) شکست داد.

**ولید بن یزید بن عبدالملک (ولید دوم)** مطابق وصیت پدرش جانشین هشام بود و چون جوانی عیاش و شرابخوار بود هشام قصد کرده بود که او را خلع و پسر خود مسلمه را جانشین کند. ولید به استعفا تن در نداد و بین عمو و برادرزاده اش به رنجش کشید. بدین جهت ولید در اواخر هشام دور از او در قصری در بادیه نامش بخراء با ندیمان خود زندگانی می کرد، پس از مرگ هشام به دمشق آمد و بر تخت نشست و با عمال و کسان هشام در پیچید.

**یحیی بن زید** که پس از کشته شدن پدرش به خراسان رفته بود در این موقع در آنجا خروج کرد. مأمورین نصر بن سيار به دنبالش افتادند تا در جوزجان با او روبرو شدند و یحیی کشته شد. در این موقع ولید به یوسف بن عمر والی حکم کرد تا جنازه زید را در کوفه سوزانید و خاکسترش را در فرات ریخت.

پسر عموی او یزید بن الولید بن عبدالملک (یزید سوم) که مردی متظاهر به صلاح بود عده ای از بنی امیه را با خود موافق ساخت و خانواده ی قسریها و سایر قحطانیها را جلب کرده به داعیه ی خلافت، دمشق را تصرف کرد.

**یزید سوم** به اتکای قبائل یمنی (قحطانی) به خلافت نشست و با نیت اصلاح خرابکاری های ولید و سایر اسلاف دست به کار زد. یوسف بن عمر ثقفی را برای محاسبه به زندان کرد و نیز دو پسر ولید را که نام ولیعهدی را داشتند حبس کرد. برادر خود **ابراهیم بن الولید** را ولیعهد قرار داد. مروان بن محمد معروف به **مروان الحمار** که از شعبه ی دیگر بنی مروان بود ولایت ارمنستان را داشت سر به مخالفت برآورد و خونخواهی ولید را بهانه کرد. یزید با دادن ولایت او را راضی کرد و از او بیعت گرفت. اما شیرازه گسیخته شده و فتنه از همه طرف ظهور کرده بود؛ خوارج در عراق و دعات عباسی در خراسان می جنبیدند، اعراب نیز به تعصبات قومی در خراسان بهم ریخته بودند. روزگار یزید نیز طولی نکشید و پس از پنج ماه خلافت درگذشت (ذوالحجه ۱۲۶).

**ابراهیم** نوه عبدالملک ۳ ماه حکومت را ادامه میدهد و آشوب در این دوره بی نهایت رسیده بود و با اینکه خود را خلع میکند به دست مروان حمار به قتل میرسد

**مروان حمار** به خلافت رسیده و مدت ۶ سال طول میکشد گروهی از خوارج به فرماندهی ضحاک قیام میکنند و سرکوب میشوند و به علت ظلم و نابرابری و زندگی اشرافی خلفاء ایرانیان ناراضی و شیعیان دست به شورش زده و گروهی از نوادگان امام حسن علیه السلام و گروهی با ابوسلمه و عباسیان و بالاخره تعدادی هم با **ابومسلم خراسانی** و به فرمان ابراهیم امام با سپاه سیاه جامگان با فاصله کمی از هم، سران و یاران بنی امیه را کشته و تعدادی فرار و بر خراسان و پایتخت آن مرو مسلط میشوند

بعد از واقعه کربلا، شیعیان برای جلوگیری از تحقق آرمانهای بنی امیه تشکیلاتی سری تشکیل دادند و رهبر آن محمد بن حنفیه یکی دیگر از پسران امام علی علیه السلام است، محمد بن حنفیه در آن اوضاع آشفته نتوانست کاری انجام دهد. لذا محمد بن علی بن عبدالله بن عباس یکی از نوادگان عباس ۲۷ سال رهبری این جنبش سری شیعیان عباسی را به عهده داشت و همانطور در پنهانی آن را گسترش داد و کوفه را، پایگاه این سازمان قرار داد در سالهایی که امویان درگیر مبارزه قدرت با یکدیگر و جنگ با خوارج در عراق و شام و سیاست تفرقه افکنی میان اعراب و تقسیم آنها داشتند.

این گروه از عباسیان، تمام کسانی را که از حکومت ظالمانه امویان به ستوه آمده بودند، دعوت کردند. اینها بیشتر شیعیان و مسلمانان غیر عرب بودند. سال ۱۰۰ ق، محمد بن علی بن ... به تقلید از پیامبر اسلام ۱۲ نقیب که ۴ نفر ایرانی و ۸ نفر عرب بودند انتخاب کرد، و آنها را در جاهای مختلف از جمله خراسان و عراق روانه کرد. اینها کم کم به دور از چشم امویان مردم را برای قیام آماده و دعوت میکردند. بعد از اینکه فرمانروای این سازمان، محمد در عراق فوت کرد **ابراهیم امام** جانشین او شد و رهبری دعوت را بعهده گرفت اما چندین سال بعد در سفری در برگشت کوفه به خراسان به زندان افتاد. در زندان با **ابومسلم خراسانی** آشنا شد و بعد از رهایی از زندان ابومسلم را به خراسان فرستاد، او اول دعوتش را پنهانی و بعد از اینکه پیروانی داشت

در سال ۱۲۹ ق برای اولین بار دعوت عباسیان را آشکار کرد. گویند که در یک شب ۶۰ روستا که همه جزو پیروانش شده بودند با جامه های سیاه و به تقلید از پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله و یا به نشانه سوگ شهدای اهل بیت با چوبدستی های همراه خود آشکارا بر امویان بیرون آمدند

در مدت کوتاهی شهرهای خراسان یکی پس از دیگری به تصرف ابومسلم و ابوسلمه در آمد. هر جا که ولایتداری از اموی بود، نتوانست مقاومت کند و فرار میکرد.

مرو به ابومسلم واگذار شد و پیروزی نهایی عباسیان در نهاوند که ۱۱۰ سال قبل از آن، صحنه فتح الفتوح اعراب بود، بدست آمد. در آخرین نبرد ابومسلم با سپاه باقیمانده سپاه اموی، امویان شکست خوردند و از پای در آمدند پس از آن سپاه خراسان وارد جلگه بین النهرین شد.

و بعد از مدت کمی بر گرگان و سپس بر اصفهان و نهاوند را با ترفندی به تصرف در می آورند، ابراهیم امام، برادر خود سفاح را مطرح و از ابومسلم و دیگر یاران میخواهد که با او بیعت کنند و مروان حمار ابراهیم را به قتل رسانده و خود و خانواده اش از کوفه، شهر به شهر فرار و به همراه تعدادی از بنی امیه کشته میشوند و سپس به سرنگونی خلفای بنی امیه و مروانیان می انجامد. و بدین ترتیب حکومت بنی امیه (امویان) پایان پذیرفت

**بعد از آخرین خلیفه اموی (مروان حمار) که از دنیا رفت، شیعیان خراسان (ابوالعباس عبدالله) و برادرش ابوجعفر (منصور) را که در کوفه زندانی بود، از زندان بیرون آوردند و در ربیع الاول سال ۱۳۲ ق در مسجد کوفه با او بیعت کردند.**

در دوره امامت امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام مسائلی مانند انقراض امویان و بر سر کار آمدن عباسیان و پیدا شدن مشاجرات سیاسی و ظهور سرداران و مدعیانی چون ابوسلمه خلال و ابومسلم خراسانی و دیگران مطرح بود. امام با سعی و تلاش توانستند فدک را به بنی هاشم برگردانند. پس موقعیت مناسبی برای آن حضرت که از ظلم بنی امیه فارغ شده بود، پدید آورد که **انقلاب علمی** را آغاز نماید و بزرگانی از عامه و خاصه در اطراف ایشان جمع شدند و حقایق اسلام، لطایف اسلام و بالاخره معارف اسلام را منتشر کردند.

از طرفی، امام باقر علیه السلام چون زمینه **قیام مسلحانه** در آن زمان، به علت خفقان فراوان و کمبود حماسه آفرینان فراهم نبود، نشر معارف اسلام و فعالیت علمی و مبارزه عقیدتی و معنوی با سازمان حکومت اموی را، از این طریق مناسبتر می دید، و چون حقوق اسلام هنوز یک دوره کامل و مفصل تدریس نشده بود، به فعالیت‌های ثمر بخش علمی در این زمینه پرداخت. دوره امامت در مدینه ۲۰ سال طول کشید غیر از عمر بن عبدالعزیز (نجیب بنی امیه) بقیه با امام سختگیر و چون جدشان مروان به ظلم و ستم می پرداختند. امام هرگز تسلیم خلفای عصرش نشد و گاهی با تاکتیکهای گوناگون بر ضد آنها رفتار میکرد. ولید عبدالملک ۵ ماه با امامت امام باقر، خلیفه بود

## سقوط بنی امیه، برآمدن عباسیان

بنی عباس سلسله‌ای بودند که پس از خلفای اموی به قدرت رسیدند و رهبری جهان اسلام و حکومت مسلمین را در اختیار گرفتند. تمامی آنان از نوادگان عباس بن عبدالمطلب، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بودند و به همین جهت آنان را بنی عباس (فرزندان عباس) یا عباسیون می‌نامند.

شرایط از مدت‌ها پیش مهیای سقوط امویان گشته بود. در واقع شرایطی بود توسط شیعیان و برای حکومتی شیعی. چرا ظلم و جور امویان به زودی مردم را به این نتیجه رساند که می‌بایست خلافت غصب شده به صاحب اصلی آن که خاندان پیامبر بود بازگردانده شود. اما در این رخدادها و فعالیت‌هایی به وقوع پیوست که امر بر مردم مشتبه گردید. لذا به جای آن که به پیروی و حمایت کامل از امام و رهبر اصلی شیعه مبادرت ورزند به سمت و سوی دیگری رفته و قدرت و توان خود را در راه‌های انحرافی مصروف ساختند. آنان تمام تلاش‌های خود را به کار گرفته و امویان را به اضمحلال کامل رساندند اما در آخرین لحظه نتوانستند کاشته خود را درو نمایند لذا عباسیان با زیرکی میراث دار تمام تلاش‌های آنان شده و در آخرین لحظه ابتکار عمل را به دست گرفتند.

در چنین شرایطی بود که مردم به دنبال رهبری بزرگ که نقطه پایانی بر ظلم ممتد امویان و مرهمی بر زخم‌های آنان می‌نهاد، می‌گشتند. طبیعی بود که اکثریت مردم معتقد باشند که این رهبر (مهدی) باید مردی از اعقاب پیامبر و یا حداقل عضوی از خاندان او، اهل البیت، باشد. در این میان امام عصر، امام محمد باقر علیه السلام بنا به اقتضای شرایط سیاست تقیه پدر را در پیش گرفت و به رهبری و هدایت معنوی یاران و شیعیانش پرداخت.

اما افرادی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که قادر به درک شرایط نبوده و تقیه امام باقر علیه السلام برایشان قابل پذیرش نبود، ادعاهای دیگری را مطرح ساختند که از جمله آنها **زید بن علی** بود که اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر را در صورتی که اعمال زور هم ضرورت داشته باشد اعلام کرد. **زید** اظهار داشت که اگر امامی بخواهد خود را به مردم معرفی کند و بشناساند باید با قیام به سیف و شمشیر احقاق حق نماید.

اقدامات و فعالیت‌های زید باعث شد تا عده‌ای گرد او جمع شدند بنابراین وی در



ماه صفر سال ۱۲۲ ه.ق اقدام به قیام نمود. اما دیری نگذشت که خود وی و بسیاری از پیروانش کشته شده و قیام از سوی هشام خلیفه اموی سرکوب گردید. در عین حال یحیی پسر زید فعالیت های پدر را ادامه داد و تصمیم گرفت به منظور پیروزی هواداران کوفی شیعه خود که حجاج و دیگر امرای اموی عراق آنها به خراسان تبعید کرده بودند، به این استان دور دست برود. ولی در سال ۱۲۵ ه.ق پس از سه سال تلاش بی ثمر به همان سرنوشت پدر مبتلا شد.

به هر حال نهضت زید اگر چه شکست خورد ولی راه را برای مدعیان دیگر هموار ساخت و زمینه مساعدی برای قیام های دیگر به وجود آورد. به گونه ای پس از او قیام های زیادی علیه امویان انجام گرفت. که از مهم ترین آنها قیام محمد النفس الزکیه بود.

محمد النفس الزکیه، از دوران کودکی برای ایفای نقش مهدویت در جامعه از سوی پدرش عبد الله بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب معروف به المحض تعیین شده بود. با تلاش و تبلیغات پدر محمد بن عبد الله نواده امام حسن علیه السلام به عنوان یکی از پرهیزگارترین مردان روزگار خود شهرت یافت. و به خاطر دانش و بلاغت معروف گشت.

وقتی که محمد بن عبد الله به مرحله بلوغ رسید پدرش تلاش خود را در تکریم از اهداف پسرش متوقف نساخت. و به روایات و احادیثی که در مورد مهدی نقل شده بود استناد می جست و سعی می کرد مصداق آنها را پسر خود معرفی کند.

از جمله حدیثی که به روایت عبد الله بن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می شود که آن حضرت فرمود: حتی اگر یک روز هم از عمر جهان باقی باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی خواهد کرد تا اینکه مردی از خاندان من بفرستد که هم نام است و نام پدرش نیز هم نام پدر من خواهد بود. او زمین را از مساوات و عدالت پر خواهد کرد پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد.

نامزدی النفس الزکیه برای احراز موقعیت مهدی را نه تنها بستگان و نزدیکش بلکه فردی نظیر مغیره بن سعید العجلی هم مورد پشتیبانی قرار دادند. او به خاطر اینکه شیعه ای افراطی بود شهرت یافت و امام صادق علیه السلام به کرات به پیروان خود هشدار داد تا احادیث مغیره را نپذیرند. حتی پس از مرگ مغیره، باز هم پیروانش به حمایت از نفس زکیه پرداختند. علاوه بر این تعدادی از محدثین میانه رو همراه با

معتزله، که تحت رهبری عمرو بن عبید و واصل بن عطا بودند، نفس زکیه را به عنوان مناسب ترین شخص برای احراز مقام زید و پسرش یحیی شناختند.

پس از مرگ ولید بن یزید و در حالی که سلسله اموی یکپارچگی خود را از دست داده بود عبد الله محض تصمیم به عمل گرفت. در مراسم حج عبد الله المحض، خویشان و پیروان خود را دعوت کرد تا با پسرش بیعت کنند.

این بیعت ابتدا در حرم مکه و سپس رد الابوه، واقع در همسایگی مدینه، صورت گرفت. در میان کسانی که سوگند بیعت یاد کردند سه برادر عباسی، ابراهیم امام، ابوالعباس السفاح و ابو جعفر المنصور همراه با دیگر اعضای خاندان عباسی قرار داشتند.

با وجود این اقدامات و بیعت هایی که انجام شد، محمد نفس زکیه و پدرش عبد الله هیچ کدام با قدرت کافی عمل نکردند و به عباسیان رخصت دادند تا ابتکار عمل را در دست گیرند.

این پدر و پسر تماشا چیان منفعل تحول بزرگ و سقوط سلسله اموی بودند. در واقع در این شرایط همه عناصر لازم برای انقلابی موفقیت آمیز وجود داشت و تنها مسئله ضربه و عمل اول بود که هر کس ضربه نخست را وارد می کرد موفق می گردید.

در چنین شرایطی عباسیان وارد کارزار شده و با توجه به اقدامات و فعالیت ها و تبلیغات پنهانی که از چندی پیش شروع کرده بودند، با طرح شعار **الرضا من آل محمد** به بهترین وجه از شرایط بهره گرفته و سوار بر اریکه قدرت شدند.

**عواملی که منجر به انقراض سلسله اموی شد عبارتند از :**

خلفای اموی یک سلسله بدعتها و انحرافهائی را در حکومت و کشور داری به وجود آورده بودند که مجموع آنها دست به دست هم داده، خشم و نفرت مردم را برانگیخت و منجر به قیام مسلمانان و موجب انقراض آنان گردید. عوامل خشم و نفرت مردم را می توان چنین خلاصه کرد :

**۱- نظام حکومت اسلامی از زمان معاویه، به رژیم استبدادی موروثی فردی مبدل گشت**

**۲- تحریف حقایق توسط محدثان مزدور و روحانیون درباری**

- ۳- کامجویی و هوسرانی و میگساری و ساز و آواز
۴. مخالفت علنی و آشکار با سنت پیامبر و قرآن
۵. اهانت به حریم شریفین.
۶. گرایش به تجملات و زیورآلات
۷. تعصب عربی و تحقیر موالی (غیر اعراب)
۸. اختلافات و درگیری‌های داخلی و نژادی
- ۹- قیام مسلحانه شیعیان
۱۰. تعطیل شدن امر به معروف و نهی از منکر به سبب خشونت حکمرانان.
۱۱. رواج شعارها و سنت‌های جاهلی
۱۲. قتل و غارت مسلمین خصوصا فرزندان بنی‌هاشم. دستگیری، زندانی کردن، شکنجه، کشتار، و گاه قتل عام متداول شد.
- ۱۳- خلفا هیچ مانعی نمی دیدند که حکمی صادر کنند و آن حکم بر خلاف قرآن و گفته پیغمبر باشد، چنانکه بر خلاف گفته صریح پیغمبر، معاویه زیاد را از راه نامشروع فرزند ابوسفیان و برادر خود خواند!
۱۴. چنانکه می دانیم فقه اسلام برای مجازات متخلفان احکامی دارد که بنام «حدود و دیات» معروف است. مجرم باید بر طبق این احکام کیفر ببیند
۱۵. سوء استفاده از بیت المال مسلمین . در آمد دولت که می بایست به مصرف کارهای عمومی برسد و نیز غنیمت‌های جنگی و فیئ که از آن مجاهدان بود، خاص حکومت شد و آنان این مالها را صرف تجمل و خوش گذرانی خود کردند.

## خلفای بنی عباس

سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ هجری، دوران خلافت بنی عباس به دو قسمت تقسیم میشود، خلیفه سفاح تا آخر خلافت مامون که دوره ترقی و عظمت بنی عباس است و ایرانیان در حکومت غلبه داشتند و دیگری از خلافت معتصم تا سقوط بغداد به دست هولاکوخان مغول که دوره انحطاط و زوال قدرت ایرانی در دستگاه و دوران تسلط ترک ها در دربار و دخالت در تعیین خلیفه و عزل آن و شورش های مداوم. از نسل محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بوده و به مانند اشراف و سادات علوی نژاد، هاشمی نامیده می شدند

**اولین خلیفه عباسی سفاح**؛ همینکه ابوالعباس به خلافت رسید لقب **سفاح** به خود داد و شروع به کشتار امویان در همه جا کرد. سفاح به تحریک برمکیان وزیرش ابوسلمه را کشت و خالد برمکی را جای او برگزید. کم کم سراسر سرزمین های اسلامی (از شرق تا سند و اقصای مغرب) به تصرف عباسیان در آمد. اگر چه حکومت عباسیان با ابوالعباس سفاح شروع شد ولی پایه گذار واقعی آن همان برادرش منصور بود که خودش ۲۱ سال خلیفه بود و ۳۵ خلیفه هم بعد از او همه از نوادگانش بودند.

او شهر بغداد را ساخت و آنجا را مرکز خلافتش قرار داد و تمام مدعیان نیرومندی که حکومتش را تهدید میکردند از بین برد، یک سال میگذرد، **شریک المهری** از شیعیان بر علیه سفاح قیام میکند و متاسفانه توسط ابومسلم سرکوب میشود.

**دومین خلیفه منصور**؛ در پیروزی بنی عباس **ابومسلم** که نقش موثری داشت، را مزاحم و خطرناک می بیند و با مکر و حيله او را به قتل رسانده و عبدالله بن **مقفع** دانشمند ایرانی که مترجم کتاب کلیله و دمنه به عربی و مولف کتبی است نیز به قتل میرساند، منصور به علت بخیل و پول پرست بودن **دوانیقی** (دانه دانه خرج کردن) لقب میگیرد. یکی از بی رحم ترین خلفای عباسی است که بر امام صادق علیه السلام و خاندان آل علی بسیار سخت گذشت و در بد رفتاری افراط میکرد، ابراهیم و محمد نفس زکیه و قیامش را سرکوب و به قتل رساند، ریاح بن عثمان را مامور میسازد تا نهضت مدینه را سرکوب و مدینه را زیر فشار محاصره اقتصادی قرار داده و مردم معترض را به قتل برساند. و مدت ۲۲ سال حکومتش با سرکوب و شکنجه و ظلم، طول میکشد. **خلفای عباسی همواره امامان را تحت فشار و محدودیت قرار می دادند و این فشارها در دوران امام جواد، امام هادی و امام عسکری در سامرا به اوج رسید.**

**امام صادق علیه السلام :** ایشان معاصر ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور بودند. ایشان در زمان منصور تحت فشار بسیار شدید او قرار داشتند. به گونه ای که منصور، امام را چند با تهدید به قتل کرد و در نهایت نیز ایشان را به شهادت رسانید. حتی امام در وصیت نامه خویش به پیروانشان، به دلیل ترسی که از فشارهای وارده از جانب منصور بر جانشین ایشان می رفت، نام پنج نفر از جمله خود منصور را به عنوان جانشین اعلام کردند تا خطر قتل امام موسی کاظم علیه السلام توسط منصور، کمتر شود.

**مهدی عباسی** جانشین منصور شده و تمام اموالی که پدرش مصادره کرده باز میگردداند و زندانیان علوی را آزاد میکند. پس از او **هادی عباسی** توسط بزرگان، خلیفه شده و واقعه یوم **فخ** در نزدیکی مکه که عده بسیاری از شیعیان به قتل میرسند، رخ میدهد

**امام موسی کاظم علیه السلام :** ایشان با چهار خلیفه عباسی، یعنی منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید هم عصر بودند. فشارها بر علویان در زمان منصور کماکان ادامه داشت. اما در زمان جانشینش مهدی، کاهش پیدا کرد. اما در زمان هارون الرشید فشارهای وارده بر امام به گونه ای شد که او ایشان را زندانی کرد و پس از آنکه چهار سال ایشان را در زندان به بدترین وضع موجود نگه داشت، ایشان را به شهادت رسانید. در زمان امام، عباسیان بسیار تلاش کردند تا خود را جانشینان واقعی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت ایشان نشان دهند، اما با هوشیاری امام این توطئه آنان نیز شکست خورد.

یک بار مهدی عباسی به خاطر ترسی که از این نفوذ داشت دستور می دهد حضرت را دستگیر و زندانی کنند اما بعد خواب می بیند که امیرالمومنین **علیه السلام** او را تهدید می کند که اگر موسی بن جعفر **علیه السلام** را آزاد نکنی تو را به هلاکت می رسانیم. بعد از دیدن این خواب چنان خوفی در وجود خلیفه عباسی می نشیند که مامور می فرستد و شبانه امام **علیه السلام** را از زندان به ملاقات او می آورند و خلیفه عباسی به امام عرض می کند که شما تعهد بدهید که کاری به کار حکومت ما نداشته باشید و مردم را علیه ما نشورانید و امام می فرماید: تکلیف و برنامه ما این نیست و امام آزاد می شود.

خلافت به برادرش، **هارون الرشید** میرسد، سه بار با رومیان شرقی جنگید و پیروزی های خوبی را بدست آورد و خاندان برمکیان را بر انداخت نسبت به امام کاظم علیه السلام بسیار بدرفتار بود و وی را زندانی و به شهادت رساند. هارون سالی را که موفق به رفتن مکه نمی شد ۳۰۰ نفر را با هزینه خود به مکه میفرستاد او عمارت های با شکوهی

درکنار دجله و فرات ساخته بود و به خوشگذرانی می پرداخت تجزیه دولت عباسیان از همین دوره شروع شد. هارون الرشید به عنوان موجودی دو شخصیتی نام برده شده، بر اثر موعظه از خود بی خود و چشمانش خیس از اشک و گاهی آنچنان اسیر جاه و خشم و قلدری میشد که خون ریختن برایش آسان تر از هر چیزی بود تعداد زیادی کنیز و رقاص داشت و از درآمد فتوحات و غنائم و مالیات ثروت بسیاری جمع کرده بود. زنش در قصر به تزئینات و ریخت و پاش می پرداخت، عباسیان دوست داشتند حکومت دینی تلقی شود تا سیاسی.

هارون الرشید برای سفر عمره به مکه رفت و سپس به مدینه آمد و وقتی خواست به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام دهد گفت: **السلام علیک یا عم** / سلام و درود بر تو ای پسرعمو، هارون می خواسته با این کار، خودش را به خاندان عصمت و طهارت متصل کند. اما امام موسی کاظم علیه السلام در برابر او رو به قبر پیامبر کرد و فرمود: **السلام علیک یا اب** / سلام و درود بر تو ای پدر. و این خطاب برای هارون بسیار گران و سنگین آمد و دستور داد امام را دستگیر و بازداشت کنند و به عراق ببرند و زندانی کنند. امام مدت ها در زندان های مخوف به سر می بردند و زیر شکنجه بودند. زندان های که شب و روزشان از هم ممتاز و مشخص نبوده است.

**محمد امین** خلیفه میشود و با تحریک اهالی خراسان و انتقام خون ابومسلم و یاری خاندان برامکه، دو برادر با یکدیگر به جنگ پرداخته و در این میان **طاهر ذوالیمینین** ایرانی به کمک مامون، امین را به قتل رسانده و حکومت ممالک اسلامی از این به بعد بدست ایرانیان می افتد.

**مامون به خلافت رسیده** و در خراسان باقی ماند و امام رضاعلیه السلام را به ولایتعهدی انتخاب و پرچم سیاه را به سبز تبدیل، که باعث فشار و سرزنش اهل سنت قرار گرفت، عقب نشینی کرده و بعد از مشاهده محبوبیت امام در نماز عید فطر و استقبال بی سابقه از اهل بیت تصمیم به شهادت امام گرفته و او را مسموم میسازند. و پرچم را مجددا سیاه کرده و عباسیان راضی و مامون به بغداد میرود. اواخر عمر مامون نهضت مزدکیان به رهبری بابک خرم دین در آذربایجان آغاز میشود.

**امام رضا علیه السلام**: ایشان معاصر سه خلیفه عباسی، هارون، امین و مأمون بودند. در زمانی که بین عباسیان بر سر جانشینی هارون جنگ درگرفت، فشارهای وارده از دربار عباسی بر ایشان و یاران حضرت به حداقل رسید. اما پس از آنکه مأمون برادرش

امین را کشت و به خلافت رسید، او با ترفندی جدید، سعی در کنترل امام داشت. او امام را به مرو آورد و ایشان را بالاجبار ولیعهد خویش قرار داد. تا هم ایشان و هم یارانشان را کنترل کنند و هم حمایت شیعیان و محبان اهل بیت را به خود جلب کند. اما با هوشیاری امام نقش او شکست خورد و او سرانجام امام را به شهادت رسانید.

**معتصم برادر مأمون جانشین وی شده** و ترک ها قدرت را در دست گرفته و شورش افشین و مازیار را سرکوب کرده و روم شرقی را هم به جای خود نشانده و شهر عموریه روم را به تصرف در می آورد، ترک ها از این دوره قوی میشوند و گاهی شورش و گاهی خلیفه عزل و گاهی هم خلیفه تعیین مینمایند.

در زمان حکومت ده ساله معتصم یکی دیگر از خلفای عباسی، آغاز تسلط ترکان بر بغداد و حکومت آنها شد، اما باز متوکل خلیفه بعد زمانی که روی کار آمد، اهل تسنن را بر معتزله پیروز کرد، بسیاری از شیعیان را کشت و دستور داد تا بارگاه شهدای کربلا را خراب کنند و از رفتن زائران به آنجا جلوگیری شود.

**امام جواد علیه السلام** : ایشان هم عصر مأمون و معتصم عباسی بودند. مأمون با ازدواج دخترش با امام سعی کرد تا ایشان را به خود نزدیک گرداند. اما امام با وجود سن کمشان وظایف امامت خویش را انجام می دادند. معتصم نیز سعی داشت تا با آوردن ایشان به بغداد، حضرت را کنترل کند، اما زمانی که ناموفق به این کار شد، امام را به شهادت رسانید.

دستگاه خلافت عباسی چندین بار مجالس مناظره با امام را ترتیب داد که یکی از آنها در نخستین روزهای ورود و حضور امام در بغداد بود. مأمون در پی مخالفت های عباسیان با طرح ازدواج دختر خلیفه با امام جواد علیه السلام، مجلسی را آماده کرد و علمای برجسته عباسی را خواست و مقرر شد که یحیی بن اکثم مسائل علمی سختی را از امام پرسد تا میزان فضل و کمال آن حضرت برای آنان روشن شود.

در این جلسه مناظره، یحیی بن اکثم از پاسخ سؤالی که امام مطرح کرد بازماند و برجستگی علمی امام برای آنان آشکار شد. (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲) این مناظره ها در انسجام شیعه و هدایت آنها راهبردی بسیار کارآمد و مهم بود که توانست شیعه را از بحران های مختلف فکری، علمی و اجتماعی نجات دهد.

**پسر معتصم، واثق** به جای او انتخاب شده و نسبت به شیعیان تکریم میکند.

نوبت به **متوکل** برادر واثق میرسد که بر خلاف او بسیار بی رحم و نسبت به شیعیان دشمن و مرقد امام حسین را تبدیل به زمین کشاورزی کرده و مانع زیارت شیعیان میشود جالب اینکه به مقبره آب نمی رسد و به **مشهد حائری** معروف میشود

در این دوره اهل کتاب بایستی لباسهای زرد رنگ ( رنگ تنفر) بپوشند و الاغ و قاطر فقط سوار شوند. متوکل کلیه مناظرات را نیز تعطیل میکند.

بعد از کشته شدن متوکل، **منتصر** به خلافت رسیده و علویانی که در دوران پدرش گریخته بودند امان داده و املاکشان را پس میدهد و مجددا فدک را به اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام باز میگرداند .

نوه معتصم به نام **مستعین** به خلافت رسیده و به علت عدم دخالت او هرج و مرج و شورش های از گوشه و کنار شروع میشود و زندانیان از زندانها آزاد میشوند ولی ناگهان ترک ها شورشیان را به جای خود مینشانند. در این دوره یکی از نوادگان امام علی از ری به مازندران رفته و سلسله علویان را در آنجا تشکیل میدهد

**معتز** پسر متوکل به خلافت رسیده و در دوره او خراسان و کرمان و قهستان به تصرف یعقوب لیث در می آید و ترکان به علت عدم پرداخت حقوق او را خلع و سپس میکشند.

یعقوب لیث به قصد تصرف بغداد و بر انداختن خلیفه اقدام میکند و شکست خورده در خوزستان کشته میشود و معتمد اولین خلیفه ای است که مقرر سلطنت را از سامرا به بغداد منتقل میکند و بر اثر پرخوری و شراب زیاد جان میسپارد.

**امام هادی علیه السلام**: ایشان معاصر معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز بودند. اوج فشار بر شیعیان و علویان در زمان متوکل عباسی بود. متوکل امام را از مدینه به سامرا آورد و منزلشان را طوری انتخاب کرد که همواره تحت نظر باشند.

او به طور مرتب دستور تفتیش منزل ایشان را صادر می کرد و تمام دیدارها و رفت و آمدها توسط نیروهای حکومتی کنترل می شد. ایشان به دست معتز پسر متوکل به شهادت رسیدند.

از سال ۱۷۳ تا ۲۶۰ یکی از طرح های مهمی که بنی عباس برای نابودی ائمه اطهار اجرایی کرده بودند حذف قبه، بارگاه و تربت حضرت سیدالشهدا **علیه السلام** بود.



وقتی منصور روی کار می آید قبه و بارگاهی که مختار ثقفی برای امام حسین علیه السلام ساخته بود تخریب کرد. ولی مهدی عباسی پسر منصور بعد از پدرش نه تنها آن قبه را میسازد بلکه دستور توسعه آن را صادر می کند و این رویه تخریب و بازسازی توسط خلفای عباسی ادامه داشت به نحوی که گنبد و بارگاهی که توسط مامون بازسازی شده بود تا زمان متوکل عباسی به عنوان الهام بخش جنبش های شیعی باقی ماند.

متوکل که از این موضوع احساس خطر می کند نه تنها گنبد و بارگاه را خراب می کند بلکه دستور می دهد قبر را آب ببندند و آن را شخم بزنند که دیگر چیزی از آن باقی نماند

**مهتدی** فرزند واثق انتخاب و همچنان بازیچه دست ترک ها، و ادعا میکند مانند عمر بن عبدالعزیز میباشد شبها با غل و زنجیر و لباس پشمین میخوابد و دائم عبادت و نماز میخواند آخر خلافتش مهتدی به منظور خود نمیرسد و توسط ترک ها کشته میشود.

**صاحب الزنج** در سال ۲۵۵ هجری در زمان المهتدی بالله خلیفه عباسی مردی که به **صاحب زنج** معروف شد. در حوالی بصره قیام کرد، او مردی سنگدل و بدکردار بود و در یک واقعه بصره سیصد هزار نفر از مردم را قتل عام کرد، سپاهیان او را زنگیان تشکیل می دادند. در اول قیام در لشکر او به جز سه شمشیر نبود، در محله کرخ اسبی برای او هدیه آوردند که آن را زین و لجام نبود و از هیچ طرف نمی شد آن را مهار کرد، با ریسمانی از لیف برای اسب او لجام درست کردند، به همین سبب حضرت فرمود: لشکر او صدا ندارد (آلات و اسباب جنگی که موجب غوغا می شود در لشکر او نبود)

در روز جمعه هفدهم سال ۲۵۷ داخل بصره شد و مردم را قتل عام کرد، مسجد جامع و خانه های مردم را آتش زد، روز جمعه و شب و روز شنبه پیوسته به کشتار ادامه داد و خانه ها را به آتش کشید تا آنکه جویهای خون روان و کوی و بازار خونین گشته و گلستان به گورستان مبدل شد، هر خانه ای که در رهگذر انسان و یا چهارپایان بود با همه اسباب و اثاث و آنچه در آن بود سوخت

در تاریخ آمده است : آتش از دامنه این کوه تا آن کوه شعله ور شد، و قتل و غارت و آتش تمامی شهر را فرا گرفت. بعد از این قتل عام (و ایجاد وحشت) به مردم امان دادند و گفتند: هر که به خانه ابراهیم بن محمد رود در امان است، وقتی مردم اجتماع کردند، بهانه پیش کشیدند و شمشیر در میان ایشان نهادند، صدای مردم به شهادت

جاری و خونشان در زمین ساری بود، هر پولداری که در شهر بود اول مال او را گرفته و اگر امتناع می کرد با شکنجه می گرفتند، سپس او را می کشتند، فقرا را بدون درنگ قتل عام می کردند خلاصه هر کس را دیدند کشتند.

قحطی در میان شهر ظاهر شد، مردم بصره به ناچار به خوردن حیوانات پرداختند، و برای حفظ جان خود به چاهها پناه بردند، شب هنگام بیرون می آمدند و دنبال غذا می گشتند، و چون آذوقه ای نماند به خوردن گوشت سگ و موش و گربه پرداختند و همین که هوا روشن می شد به چاهها می رفتند و مخفی می شدند، آنقدر به این کار ادامه دادند که از حیوانات نیز چیزی نماند، و در اثر قحطی و ترس جان هر کسی که توانی داشت، رفیق خود را کشت و خورد.

چنان کار بر مردم سخت شد که زنی را دیدند سری بر دست گرفته می گیرد، از سبب آن پرسیدند گفت: مردم اطراف خواهرم جمع شده بودند منتظر بودند بمیرد تا گوشت او را بخورند! هنوز خواهرم نمرده بود که او را پاره پاره کردند و گوشت او را قسمت نمودند و از گوشت او فقط همین سر را به من دادند و به من ظلم کردند! به این جهت بود که حضرت امیر علیه السلام در پیشگویی خود در نهج البلاغه مردم بصره را به مرگ سرخ کشتار و گرسنگی خبر داده فرمود: وای بر تو ای بصره از لشکری که عذاب خداوند است. بانگ و غبار ندارد و زود باشد که اهل تو به مرگ سرخ و گرسنگی و قحطی مبتلا گردند. این از معجزات بزرگ امیر المؤمنین علیه السلام است

**صاحب الزنج** از منتسبین زیدبن علی، زنگیان و بردگان را جمع کرده شورش کرده و قسمت جنوبی عراق و بصره را تصرف و شهر تازه ای در آنجا به نام المختاریه را بنا میکند و مدت ۱۵ سال به قتل و غارت پرداخته و در اهواز کشته میشود

**صفاریان و سلسله سامانیان** در زمان بنی عباس در ماوراء النهر به وجود آمدند و بخش وسیعی از خراسان و سیستان و خاک ایران (آسیای میانه) را گرفتند دولت شیعی حمدانیان در موصل، دولت فاطمیان در مصر، فرقه اسماعیلیه و دولت آل بویه که شیعی مذهب بودند در ایران و عراق، همه از سلسله و دولتهایی بودند که در زمان عباسیان روی کار آمدند. سالها بعد هم طغرل بیک سلجوقی به بغداد آمد و بعد کم کم سلجوقیان روی کار آمدند سلجوقیان بسیار متعصب بودند. آنها هم حکومت میکردند و هم پاسداران دین شده بودند، از اینجا به بعد دولت عباسی به سرایشی افتاد، این دولت همچنان پراکنده میشد و به ظاهر حکومت میکرد.

تمام دولتها و فرمانروایی ها، فقط خطبه هایشان را با نام خلفای عباسی شروع میکردند: بنام المعتصم بالله. مسعود سلجوقی، زمانی که یکی از خلفای عباسی را از پای درآورد، املاک او را در بغداد مصادره کرد و در هر شهری یک فرمانروا داشت

حسن بن زید علوی اولین دولت شیعی ایران را در ناحیه جنوبی دریای خزر بنیاد کرد و آنجا برای همیشه از حکومت عباسیان درآمد خوارزمشاهیان هم بعد از سلجوقیان روی کار آمدند.

قدرت دولت عباسی رو به ضعف بود، زمانی که خوارزمشاهیان روی کار بودند، یکبار با سپاهی انبوه به قصد تصرف بغداد، به سمت آنجا حرکت کردند اما سرما، مانع شد و آنها به قلمرو خود بازگشتند.

فرزند متوکل **معتمد** از زندان دربار آزاد و به خلافت میرسد، خلفای بنی عباس خلفایی هستند که با زر و تزویر می خواهند بر جامعه اسلامی حکومت کنند و وقتی می بینند حاکم واقعی کسی است که بر قلب ها حکومت می کند و به عالم ملکوت وصل است لذا این احساس حقارت و حسادت باعث شد نتوانند وجود امامان را تحمل کنند.

**امام حسن عسکری علیه السلام**: ایشان معاصر معتز، مهتدی و معتمد عباسی بودند. در زمان هر سه خلیفه عباسی، ایشان در سامرا تحت نظر بودند و در شرایط بسیار سختی زندگی می کردند و حتی در بیشتر مواقع از دیدار با اصحاب خویش نیز محروم بودند. چرا خلفای عباسی نتوانستند امام حسن عسکری **علیه السلام** را بیشتر از ۲۸ سال تحمل کنند و ایشان را به شهادت رساندند، امام حسن عسکری **علیه السلام** ویژگی هایی داشتند که هر کدام از آن ها به تنهایی برای خلفای عباسی قابل تحمل نبود.

امام حسن عسکری **علیه السلام** با یک بیانیه کوتاه علامت های شیعه را که یکی از آن ها زیارت اربعین است منتشر می کند و اندیشه شیعه بودن را به طوری نهادینه می کند که امروز ۳۰ میلیون جمعیت را بین بیابان نجف و کربلا نگه می دارد.

امام حسن عسکری **علیه السلام** فرمودند بنی عباس و بنی امیه شمشیر را از رو برای ما بستند و از دو جهت با خشونت و قساوت با ما رفتار کردند. اول این که آن ها جایگاه ما را می دانند و از لیاقت و قابلیت و اقتدار ما برای اداره جهان اسلام باخبرند و از آن سو بی لیاقتی خود را هم می دانند، می دانند که ما اهل هستیم و می دانند که ما صاحبان حقیقی اسلامیم و می دانند که خودشان بی عرضه اند،

بنابراین می ترسند که ما ادعایی کنیم و مردم دور ما را بگیرند و آن ها را رها کنند و به این واسطه منافع شان به خطر بیفتد. دوم این که می دانند و به تواتر به آن ها رسیده که پایان حکومت ظالمان به دست حضرت مهدی ارواحنا فداه است که از نسل ماست. شکی ندارند که خودشان ظالم هستند لذا برای این که مبادا حضرت مهدی ارواحنا فداه به دنیا آمده باشد و کارشان را یکسره کند و طومار حکومت شان را به هم بپیچد یا این که دنیا بیاید، نسل کشی راه انداخته اند که اگر حضرت دنیا آمده باشد کشته شود و اگر دنیا نیامده با این کشتار جمعی، جلوی ولادت حضرت مهدی گرفته شود یعنی همان کاری که فرعون درباره بنی اسرائیل و حضرت موسی علیه السلام کرد اما به نتیجه نرسید و امام علیه السلام فرمود که اراده خداوند بر این است که مهدی ارواحنا فداه را حفظ کند و ریشه ظالمان را بکند.

**امام زمان عجل الله فرجه الشریف :** تمام خلفا یک طرح مشترک داشتند که اهل بیت تحت هیچ عنوانی نباید نه تنها در صدر حکومت و رهبری قرار گیرند بلکه در کانون توجه مردم هم نباشند چرا که ائمه را رقیب خود می دانستند. در زمان پدر امام به این نتیجه می رسند که باید حلقه امامت را از بین ببرند لذا به همین دلیل با حصر خانگی این امام در صدد شناسایی مادر امام زمان هستند تا با به شهادت رساندن ایشان از تولد آخرین حلقه امامت جلوگیری کنند.

با همه این تلاش ها وجود مقدس امام زمان متولد می شود و به سن ۵ سالگی می رسد لذا خلفای بنی عباس با ناکامی در این طرح نیز راهی جز به شهادت رساندن امام حسن عسکری علیه السلام نمی بینند. فشار عباسیان بر امام معصوم و پیروانشان به حدی زیاد شده بود که دیگر زمان غیبت حضرت فرا رسیده بود.

**آخرین خلیفه عباسی** به نام **مستعصم** در سال ۶۴۰ ق بر تخت خلافت نشست او فرمانروایی بی کفایت و عشرت طلب بود، به همین دلیل به کار حکومت توجهی نداشت، در زمان خلافتش هلاکوخان از قبیله مغول که برای گشودن دژهای اسماعیلیه و فتح بغداد به مغرب فرستاده شده بود، در سال ۶۵۶ هجری قمری به بغداد حمله کرد. هفت روز پس از تصرف بغداد توسط نیروهای نظامی هلاکوخان، ایلخان مغولی ایران و قتل عام نزدیک به دو سوم ساکنان آن شهر، اما کشتن خلیفه به این سادگی ها نبود. زیرا به هلاکو گفته بودند خلیفه عباسی یک مقام مذهبی و جانشین پیغمبر است، لذا ریختن خون او مساوی با روی دادن زلزله و خشکسالی خواهد بود.

هلاکو از همین رو، چند روز در کشتن خلیفه تعلل کرده و عواقب آن را مورد بررسی قرار می‌داد. در این میان هرگز از وزیر ایرانی کاردان خود خواجه نصیرالدین طوسی در این مورد پرسش می‌کرد، خواجه بر این خرافات می‌خندید و کشتن خلیفه جبار را به هلاکو مدام توصیه می‌کرد.

نهایتاً خواجه نصیر که هلاکو را در این امر مردد می‌دید، با ذکاوت خود پیشنهادی به خان مغول داد: اگر از ریختن خون خلیفه به روی زمین بیم دارید، پس او را در میان نم‌پبیچید و دستور بدهید کتکش بزنند تا در همان حال مُرده و خون او نیز در نم‌باقی بماند و به زمین آغشته نشود!

ایلخان از این راهکار استقبال کرد و دستور داد مستعصم را درون نم‌پبیچیده و آنقدر کتک زدند تا جان از بدن او خارج شد. سپس نعشش را درون دجله انداختند!

خلفای عباسی مدتها بود که تنها مقامی تشریفاتی داشتند و قدرت قرن‌های پیشین را نداشتند. از زمان فتح بغداد به دست خاندان ایرانی آل بویه، ابهت خلفا ریخته شد. آل بویه به سلیقه خود خلیفه را عزل و نصب می‌کردند. در دوره حکومت سلجوقیان تُرک نیز با وجودی که احترام خلیفه بیشتر شد اما همچنان قدرت اصلی در اختیار سلاطین تُرک بود.

**رفتار عباسیان:** در دوره بنی امیه و خصوصاً بنی عباس شکنجه، تعقیب، آزار، تبعید و زدن گردن سادات و شورشیان از طرف حاکمان بلاد یک عمل عادی بود. تبعیض بین عرب و ترک و ایرانی و رومی هم یک امر طبیعی بود. کلیه معصومین تحت نظر و کنترل بودند حتی حاکمینی که ملایم بودند.

خلفای عباسی نه تنها شیعه نبودند بلکه دشمنان سرسخت اهل بیت و امامان معصوم بودند. ادعای تشیع برخی از حکام بنی‌العباس مثل مامون نیز تزویر و دروغی بیش نبود!! بنی‌العباس در اواخرالزمان نیز در دشمنی با اهل بیت و ضدیت با شیعیان و مکتب تشیع، پیرو آنها خواهند بود. تلاش می‌کردند که اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله را از بین ببرند و نسل فرزندان پیامبر را نابود و منقرض کنند این‌ها به نسل‌کشی دست زدند تا مبادا امام مهدی(عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) متولد شود.

خلفای عباسی مخالفان را نه در میدان جنگ و مردانه که در خلوت و نا جوانمردانه با سم جانکاه از میان بر میداشتند. ظلم بنی‌عباس به جایی رسیده بود که مردم آرزو

می کردند ای کاش ستم و بیداد امویان باز می گشت. از آنجا که شیعیان مدعی علم الهی برای امامان خود بودند، خلفای عباسی می کوشیدند تا با تشکیل مجالس مناظره، آنان را رو در روی برخی از دانشمندان بنام زمان قرار دهند.

نقطه مشترک خلفای بنی عباس به جز مامون جهل به بیسوادی و زن بارگی و میگساری است و در برابر این ها امام جوانی چون امام حسن عسکری علیه السلام قرار می گیرد که به دلیل روحیه معنوی و نفوذ خود به نحوی خشن ترین زندانبان ها را تحت تاثیر خود قرار می دهد که زندان بان ایشان خدمتکار امام می شود.

**دست یهودی و «اسرائیلیات» و حکومت اموی و عباسی** مدعیان دروغین ایمان و یهودیان آگاه اما منکر رسالت پیامبر در یک صف نفاق ایستادند. علی بن ابیطالب علیه السلام حاضر نشد پس از جنگ جمل بیعت مروان بن حکم را با این بیان که «دست او یهودیه و پیمان شکن است، اگر هم بیعت کند، می شکنند» بپذیرد حال آن که او وزیر و دستیار حکومت سابق بود و حاکم بعد از معاویه شد.

آری حب و بغض ها جابجا شده بود که دست یهودی و «اسرائیلیات» آنها به تدریج وارد حکومت اموی و عباسی می شد تا آنجا که هارون الرشید، ریاست امنیت پایتخت اسلامی- بغداد- و شرطه های آن را به «سندی بن شاهک» یهودی سپرد و او بود که جرئت کرد پس از امتناع بدنامانی چون فضل بن یحیی و فضل بن ربیع از اجرای حکم هارون، امام موسی بن جعفر علیه السلام را مسموم کند و به شهادت برساند.

**بنی عباس در روایات** نقل است که روزی نبی اکرم صلی الله علیه و آله به عمویش عباس فرمود: وای بر ذریه من از ستم ذریه تو؛ عباس گفت: پس اجازه می دهی خود را اخته کنم؟ فرمود: دگر کار گذشته و عبدالله پدر اولاد شده.

در حدیث امام سجاد علیه السلام آمده که آن حضرت اشاره به عبدالله بن عباس نمود و فرمود: در پشت این مرد امانتی می باشد که برای آتش دوزخ آفریده شده، مسلمانان را گروه گروه و فوج فوج از دین خدا بدر برند و زمین را از خون تعدادی از جوجه های رسول خدا صلی الله علیه و آله که پیش از او ان سر از تخم برون کرده باشند، رنگین سازند.

مفضل بن مزید گوید: روزی به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: این ها (بنی عباس) در میان خودشان اختلاف دارند؟! حضرت فرمود: تو را به این کارها چکار؟! این ها از همان سوئی که آمده اند نیز از همان سوی نابود گردند.

مرحوم علامه مجلسی در معنی این حدیث گفته: مراد امام این است که همچنان که ابومسلم از خراسان آمد و حکومت این‌ها را برپا ساخت. هلاکو نیز از همان سوی (ایران) بیاید و آن‌ها را سرنگون سازد.

نقل است که امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن خطبه‌ای که در آغاز از بنی‌امیه و دولت آن‌ها نامی می‌برد سپس به پیشگویی درباره بنی‌عباس و حکومت آن‌ها پرداخت و فرمود: پس از آن‌ها (یعنی بنی‌امیه) سرنوشت امت محمد صلی الله علیه و آله بدست مردانی افتد که اولین آن‌ها (سفاح) مهربان‌ترین آن‌ها و دومشان (منصور) خونریزترین آن‌ها و پنجم آن‌ها (هارون) قوچ کتیبه آن‌ها باشد و هفتم آن‌ها (مأمون) داناترین آن‌ها و دهم آن‌ها (متوکل) از همه‌شان کافرتر باشد و نزدیکترین کسانش (فرزند او و غلامانش) او را به قتل رساند،

و پانزدهمین آن‌ها (معتمد) از همه آن‌ها گرفتارتر و بدبخت‌تر باشد و شانزدهم آن‌ها (معتضد) از همه آن‌ها خویش نوازتر و حق پردازتر بود و گوئی هیجدهمین آن‌ها (مقتدر بالله) را می‌بینم که در خون خویش دست و پا می‌زند پس از آن که ارتش او حکومت را از او گرفته باشند و در میان فرزندان او مردانی بودند که به راه ضلالت روند.

و بیست و دومین آن‌ها (مکتفی بالله) پیری فرتوت باشد که حکومتی دراز مدت داشته باشد و رعیت وی را مساعدت کنند و بیست و ششمین آن‌ها (راشد بالله یا معتصم) سلطنت از او بگریزد همچون فرار حیوان چموش و گوئی هم‌اکنون کشته او را که بر پل زوراء افتاده باشد به چشم می‌بینم.

### علل سقوط بنی‌عباس

- ۱- تکیه عباسیان بر ایرانیان و بعد ترکها شد و اعراب نقش کمتری داشتند.
- ۲- علویان و شیعیان و ایرانیان ناراضی، شورش‌های کردند و عباسیان ضعیف میشدند
- ۳- خلف وعده و تعهدی به وفای عهد و پیمان و امان نامه‌ها نداشتند.
- ۴- حمله هولاکوخان مغول در زمان خلیفه مستعصم با ریختن سنگ، آتش و نفت در بغداد و تسلیم شدن بدون شرط وی و به قتل رسیدن آخرین خلیفه عباسی و سقوط بغداد و تبدیل به ویرانه ای شد.

## سلسله خلفای بنی عباس

- ابوالعباس سفاح ( ۱۳۲ . ۱۳۶ ق ) منصور دوانقی ( ۱۳۶ . ۱۵۸ ق )  
مهدی عباسی ( ۱۵۸ . ۱۶۹ ق ) هادی عباسی ( ۱۶۹ - ۱۷۰ ق )  
هارون الرشید ( ۱۷۰ - ۱۹۳ ق ) امین عباسی ( ۱۹۳ - ۱۹۶ ق )  
مأمون عباسی ( ۱۹۶ - ۲۱۸ ق ) معتصم عباسی ( ۲۱۸ - ۲۲۷ ق )  
واثق عباسی ( ۲۲۷ - ۲۳۲ ق ) متوکل عباسی ( ۲۳۲ - ۲۴۷ ق )  
منتصر عباسی ( ۲۴۷ - ۲۴۸ ق ) مستعین عباسی ( ۲۴۸ - ۲۵۲ ق )  
معز عباسی ( ۲۵۲ - ۲۵۵ ق ) مهتدی عباسی ( ۲۵۵ - ۲۵۶ ق )  
معتمد عباسی ( ۲۵۶ - ۲۷۹ ق ) معتضد عباسی ( ۲۷۹ - ۲۸۹ ق )  
مکتفی عباسی ( ۲۸۹ - ۲۹۵ ق ) مقتدر عباسی ( ۲۹۵ - ۳۲۰ ق )  
قاهر عباسی ( ۳۲۰ - ۳۲۲ ق ) راضی عباسی ( ۳۲۲ - ۳۲۹ ق )  
متقی عباسی ( ۳۲۹ - ۳۳۳ ق )



## واقعه غدیر خم ( اسناد، مدارک و اعترافات )

### منابع و اسناد واقعه غدیر یا بخش هایی از آن در کتب اهل سنت

- با توجه به اینکه در تمامی منابع معتبر شیعه واقعه غدیر به طور کامل همراه با وقایع قبل و اتفاقات بعد از آن ذکر شده است از ذکر منابع شیعه در زمینه سند واقعه غدیر خودداری کرده و صرفاً منابع اهل سنت را ذکر کردیم.
- برای جستجوی بیشتر می توانید به کتاب **الغدیر علامه امینی** مراجعه کنید.

۱. اخبار اصفهان: ج ۱ ص ۱۰۷ ۲. اخبار الدول و آثار الاول: ص ۱۰۲.
۳. أربعین الهروی: ص ۱۲. ۴. أرجح المطالب: ص ۳۶ و ۵۶ و ۵۸ و ۶۷ و ۲۰۳ و ۳۳۸ و ۳۳۹.
۵. الارشاد: ص ۴۲۰ ۶. أسباب النزول: ص ۱۳۵ ۷. أسد الغابه: ج ۱ ص ۳۰۸ و ۳۶۷.
۸. الامامه و السياسه: ج ۱ ص ۱۰۹. ۹. أنساب الاشراف: ج ۱ ص ۱۵۶.
۱۰. البدایه و النهایه: ج ۵ ص ۲۰۸ -- ج ۷ ص ۳۳۸ و ۳۴۴-۳۴۹.
۱۱. بلاغات النساء: ص ۷۲. ۱۲. تاریخ بغداد: ج ۸ ص ۲۹۰ - ج ۷ ص ۳۷۷ - ج ۱۲.
۱۳. التاريخ الكبير: ج ۱ ص ۳۷۵ - ج ۲ قسم ۲ ص ۱۹۴.
۱۴. تاریخ الخلفاء: ص ۱۱۴ و ۱۵۸ و ۱۷۹. ۱۵. تفسیر الثعلبی: ص ۷۸ و ۱۰۴ و ۱۸۱ و ۲۳۵.
۱۶. تفسیر الطبری: ج ۳ ص ۴۲۸. ۱۷. تفسیر فخر الرازی: ج ۳ ص ۶۳۶.
۱۸. التمهید (باقلانی): ص ۱۷۱. ۱۹. الجمع بین الصحاح: ص ۴۵۸.
۲۰. حیاة الصحابه: ج ۲ ص ۷۶۹. ۲۱. حلیه الاولیاء ج ۵ ص ۲۶ و ۳۶۳ - ج ۶.
۲۲. الخصائص: ص ۴۹ و ۵۱. ۲۳. خصائص النسائی: ص ۲۱ و ۴۰ و ۸۶ و ۸۸.
۲۴. الخصائص (السیوطی): ص ۱۸. ۲۵. الخطط و الآثار (مقریزی): ص ۲۲۰.
۲۶. الدر المنثور: ج ۲ ص ۲۵۹ و ۲۹۸. ۲۷. دول الاسلام (ذهبی): ج ۱ ص ۲۰.
۲۸. ذخائر العقبی: ص ۶۷ و ۶۸. ۲۹. روضات الجنات (زمجی): ص ۱۵۸.
۳۰. سر العالمین (غزالی): ص ۱۶. ۳۱. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۵۹۱.

- ٣٢ . سنن ابن ماجه : ج ١ ص ٤٣ . ٣٣ . سنن النسائي : ج ٥ ص ٤٥ .
- ٣٤ . سنن المصطفى صلى الله عليه وسلم ج ١ ص ٤٥ . ٣٥ . السيره النبويه (زيني) : ج ٣ ص ٣ .
- ٣٦ . شرح نهج البلاغه (ابن أبي الحديد) : ج ١ ص ٣١٧ - ج ٢ ص ٢٨٨ - ج ٣ ص ٢٠٨ .
- ٣٧ . الشرف الموبد (نبهاني) : ص ٥٨ و ١١٣ . ٣٨ . شواهد التنزيل : ج ١ ص ١٥٨ و ١٩٠ .
- ٣٩ . صحيح الترمذى : ج ١ ص ٣٢ - ج ٢ ص ٢٩٨ - ج ٥ ص ٦٣٣ .
- ٤٠ . صحيح مسلم : ج ٤ ص ١٨٧٣ . ٤١ . الصواعق المحرقة : ص ٢٥ و ٢٦ و ٧٣ و ٧٤ .
- ٤٢ . طبقات ابن سعد : ج ٣ ص ٣٣٥ . ٤٣ . العقد الفريد : ج ٥ ص ٣١٧ .
- ٤٤ . عمدته الاخبار : ص ١٩١ . ٤٥ . الفصول المهمه : ص ٢٣ و ٢٤ و ٢٥ و ٢٧ و ٧٤ .
- ٤٦ . الفضائل (ابن حنبل) : ج ١ ص ٩٤٥ - ج ٢ ص ٥٦٠ و ٥٦٣ - ج ٣ ص ٢٧ و ٣٥ .
- ٤٧ . فضائل الصحابه : ج ٢ ص ٦١٠ و ٦٨٢ . ٤٨ . الكفايه : ص ١٥١ .
- ٤٩ . كفايه الطالب : ص ١٣ و ١٧ و ٥٨ و ٦٢ و ١٥٣ و ٢٨٥ و ٢٨٦ .
- ٥٠ . كنز العمال : ج ١ ص ٤٨ - ج ٦ ص ٣٩٧ - ج ٨ ص ٦٠ - ج ١٢ ص ٢١٠ .
- ٥١ . الكوكب الدرى : ج ١ ص ٣٩ . ٥٢ . مجمع الفوائد : ج ٩ ص ١٠٣ و ١٠٨ و ١٦٣ .
- ٥٣ . مختلف الحديث (ابن قتيبه) : ص ٥٢ و ٢٧٦ . ٥٤ . مروج الذهب : ج ٢ ص ١١ .
- ٥٥ . مستدرک الحاكم : ج ٣ ص ١٠٩ و ١١٠ و ١١٨ و ٣٧١ و ٦٣١ .
- ٥٦ . مسند ابن حنبل : ج ١ ص ٨٤ - ج ٤ ص ٢٤١ و ٢٨١ - ج ٥ ص ٣٤٧ - ج ٦ ص ٤٧٦ .
- ٥٧ . مسند الطيالسي : ص ١١١ . ٥٨ . مصابيح السنه : ج ٢ ص ٢٠٢ و ٢٧٥ .
- ٥٩ . عارح النبوه : ج ١ ص ٣٢٩ . ٦٠ . المعارف (ابن قتيبه) : ص ٥٨ .
- ٦١ . معالم الايمان (دباغ) : ج ٢ ص ٢٩٩ . ٦٢ . المعتصر من المختصر : ج ٢ ص ٣٠١ و ٣٣٢ .
- ٦٣ . معجم البلدان : ج ٢ ص ٣٨٩ . ٦٤ . المعجم الصغير : ج ١ ص ٦٤ و ٧١ .
- ٦٥ . لمعجم الكبير (طبراني) : ج ١ ص ١٤٩ و ١٥٧ و ٣٩٠ - ج ٥ ص ١٩٦ .

- ٦٦ . مقاصد الطالب : ص ١١ . ٦٧ . مقتل الحسين عليه السلام (خوارزمي) : ص ٤٧ .
- ٦٨ . مقصد الراغب : ص ٣٩ . ٦٩ . المنار : ج ١ ص ٤٦٣ .
- ٧٠ . مناقب الائمة (باقلاني) ص ٩٨ ٧١ . المناقب (ابن جوزي) : ص ٢٩ .
- ٧٢ . المناقب (ابن مغازلي) : ص ١٦ و ١٨ و ٢٠ و ٢٢ و ٢٣ و ٢٤ و ٢٥ و ٢٢٤ و ٢٢٩ .
- ٧٣ . المناقب (عبدالله شافعي) : ص ١٠٦ و ١٠٧ و ١٢٢ .
- ٧٤ . منتخب كنز العمال : ج ٥ ص ٣٠ و ٣٢ و ٥١ .
- ٧٥ . المواقف : ج ٢ ص ٦١ ٧٦ . موده القربي : ص ٥٠ .
- ٧٧ . نزهه الناظرين : ص ٣٩ ٧٨ . النهايه (ابن الأثير) : ج ٤ ص ٣٤٦ .
- ٧٩ . نهايه العقول : ص ١٩٩ ٨٠ . لوفيات (ابن خلكان) : ج ١ ص ٦٠ -
- ج ٢ ص ٢٢٣ ٨١ . ينابيع الموده : ص ٢٩ - ٤٠ و ٥٣ - ٥٥
- ٨٢ . الاصابه : ج ١ ص ٣٧٢ - ج ٢ ص ٢٥٧ و - ج ٣ ص ٥١٢ - ج ٤ ص ٨٠ .
- ٨٣ . الاستيعاب : ج ٢ ص ٤٦٠ ٨٤ . أشعه اللمعات في شرح المشكاه :
- ج ٤ ص ٨٩ و ٦٦٤ و ٦٦٥ . ٨٥ . تفريح الأحباب : ص ٣١ و ٣٢ و ٣٠٧ .
- ٨٦ . التمهيد و البيان (أشعري) : ص ٢٣٧ ٨٧ . الفتوح (ابن الأعمش) :
- ج ٣ ص ١٢١ . ٨٨ . التمهيد البيان (أشعري) :
- ص ٢٣٧ . ٨٩ . ثمار القلوب (ثعالبي) : ص ٥١١ .
- ٩٠ . الأعتقاد (بيهقي) : ص ١٨٢ .
- ٩٢ . الجمع بين الصباح : ص ٤٥٨ .
- ٩٤ . أسنى المطالب : ص ٢١٠ و ٢٢١ .
- ٩٦ . الأنوار المحمديه : ص ٢٥١ .
- ٩٨ . البيان و التعريف : ج ٢ ص ٣٦ .
- ١٠٠ . تجهيز الجيش : ص ١٣٥ و ٢٩٢ .
- ١٠٢ . الحاوي للفتاوى : ج ١ ص ٧٩ و ١٢٢ ١٠٣ . الرياض النضره : ج ٢ ص ١٦٩ و ١٧٠ .
- ١٠٤ . السيره الحلبيه : ج ٣ ص ٢٧٤ و ٢٨٣ و ٣٦٩ . ١٠٥ . شرح المقاصد : ج ٢ ص ٢١٩ .
- ١٠٦ . فرائد السمطين : ج ١ ص ٥٦ و ٤٦ و ٤٥ . ١٠٧ . العثمانيه : ص ١٤٥ و ١٠٨ .
- مرقاه المفاتيح : ج ١ ص ٣٤٩ - ج ١١ ص ٣٤١ و ٣٤٩ . ١٠٩ . مصابيح السنه : ج ٢ ص ٢٠٢ و ٢٧٥

## منابع

نهج البلاغه خطبه های امیرالمومنین علی علیه السلام

الغدیر, ج ۱, ص ۱۸۵      اسدالغابه, ج ۳, ص ۱۰۷

بحار الانوار؛ ج ۱۸ / ج ۲۴ / ج ۴۱ / ج ۴۷

تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۴      تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۳

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۳ و ۷۴،

امامة السیاسة ج ۱ ص ۱۴      خلاصه وفاء الوفاء ج ۱

شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱،

مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۹      جامع الاخبار، ص ۹۱      احتجاج، طبرسی، ج ۱،

الامالی، شیخ مفید، مجلس ۶، ج ۹      صحیح بخاری ج ۵ باب غزوه خیبر

طبقات ابن سعد ج ۸      التنبيه و الاشراف ج ۱      سیر اعلام النبلاء ج ۲

سنن بیهقی ج ۴      استیعاب ج ۲

تهیه و تنظیم : محمود زارع پور